

محمود کتیرائی

فراماسوئری

در ایران

« از آغاز تا تشکیل لژ بیداری ایران »

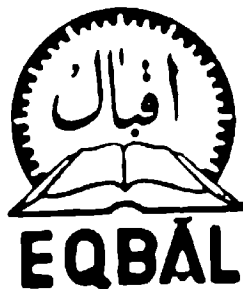


محمود کتیرائی

فراماسونری

در ایران

از آغاز تا تشکیل لژ بیداری ایران



چاپ اول بسال ۱۳۴۷ بشماره ۴۱۱ ورکتابخانه ملی ثبت گردید

چاپ دوم ۱۳۵۵ = ۲۵۳۵

پیشگفتار

در این کتاب از فراماسونری و انجمن‌های همانند آن در ایران از آغاز تشکیل لژ پیداری ایران ، سخن رفته است .

خوانندگان آگاهند که فراماسونری سازمانی است پاك پنهانی ، و دنیایی به اسناد و مدارك آن ، و شوار است ؛ و با آن كه كتاب های پر شمار درباره اش چاپ شده است ، هنوز از همه كوشش‌های آن در جهان آگاهی‌های بی كلم و كاست نداریم .

درباره فراماسونری در ایران ، تا كنون حتی يك نوشته كه سربسر پذیرفتنی باشد ، چاپ نشده است . آن چه به چاپ رسیده ، برخی تا اندازه‌ای ارزشمند است ؛ برخی دیگر با دیده پژوهش پذیرفتنی نیست . نوشته‌هایی هم هست كه به همامه خود فراماسون هاست و یا از كلك هواداران آنان تراویده است .

هدف از این گونه نوشته‌ها ، گنج كردن خواننده و گمراه كردن اوست و ارزشی ندارد . برای این كه سخن بی‌گوله نماند ، دو نمونه از نوشته‌های آنان را می‌آورم :

- د ... اگر گفته مورخین فراماسون‌ها صحت داشته باشد كه در ،
- د میان مردم قدیم ، بتایان و سنگتراشان و معماران و عملجات ،
- د آن‌ها تشكیلات منظمی داشتند كه همان فرقه فراماسونری ،
- د است ؛ و اگر نوشته حمزه اصفهانی متولد دوست و هفتاد ،
- د هجری در كتاب سنی ملوك الارض ، بسا حقایق تاریخی ،
- د مطابقت نماید ، باید بگوییم كه ماسون‌ها در روزگار قدیم ،
- د یعنی پیش از حمله اسکندر به ایران آمده‌اند ... حمزه ،
- د اصفهانی در كتاب مزبور می‌گوید : های چهار آزاد ، ،

ب

- « از ملوك پيشداديان چون به کشور روم لشکر فرستاد و ،
- « اسیرانی از آن جا به ایران آورد ، در میان اسیران ،
- « بنایان خوبی بودند که به ساختن سه عمارت بزرگ دست ،
- « بردند . این عمارتها را به فارسی هزارستون گویند . یکی ،
- « از عمارتها در استخر و دیگری در داراب و سومی در راه ،
- « خراسان بود . شهر زیبایی نیز در حوالی اصفهان ساختند ،
- « که اسکندر آن را خراب کرد ... ، (۱)

دیگری نوشته :

- « بنا به بعضی قرائن فراماسونری در ایران به شکل و صورت ،
- « های مختلف در زمان ساسانیان وجود داشته است و پیدایش ،
- « آن در ایران در زمان کورش کبیر بوده و حتی بعضی از ،
- « مراسم مرموز آنان پس از تسلط اعراب و قبول دین مبین ،
- « اسلام ، در میان ایرانیان معمول گردید ... بعضی از محققین ،
- « اروپایی ، میان آداب و رسوم اهل فتوت در ایران و ترکیه ،
- « و کشورهای اسلامی با فراماسونی وجوه مشابهی را درک ،
- « نموده اند ... ، (۲)

درست است که فراماسونری بديك معنی ، ریشه‌ای کهنسال دارد و حتی چنانکه «کلمان هوار» نوشته است برخی از آزمون‌هایی که مهرپرستان درباره کسانی که می‌خواستند از یکی از درجه‌های هفتگانه مهرپرستی بگذرند بکار می‌بردند ، دست کم زمانی در آیین پذیرش فراماسونری نیز یافته می‌شده است (۳) اما این که فراماسون‌ها پیش از تاخت و تاز اسکندر

۱ : یغما . ش ۱۱ . مقاله محمود عرفان .

۲ : خواندنی‌ها . س ۲۴ . ش ۹۵ . مقاله علی مشیری .

۳ : نگاه شود به : C, Huart. L'iran Antiquc:

چاپ پاریس ، ۱۹۵۲ . ص ۳۳۴ .

به ایران درآمده باشند و یا پیدایش فراماسونری در زمان کورش بزرگ بوده باشد، افسانه بافی و یا وه نویسی و دروغ پردازی است؛ گمراه کردن خواننده است و افسانه‌های برافسانه بزرگ افزودن، تاسر انجام فراماسونری در غبار رمز و ابهام بیارامد و مردم به راز کار این دستگاه سیاسی پی نبرند و ره گم کنند.

گفتنی است که سازمان‌های فراماسونی همانند آن که در ایران برپا شد، به گوش ایرانیان زودباور و ساده بینی که بدین دستگاه سیاسی می‌پیوستند، همین افسانه‌ها را فرو می‌خواندند. بهترین گواه مثنوی «آیین فراماسون» سروده میرزا صادق خان امیری فراهانی (ادیب الممالک) است که از نخستین کسانی است که به لژ بیداری ایران پیوست.

از مثنوی «آیین فراماسون» او، می‌توان تا اندازه‌ای به آنچه که در سایه روشن لژهای ماسونی به «شاگردان» می‌آموختند، آگاه شد. او، آموخته‌های خویش را چنین یاد می‌کند:

«مجمع فرقه فراماسون» یادگار «آدم» و «نوح» و «ابراهیم» و دیگران است که «اوستادان ماسونی بودند»؛ و «ابراهیم»، «لژیبت العتیق را بانی» بوده است.

می‌گوید که «فرقه فراماسون»، «فکر و دانش» می‌آموزد و فراماسون‌ها یکدیگر را «برادر» می‌خوانند؛ و «ماسونی نخله‌های یونی است» که «ریشه‌اش در بهشت آزادی» است؛ اخلاق «ماسونی» خجسته و «از ننگ عیب رسته» است؛ دوستاران خدا را دوست باشد؛ به با چیز و بی چیز یکسان بنگرد؛ در آشکار و نهضت پاك باشد؛ «شرف و قدر مرد را از اخلاق» و نه از «سرای و وثاق» بشناسد؛ و ارزش آدمی را بدان

«گوهر» بدانند و نه به «دولت و مال و ثروت و مایه» که «همه آرایشند و پیرایه» و «تکلیف ماسونی» این است که از «رنائل» بپرهیزد و بگریزد و به سوی «فضائل» بشتابد؛ «راه کسب فضایل» این است که «کسی تا در این جهان باشد» :

از نکوکاری و نکوخواهی نکند يك دقیقه کوتاهی

و «وظیفه ماسونی» این است که :

در اساس ترقی عالم کوشد و دیو را کند آدم

و «سعی ماسونی» بایستی بر این باشد که :

همه جا و همیشه بر همه کس فیض بخشد به مهر و نی به هوس

و پایه فراماسونگری بر سه چیز است :

که دو، آزادی و برابری است سومین، پایه برادری است. (۴)

دریغا که این سخنان پرمغز را هر گز کرداری در پی نبوده است و در پس این چشم انداز افسون کننده پرشکوه آسمان که در پیش دیده خیال نوآمدگان به انجمن های ماسونی می گشودند ، دوزخی پرازشتی و پستی در چیده شده بود ...



آن چه در این کتاب نوشته ام ، بر پایه اسناد و مدارك چاپ نشده و یا نتیجه پژوهش انتقادی دقیق، در منابع چاپ شده می باشد .
روشی که در این کتاب بکار برده شده ، پژوهش در زندگینامه سیاسی و کارنامه اخلاقی فراماسون ها بوده است . از این روش کما بیش

۴ : مثنوی «آیین فراماسون» در دیوان ادیب الملک ، چاپ وحید

دستگردی آمده است و زبده آن را در «پیوست» این کتاب آورده ایم :

استقرایی ، بد این نتیجه تقریباً کلی رسیدم که نزدیک به همه کسانی که به فراماسونری پیوسته‌اند، در راه سود سیاسی انگلستان گام برداشته‌اند و به ملت ایران خیانت‌های خرد و بزرگ ، بسیار کرده‌اند .

خویشتن خستوانم و نیک می‌دانم که با همه کوششی که در کارم داشته‌ام ، نوشته‌ام سخت پر کم و کاست می‌باشد و ای بسا دچار لغزش‌هایی شده باشم ، بیشتر این کم و کاستی‌ها ، هنگامی پر و پاك خواهد شد که اسنادی تازه درباره فراماسونری در ایران ، به دست آید .

بهرانجام آرزومندم که این کتاب به بخشی از تاریکخانه تاریخ فراماسونری در ایران ، اندک پرتوی بیفکند ، و دانشمندان ، آستین بر لغزش‌هایم مکشند و از آن به چشم پوشی در نکذرنند و با یادآوری کمبودها و لغزش‌ها ، بر من منت نهند که :

« ترقی همیشه در سایه رد و اعتراض است نه عفو و اغماض . » (۵)

در پایان از آقای عظیم رهین بخاطر همکاری‌های بیدریغشان اظهار تشکر میشود .

محمود کتیرایی

تهران - ششم بهمن‌ماه هزار و سیصد و چهل و شش

پوزش از خوانندگان

به علت هایی که ذکر آن زائد بنظر میرسد ، فهرست های کتاب بهنگام خود آماده چاپ نگردید ، امید است در چاپ های آینده این منقصت جبران شود .

فراماسون و فراماسونری

واژه فراماسون (Franc - Maçon) فرانسوی و فریمیسن - (Free' Mason) انگلیسی از دو واژه Franc=Free، به معنی آزاد، و Maçon=Mason به معنی بنا؛ ساخته شده و بر روی هم به معنی بنای آزاد است. اما در اصطلاح به کسی گویند که عضو فراماسونری باشد؛ و آن سازمانی است سیاسی که در سده هژدهم در انگلستان پدید آمده و در بیشتر کشورهای جهان ریشه دوانده است.

در ایران به جای فراماسونری، اصطلاح مجمع فراموشان؛ خانه فراموشان (۱)؛ فراموشخانه (۲) مجمع فرامیسان؛ خانه فرامیسیان (۳)؛ فرامیسن؛ فریمیسن (۴) و «کارخانه» (۵)؛ و به جای فراماسون، فرامیسن؛ فرامیسن (۶) را بکار برده اند.

-
- ۱ : سفرنامه میرزا محمد صالح شیرازی .
 - ۲ : سفرنامه پیشین ؛ سفرنامه میرزا حسین خان آجودان باشی ؛ و نامی که میرزا ملکم خان به جمع خود نهاد.
 - ۳ : سفرنامه رضا قلی میرزا نایب‌الایاله .
 - ۴ : تحفة العالم . عبداللطیف شوشتری جزایری .
 - ۵ : به پیوست آخر کتاب نگاه شود .
 - ۶ : سفرنامه پیشین ، رساله عبرت الناظرین و عبرت الحاضرین .

نگاهی گذران به فراماسونری در فرنگ

در زبان های فرنگی کتاب های پر شمار در این موضوع نوشته اند. به نوشته پل ندن (۱) تا سال ۱۹۶۳، کمابیش شست هزار نوشته در این موضوع چاپ و پخش شده است. همین پر شماری پدید آورنده فرهنگنامه بزرگ فراماسونری گردیده است. (۲) با این همه چنانکه پل ندن می نویسد فراماسونری هنوز چنانکه باید و شاید در فرنگ شناسانده نشده است (۳).

فرهنگنامه بزرگ انگلیسی در زیر نام « فریمیسونری » شرحی نوشته که چکیده آن را در این جا می آوریم :

- « کسانی که تاکنون در باره فریمیسونری پژوهش کرده اند، هیچ ،
- « يك نتوانسته اند که تاریخ بنیانگذاری آن را بدرستی بدست ،
- « بدهند . زیرا نخستین اسناد فریمیسونری ، از میان رفته ،
- « است . »
- « ابهامی که درباره فریمیسونری در ذهن مردم هست ، از دو ،
- « جاست : »
- « یکی این که این دستگاه از همان آغاز بنیانگذاری، با رازها و ،
- « رمزهای ویژه خویش هم آغوش بوده است . »
- « دیگر این که نخستین کسانی که درباره آن چیز نوشتند، دستی ،
- « دستی بر جنبه رازآمیز آن افزوده اند . »
- « این جاست که تاریخچه بنیانگذاری فریمیسونری با افسانه هایی ،
- « که گاهی خنده دار است ، در آمیخته است . »

P . Naudon . La Franc - Maçonnerie . Paris . - : ۱
1963 P . 5

A . G . Mackey and C T . Mc Clenachan - : ۱
Encyclopaedia of Fræmasonry and its Kindred Sciences .
1912 .

۳ : فراماسونری . پل ندن . ص ۵ .

« مثلا جیمز اندرسن (۱) کشیش انگلیسی که نخستین کتاب در ،
 « باره فریمیسری را در لندن سال ۱۷۲۳ چاپ و پخش کرد در ،
 « دیباچه تاریخی کتابش ، تاریخ بنیانگذاری فریمیسری را ،
 « به دوره سلیمان پیغمبر رسانیده و نوشته است که بخت نصر ،
 « رئیس لژ آن گردید . همین نویسنده در چاپ دوم کتابش ،
 « (۱۷۳۸) دامنه پندار بافی و افسانه پردازی را بگسترده و ،
 « نوشت : کورش پس از گشودن بابل ، لژ فریمیسری را ،
 « بنیان نهاد .

« این که تاریخ نویسان ماسونی کوشیده اند ، پیشینه بنیانگذاری ،
 « فریمیسری را تا زمان باستان بکشانند ، از آن رو بوده ،
 « است که بر اعتبار و اهمیت دستگاه خود بیفزایند . نکته ،
 « مهم در این حاست که چون مفهوم برادری و همبستگی ،
 « میان آدمیان از دیرین زمان روایی داشته و اندیشه مندانی ،
 « پیام آور انسان دوستی بوده اند ، ماسون هاهم از این معنی ،
 « استفاده یا سوء استفاده کرده و هر چه خواسته اند ، بر کهن بودن ،
 « فریمیسری افزوده اند . اما این سخنان سر بسری مأخذ ،
 « و پندار پروری است و از دیده گاه تاریخ راستین هیچ معنی ،
 « و اعتباری ندارد . ،

« آنچه مسلم است این که در سده های میانه سنگتراشان و بنایانی ،
 « زندگی می کردند که شهر به شهر میرفتند و هر جا که بدانان ،
 « نیازمند بودند ، بکار سرگرم می شدند ؛ این صنف در میان ،
 « خودشان نشانه هایی داشتند که بدان نشانه ها ، یکدیگر را ،
 « میشناختند و یا خود را یکدیگر می شناساندند . از ،
 « اسنادی که در در دست است بر می آید که اینان ، از سده ،
 « چهاردهم شکل گرفتند و در سده پانزدهم و شانزدهم انجمن- ،
 « هایی بر پا کردند ؛ بویژه در سال ۱۶۴۶ ، انجمن برادری ،

« در اروپا بوده که اعضای آن را بنایان آزاد و پذیرفته شده (۱) ،
« میخواندند . »

« این را هم میدانیم که در آغاز های سده هفدهم ، انجمن ،
« بنایان برخی کسان را به عضویت افتخاری میپذیرفتند ؛ و در ،
« ۱۷۱۷ ، چهار انجمن بنایان در لندن برپا بوده است ؛ ولی ،
« پیش از این تاریخ ، لژ ماسون ها در اسکاتلند برپا شده بود ،
« که اسناد آن از سده هفدهم بازمانده است . »

« راستی این است که تاریخ بنیانگذاری فراماسونری به مفهوم ،
« نوین آن را باید در آغاز سده هژدهم دانست .
« « تاریخ نویسان انگلیس ، مادر لژهای ماسونی جهان را ، لژ ،
« انگلستان میدانند که در ۱۷۱۷ در لندن گشایش یافته است .
« لژ لندن بالژهای اسکاتلند و ایرلند ارتباط یافتند و در ۱۷۲۵ ،
« نخستین لژ بزرگ (۲) پدید آمد که آیین نامه مشترکی را ،
« کردند . »

« سازمانهای فریمیسونری که به آهستگی در جهان ریشه دوانید ،
« همگی از شاخه های سه لژ معتبر اسکاتلند ، لندن ، و ایرلند ،
« بود . »

« در نیمه نخستین سده هژدهم ، سازمانهای ماسونی در اروپا ،
« و دیگر جاها برپا و گسترده شد :
« نخستین لژ فرانسوی از سوی لژ بزرگ انگلستان ،
« در ۱۷۳۲ در پاریس برپا شد پس از این ،
« در سالهای ۹ - ۱۷۲۸ در جبل الطارق ؛ در ۱۷۳۳ در ،
« آلمان ؛ در ۱۷۳۵ در پرتغال ؛ در ۱۷۳۵ در هلند ؛
« در ۱۷۴۵ در سوئیس ؛ در ۱۷۴۵ در دانمارک ؛ در ۱۷۶۳ ،

Free And Accepted Mason : ۱

Grand Lodge : ۲

« در ایتالیا ؛ در ۱۷۶۵ در بلژیک ؛ در ۱۷۷۱ در روس ؛
 « در ۱۷۷۳ در سوئد ، لژهای ماسونی پا به هستی نهادند .
 « اما باید دانست که سازمانهای ماسونی در اروپا ، در راه ،
 « تحول و تکاملی که رفتند ، ارتباطی با لژ بزرگ انگلستان ،
 « نداشتند . »

« دامنه سازمانهای ماسونی به آسیا و دیگر جاها نیز کشیده شد ؛
 « بویژه در هند : در سال ۱۷۳۰ در کلکته ؛ در ۱۷۵۲ در مدرس ؛
 « و در ۱۷۵۸ در بمبئی ، لژهای ماسونی پدید آمدند .
 « برگسترش سازمانهای ماسونی در جهان بویژه از سال ۱۹۱۰ ،
 « به این سو ، بسی افزوده گردیده ، چندانکه شماره فریمیسن ها ،
 « از این سال تا سال ۱۹۲۸ ، به دو برابر رسیده است ،
 « شماره ماسون های جهان را در سال ۱۹۲۸ ، چهار میلیون ،
 « و چهارصد هزار تن نوشته اند .
 « از این گذشته ، چنانکه نوشته اند ، یک میلیون تن ماسون ،
 « غیر مجاز (۱) نیز در جهان هستند . (۲) »

خواننده تیزبین از آنچه که از فرهنگنامه بزرگ بریتانیا آوردیم ،
 درمی یابد که نویسنده آن ، در مقاله دانشمندانمانه خویش با آب زیرکاهی
 و زبردستی اشرح بر نامه و هدف و آرمان فریمیسنری تن زده و نیز ارتباط
 لژهای ماسونی را با لژ انگلستان منکر شده است .

اما بدیده ما ، برای پرهیز از گمراهی و پژوهش بر پایه دانش ،
 تاریخچه فراماسونری را باید به دو دوره بخش کرد :

۱- دوره باستان ، که از افسانه بافی ها آغاز میگردد و اندک
 اندک با تاریخ راستین می آمیزد و سرانجام به سال ۱۷۱۷ ، پایان می پذیرد .

۱ : Unrecognized .

۲ : اقتباس از جلد نهم Encyclopaedia Britannica

زیر عنوان Freemasonry

۲- دوره نوکه از ۱۷۲۷ میلادی ، آغاز میگردد. از این پس ، فراماسونری رنگی دیگر گرفته ، و زندگانی نوی یافته ، و در آغوش سیاست انگلیسی- یهودی پرورده شده ، و در اندک زمانی در سراسر کشور های جهان ریشه دووانده و سرانجام به ایران رسیده است .

آشنائی ایرانیان با فراماسونری

میدانیمکه در ۱۷۳۵ میلادی ، نخستین اثر فراماسونری در کلکته بنیان نهاده شد (۱) و چنانکه نوشته اند (۲) فراماسون های انگلیسی ، دستگاهی پهناور در کلکته و پس از آن در پاره ای از شهرهای هند، گسترده بودند و گروه گروه مردم کشورهای گوناگون را با خود یار میکردند؛ پاره ای از ایرانیان که به هند میرفتند، در این لژها راه یافتند و در بازگشت به ایران بیشتر در فارس و اصفهان زمینه پخش و پراکندن اندیشه های ماسونی را- آن هم بیشتر در میان گروهی معین از مردم - فراهم میکردند . این آوازده گران اندیشه های ماسونی ، بازرگانانی بودند که برای سوداگری به هندوستان رفته؛ و برخی از آخوندان و ملایانی که به گفته خویش ، برای پخش اندیشه های خود و یار و خواجه خوانی در میان مسلمانان هند، به آن جا رفته بودند. اما هنوز شملره این کسان و دلاوریشان به جایی نرسیده بود که بتوانند دستگاه فراماسونی انگلیسی در ایران بگسترانند .

یکی از نویسندگان در آغاز سده سیزدهم ق کتابی در هندوستان

۱ : فراماسونری . نوشته پل ندن ؛ فرهنگنامه بزرگه بریتانیا زیر

فرماندهای ...

... بهشت . سعید نفیسی . ص ۴۳ .

نوشته که در آن از فراماسونری چنین می نویسد : « ... از جمله قوانین مشهوره فرنگ خاصه فرانسیسان ، فرامیسن است و فریمیسن نیز گویند... هندیان و فارس زبانان هند، آن جماعت را فراموش گویند و این هم خالی از مناسبتی نیست ، چه هر چه از آن ها پرسند در جواب گویند بیاد نیست . منافاتی با هیچ مذهب ندارد و هر کس بدهر مذهبی که باشد و بخواهد داخل در این فرقه گردد ، باکی ندارد ... بسیاری از مسلمانان در کلکته داخل در این زمره اند.» (۱)

گروهی دیگر از ایرانیان و بیشتر مردم آذربایگان، که برای بازرگانی و جز آن ، به خاک عثمانی و مصر میرفتند ، در آن جاها با فراماسون های فرانسوی آشنا میشدند و در قاهره و استانبول ، با آموزش هایی که بدانان میدادند ، به ایران باز میگشتند و آوازه گر فراماسونری میشدند . فراماسون های دسته فرانسوی، چنانکه نوشته اند (۲) نخست از یکی از لژهای استانبول الهام گرفتند .

در سرزمین روس نیز کسی چون میرزا فتحعلی آخوند اوف (۱۲۹۵ - ۱۲۲۷) میزیست که از ایرانیان بیدار دل و بادانش و بینش و نماینده شور ایران پرستی و از پیشروان اندیشه آزادی زمان خویشتن بود .

او بیشتر دوران زندگی خویش را در قفقاز بسر آورده و با اندیشه فراماسونی آشنایی یافته بود و بر پا کردن انجمن های ماسونی را چاره دردهای ایران می پنداشت . در ۱۲۸۵ ق مینویسد :

۱ : تحفة العالم . عبداللطیف شوشتری جزایری . ص ۲۹۲ .

۲ . نیمه راه بهشت . ص ۴ - ۳۳ .

« ای اهل ایران ، اگر تو از نشأهٔ آزادیت و حقوق ،
 « انسانیت خبردار می‌بودی ، به این‌گونه عبودیت و به این‌گونه ،
 « رذالت متحمل نمی‌گشتی ، طالب علم‌شده ، « فراموشخانه ها ،
 « گشادی ؛ مجمع ها بنا می‌نمودی ؛ وسایل اتفاق را دریافت ،
 « می‌کردی. تو در عدد و استطاعت به مراتب از دیسپوت‌زیادتری ،
 « برای توقف یکدلی و یکجهتی لازم است ؛ اگر این‌حالت یعنی ،
 « اتفاق ، به تو میسر می‌شد ، برای خود فکر می‌کردی و خود را از ،
 « قیود و عقاید پوچ و از ظلم دیسپوت ، نجات میدادی. » (۱)

ایرانیانی که از آغاز پادشاهی فتح‌علی‌شاه به فرانسه و پس از آن به
 انگلستان ، به نمایندگی سیاسی و یا آموزش دانش‌های نوین فرستاده
 شدند و یا خود رفتند و یا ناچار به رخت‌کشیدن از خاک ایران شدند (مانند
 پسران حسین‌علی میرزا فرمانفرما) ، بیشترین با آموزش‌های ماسونی
 آشنایی یافتند ؛ و این سخن محمود محمود تا اندازه‌ای پذیرفتنی است که (۲) :
 از آغازهای سدهٔ نوزدهم ، پای هر ایرانی که به اروپا و بویژه به انگلستان
 رسید ، او را به انجمن ماسونی خواندند و بردند ، برادر و برابری نامیدند و
 راز مکر را بگوشش فروخواندند و دهانش را مهر کردند و دوختند .

نخستین فراماسون‌هایی که میشناسیم

عسکر خان افشار ارومی - گویا نخستین ایرانی که در فرانسه
 به انجمن ماسونی درآمد ، عسکرخان باشد .
 این مرد ، در آغاز در دستگاہ عباس میرزا نایب‌السلطنه در تبریز

۱ : سه مکتوب . مکتوب یکم . دستنویسی از این کتاب به شمارهٔ ۱۱۲۳
 در کتابخانه ملی تهران نگاهداری می‌شود .

۲ - : تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۷ ، ص ۱۸۱۱ .

بود و از سرکردگان سپاه به‌شمار می‌آمد (۱) در سال ۱۲۲۲ قمری، از سوی دربار ایران، بانامه و پیشکش، به‌دربار ناپلئون رهسپار شد. فتح‌علی‌شاه در نامه خود به ناپلئون، از عسکرخان بانام و پانام «عالی‌جاه عمدۀ الخوانین الکبار، عسکرخان افشار» (۲) یاد می‌کند. وی دومین فرستاده دربار ایران به فرانسه بوده‌است؛ پیش از او میرزا محمد رضای قزوینی بود. عسکرخان در ۱۲۲۴ ق به ایران بازگشت.

نویسنده کتاب روابط ناپلئون و ایران، (۳) او را می‌ستاید؛ و گاسپارد دروویل (۴) که از ۱۸۱۲ تا سه سال پس از آن در ایران می‌زیسته است، در دیباچه کتابش از یاری و یآوری‌های عسکرخان یاد

۱ : نگاه شود به : ناسخ التواریخ . جلد قاجاریان ؛ مآثر السلطانیه عبدالرزاق دنبلی .

۲ : نگاه شود به : تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در دوره معاصر . سعید نفیسی . ج ۱ ، ص ۶-۱۶۴ .

۳ : چون در روی جلد این کتاب نوشته شده : «تألیف عباس میرزا» ، کسانی مانند سعید نفیسی (نگاه شود به تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران؛ ج ۱ ، دیباچه) و خانبا بامشار (نگاه شود به : فهرست کتاب‌های چاپی فارسی . ص ۸۴۴) پنداشته‌اند که نویسنده هم اوست و این درست نیست. این کتاب ترجمه‌ای است با افزایش‌ها - و شاید کاهش‌ها -ی از مترجم و بهر انجام از عباس میرزا نیست ؛ او به زبان ترکی و عربی کمابیش آشنایی داشته اما چنانکه از نوشته دروویل برمی آید (نگاه شود به : سفرنامه دروویل ؛ ترجمه جواد محیی ، ص ۱۷۴) به زبان فرانسوی آشنایی نداشته و یادست کم آن اندازه این زبان را نمی‌دانسته است که کتاب ترجمه کند.

می‌کند و مینویسد :

تزدیک به شش ماه در خانهٔ عسکرخان میهمان بوده ، با او دوستی بسیار تزدیک داشته ؛ عسکرخان با او رفتاری بمـانند رفتار فرنگیان میکرده ، به حرمسرای خویش راهش داده ، ارجش نهاده و بزرگش داشته‌است (۱) .

چنانکه نوشته‌اند (۲) عسکرخان در بیست و چهارم نوامبر ۱۸۵۸ در پاریس به «فینوسوفیک فرانسه» پیوسته است . این لژ پیرو لژ بزرگ اسکاتلند بود .

در آن شب که وی «بانور طریقت ماسونی منورگردید ، و از عالم تاریکی پا به عالم روشنایی گذاشت .

« فی الفور شمشیر جواهر نشان خود را که دارای تیغه‌ای از ،
 « فولاد آبدار دمشق بود از کمر درآورد و روی میز استاد لژ ،
 « گذاشت و این بیانات را اظهار نمود: برادران ، سروران و ،
 « یاران! دوستی و رفاقت، وظیفه‌شناسی و امانت ، فضایل اخلاقی ،
 « و درایت ، نوع پرستی و وفاداری به مقام سلطنت ، همهٔ این‌ها ،

۱ : سفرنامهٔ در وویل . ترجمهٔ جواد محیی . چاپ گوتمبرگ .

۲ : از مقالهٔ علی مشیری است که از یاد داشته‌های روزانهٔ « استاد بزرگ و مورخ معروف، توری» نقل می‌کند و چون ما به یاد داشته‌های «توری» دسترس نداشتیم ، بناچار از نوشتهٔ مشیری مندرج در: خواندنی‌ها سال ۲۴ ، شمارهٔ ۹۵ ، سود جستیم. این راهم بیفزاییم که در این مقاله، عسکرخان را «شاهزاده عسکر میرزا» نوشته‌اند که درست نیست: عسکرخان شاهزاده نبوده و بنا بر این «عسکر میرزا» هم نمیتوانست باشد ، در هیچ جام او را شاهزاده نوشته‌اند .

« وظایفی است که در منزل من جای گرفت و قسم یاد کردم؛ ولی،
 « اجازه می‌خواهم شمشیری را که در بیست و هفت جنگ در راه،
 « وطن برای من خدمت نموده است برای گروگان تقدیم یاران،
 « و برادران بنمایم، تاهرگاه روزی قرار باشد در این راه،
 « مقدس، مفتخر به انجام خدمتی بگردم، با همین شمشیر،
 « که برای خاطر وطن و شاه و الاتبارم جنگ نموده‌ام آماده،
 « ستیز باشم. »

« این سفیر که بی‌اندازه تحت تأثیر این جمع واقع گردید،
 « در تمام مدت اقامت خود در فرانسه، علاقه زیادی به فراماسونی،
 « نشان داد و پس از این که با استادان و بزرگان قوم مشورت،
 « نمود، درصدد برآمد که لوژی در اصفهان تشکیل دهد. این،
 « اولین اثری است که در باره قبول آیین فراماسونی بوسیله،
 « يك فرد برجسته ایرانی در تاریخ ثبت شده است ... »

« استاد بزرگ و مورخ معروف، توری؛ که این بیانات را در،
 « یادداشت‌های روزانه خود ثبت کرده است بعداً راجع به،
 « تشکیل لژ رسمی در ایران، در تاریخ چیزی ننوشته است،
 « و این تنها شرحی بود که در میان یادداشت‌های او دیده شده،
 « است. معذک احتمال می‌رود که سفیر نامبرده، پس از،
 « مراجعت به ایران سخنانی درباره فراماسونی و وجود چنین،
 « طریقت نوع خواهانه و بشر دوستی را به بعضی از دوستان،
 « خود گفته و يك عده از ایرانیان را از آن با خبر کرده،
 « باشد. »

از این نوشته هواداران ماسونی، بخوبی برمی‌آید که عسکرخان

نزدیک به صد و شست سال پیش به فراماسونری پیوسته است.

میرزا ابوالحسن خان ایلچی

وی فرزند محمد علی خان اصفهانی و چنانکه فریزر می‌نویسد:

« از اعتقاد خاندانی منحط و پوسیده است که گاهی ساکن شیراز و زمانی



« میرزا ابوالحسن خان ایلچی »

مقیم اصفهان بوده اند . در جوانی وضع معیشت و نحوه شغل او بسیار پست بوده ، یعنی بهقراری که معروف است خانواده اش او را در عنقوان شباب که بچه خوشگلی بوده است کاملاً به حال خود رها کرده بوده اند و مشتریان

حسن وی در آن ایام بیشتر بزرگان شهر بوده اند که ابوالحسن حتی در لباس و آرایش دخترها برای آنها می رقصیده است... در میان رجال عالی رتبه درباری کسی بی شأن تر و نامحترم تر از میرزا ابوالحسن خان وجود ندارد. و باید گفت که انصافاً کسی هم سزاوارتر از او برای این بی شانی نمیتوان پیدا کرد.

این مرد در تمام کارها و معاملاتش که با مردم انجام میدهد بقدری پست و نادرست است که هیچ يك از هموطنانش تا آنجا که بتواند به وی نزدیک نمیشود و از معامله و معاشرت با او اجتناب میورزد.

تقلبش چنان ضرب المثل است که کسی کلمه‌ای از حرف‌هایش را باور نمیکند، اخلاق رذل و عادات فسق آمیز ایام جوانی راحتی امروز هم که به نیمه راه حیات رسیده است کماکان تا آن درجه حفظ کرده که چون نام این شخص برده میشود تمام رجال محترم درباری با تحقیر و اشمئزاز از او یاد میکنند... (۱)

میرزا ابوالحسن خواهر زاده حاج ابراهیم کلانتر شیرازی (۲)

۱ : راهنمای کتاب . سال دهم . شماره چهارم . آبانماه ۱۳۴۶ .

ص ۳۴۸-۹ .

۲ : محمود محمود اورا برادرزاده حاج ابراهیم کلانتر نوشته است (تاریخ روابط سیاسی، ج ۱، ص ۸۸) و در زیر نویس همین جلد و صفحه ، شرحی درباره حاجی ابراهیم نوشته و اورا ستاییده است . اما ابوالفضل قاسمی اورا نکوهیده و کوییده است (حکومت خانواده‌ها در ایران ج ۱). شایان یاد آوری است که موریه درداستان دراز «سهراب» (ترجمه حسن ناصر . چاپ علمی) آنجا که از سخت کشی و سنگدلی آقا محمد خان سخن گفته ، از حاج ابراهیم خان به نیکی یاد کرده است : از « مروت » ، « نجابت » و « نیکو کاری » وی دم میزند و اورا وزیر خردمند مینامد !

است . مدتی پس از کشته شدن حاج ابراهیم خان به هندوستان رفت و سه سال در آن جا بسر برد. پس از بازگشت به پشٹیپانی انگلیسیان در جرگه وزیران دربار درآمد و در ۱۸۲۴ که وزارت دول خارجه در ایران بنیان نهاده شد ، به پشٹیپانی انگلیسیان وزیر خارجه ایران گردید و تا سال ۱۸۴۶ که درگذشت در همین سمت بود .

دو بار به سفارت به انگلستان رفت (۱۸۰۹ و ۱۸۲۰) .

در سفر نخست ، دلپاخته دختر وزیر خارجه انگلیس شد و بنا بر آن چه که خود در سفر نامه اش بنام «حیرت نامه» نوشته ، از عشق دخترک گریه میکرده و شعر میخوانده است .

میرزا ابوالحسن خان از ۱۸۱۰ تا زمان مرگ ماهی يك هزار روپیه از حکومت انگلیس در هندوستان حقوق میگرفت . اسنادی که مربوط به بدریافت ماهانه میرزا ابوالحسن خان از انگلیسیان است در ضبط وزارت خارجه انگلیس و وزارت هندوستان است . برای نمونه ترجمه یکی از آن هارا در این جا میآوریم :

اداره سیاسی حکومت بمبئی در تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۸۴۸ نامه زیر

را به هیئت مدیره کمپانی هند شرقی در لندن نوشته است :

- « بدینوسیله باستحضار میرساند، میرزا ابوالحسن خان وزیر ایران، »
- « در ۴ اوت ۱۸۴۸ در گذشت . از سال ۱۸۱۰ برای خاطر ، »
- « خدمات سیاسی او، ماهی یک هزار روپیه از طرف کمپانی به وی داده ، »
- « می شد. در ۱۸۴۳ وزیر امور خارجه ایران تقاضا نموده پس از مرگ، »
- « او نصف مقرری مزبور را همچنان به پسرش بدهند. تقاضای ، »
- « وی برای مطالعه به هیأت مدیره کمپانی ارجاع شده است . »
- « جوابی که بتاريخ ۱۳ مه رسیده حاکی از این است که ، »

« موضوع تقاضای وزیر ایران در وزارت خارجه انگلستان که ،
 « مسائل مربوط به ایران حالا منحصرأ با آنجاست تحت مطالعه ،
 « میباشد. نظر به این که میرزا ابوالحسن خان در چهارم اوت ،
 « فوت کرده و مقرری او تا آخر همان ماه پرداخت شده ، واز ،
 « طرفی هنوز تصمیم قطعی وزات خارجه نرسیده دستور داده شد ،
 « حقوقی دربارهٔ بازماندگان متوفی پرداخت نشود. » (۱)

موریه در کتاب «حاجی بابا» از میرزا ابوالحسن بنام « میرزافروز»
 یاد کرده (۲) و آن داستان ننکین را نوشته است .

چونین کسی، چنانکه نوشته اند (۳) دومین ایرانی بوده است که در
 انگلستان، بتاريخ چهاردهم ژوئن ۱۸۱۰ یعنی همان سالی که انگلیسیان
 ماهانه یک هزار روپیه ای برایش نهادند و در حضور سی و پنج تن اعضای
 اصلی لژ و پنج تن میهمان عالیمقام از لژهای بزرگ انگلستان ، به انجمن
 ماسونی پیوسته است (۴)

- ۱ : اسناد وزارت خارجه انگلیس . مجلد ۱۱۸ / ۶۵
- ۲ : نگاه شود به : راهنمای کتاب . سال دهم . شماره چهارم . آبانماه
 ۱۳۴۶ . ص ۶-۳۴۵ . محمود محمود به نقل از استویک می نویسد که موریه
 در کتاب حاجی بابا اصفهانی ، او را بنام «حاجی بابا» ستوده است (نگاه شود
 به : تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس - ج ۲ ص ۵۸۵)
- ۳ : دربارهٔ میرزا ابوالحسن ، نگاه شود به : نامه های سیاسی سفیر
 بریتانیا . ترجمه احمد توکلی ؛ تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس . محمود
 محمود ، ج ۱ ص ۲۴۹ ؛ حکومت خانواده ها در ایران : خانواده قوام الملك
 ابوالفضل قاسمی ؛ ماهنامهٔ یفماس ۱۶ ش ۶ ، شهریور ۱۳۴۲ مقاله جهانگیر
 قایم مقامی ؛ راهنمای کتاب . سال دهم . شماره چهارم مقاله شیخ الاسلامی و
 منابیی که بدست داده است .
- ۴ : خواندنیها . ص ۲۴ ش ۹۵ مقاله علی مشیری

میرزا محمد صالح شیرازی

در سال ۱۲۲۶ ق (۱۸۱۱) دوتن برای دانش اندوزی به انگلستان فرستاده شدند . یکی از آن دو، پس از يك سال ونیم درگذشت و دیگری که میرزا حاجی بابا نام داشت، پزشکی خواند و پس از چند سال به ایران بازگشت .

از این که آیا میرزا حاجی بابا ، به انجمن ماسونی پیوسته باشد ، آگاهی نداریم .

در سال ۱۲۳۵ ق (۱۸۱۵) نیز پنج تن به انگلستان فرستاده شدند: میرزا محمد صالح شیرازی ؛ میرزا جعفر طبیب ؛ میرزا جعفر مهندس ؛ میرزا رضا ؛ و محمد علی چخماق ساز .

از این پنج تن ، جز میرزا جعفر طبیب ، پس از سه سال ونه ماه ، در محرم ۱۲۳۵ (نوامبر ۱۸۱۹) به ایران بازگشتند .

میرزا محمد میرزا صالح شیرازی گزارش سفر و آن چه را که برایشان گذشته در سفر نامه ای بیادگار نهاده است (۱) .

در این سفر نامه خواندنی، از بد رفتاری و بدخواهی های قولونل خان (= کرنل خان = کولونل خان = میجر داریسی = کولونل داریسی) نالیده و دل آرزوگی خویشتن باز نموده ، از گزارش سفرش بر میآید که آدمی ساده دل و پاک اندیش، و تیزهوش و تیزیاب بوده است : در سفر خویش ، تنها به پوسته فرهنگ اروپایی درنگریسته، به مغز و درون و گوهر این فرهنگ نیز چشم دل گشوده و شیفته آن شده است : شیفته آزادی راستینی شد است که در پرتو آن هیچ کس - اگر هم شاه انگلیس باشد - یارایی زورگویی

۱ : سفر نامه میرزا صالح. دستنویسی از این کتاب به شماره ۲۴۵۳۴

در کتابخانه موزه لندن نگاهداری میشود .



میرزا محمد صالح شیرازی

از نشریه وزارت امور خارجه . دوره سوم . شماره سوم .

شهریور ماه ۱۳۴۵

به پیشه‌وری چیزی راهم ندارد^(۱)؛ آزادی و بسامانی و دادگستری و آبادانی انگلستان در میرزا صالح سخت و ژرف کارگرافتاده، آیین و کردار انگلیسیان را می‌ستاید، و با تیزهوشی «ابن الوقت» بودن آنان را نیز گوشزد میکند.

میرزا صالح در دورانی که در انگلستان می‌زیست، در دانش‌اندوزی کوشا بود: زبان انگلیسی را آموخت و به زبان‌های فرانسوی و لاتینی، و دانش‌های طبیعی نیز آشنایی یافت. همچنین از کار چاپ سر رشته بهم‌زد. پس از اینکه به ایران بازگشت، در دستگاه عباس میرزا نایب‌السلطنه، مترجم نامه‌های سیاسی شد. در ۱۲۳۷ق، از سوی عباس میرزا، به سفارت لندن رفت. در ۱۲۴۳، همراه با هیأتی، به سرپرستی خسرو میرزا به دربار امپراطوری روس رفت.

او بود که نخستین بار در ایران روزنامه چاپی فارسی با چاپ سنگی بنیان نهاد. این روزنامه ماهی یکبار چاپ میشد. نخستین شماره آن بنام «طلیعه» بتاريخ بیست و پنجم محرم سال ۱۲۵۳ برابر با یکم مه ۱۸۳۷ است^(۲) و بیش از یک چند شماره به چاپ نرسید.

میرزا صالح در سفر نامه‌اش، از «مجمع فراموشان» سخن گفته است در تاریخ بیستم رجب ۱۲۳۲ق مینویسد:

« چون مدت‌ها بود که خواهش دخول مجمع فراموشان را داشته
 « فرصتی دست‌نمیداد، تا این که مستر پارسی استاد اول فراموشان،
 « را دیده که داخل به محفل آنها شده باشم و قرارداد روزی را ،
 « را نمودند که در آنجا روم . »

۱ : نگاه شود به : فکر آزادی . فریدون آدمیت . بویژه ص ۲۷

۲ : امیر کبیر و ایران . فریدون آدمیت . ص ۱۵۹ .

« در روز پنجشنبه بیستم رجب به همراهی مسترپارسی و کرنل ،
 « داری ، داخل به فراموشخانه گردید ، شام خورده ، در ،
 « ساعت یازده مراجعت کردم. زیاده از این در این باب ، نگارش ،
 « آن جایز نیست . »

باز در جای دیگر نویسد :

« روز پنجشنبه چهارم نوامبر (ظ : ۱۸۱۸) هنگام صبح از ،
 « مهمانخانه ... سوار شده دو ساعت از ظهر گذشته وارد به لندن ،
 « گردید و چون روزی بود که بنده بایست داخل به فراموشخانه ،
 « شوم ، یکساعت بعد از آن که سه ساعت از ظهر گذشته باشد ،
 « داخل به فراموشخانه شده ، هفت ساعت از ظهر گذشته ، بعد ،
 « از شام از فراموشخانه بیرون رفته ... »

و در روزهایی که راهی ایران بوده ، می نویسد :

« در صحن کلیسا ، مسترهریس را که بزرگخانه فراموشان بود و ،
 « بنده را به دومرتبه از مراتب مزبوره رسانیده ، مذکور ساخت ،
 « که يك هفته دیگر عازم به ایران هستید و فردا فراموشخانه باز ،
 « است ، اگر فردا شب به آنجا خود را رسانیدی ، مرتبه ،
 « اوستادی را به تو میدهم ؛ وگرنه ناقص به ایران میروی .
 « خواستم زیاده در خصوص رفتن گفتگو کنم ، فرصت نشد ... » .

از نوشته میرزا صالح برمیآید که در چند بار که به انجمن ماسونی
 رفته ، تنها بوده است؛ شاید از آن رو که از همسفران خویش جدا میزیسته
 وهم اینکه شاید کارگزاران انگلیسی چنین می پسندیدند .

دیگر آن که ، کارگزاران انگلیسی از راههایی که میدانستند ،
 چیزهایی درباره « مجمع فراموشان » به گوش میرزا صالح رسانده و او
 را از راه دلخواه خویش ، خواهان و دوستار آن « مجمع » کرده بودند
 چندان که وی با « کرنل خان » بدکردار و دژ رفتار و نیرنگ باز ، به آن

«مجمع» میرود .

میرزا سید جعفر خان فراهانی (مشیرالدوله) : وی فرزند میرزا علی - عموی میرزا بزرگ قایم مقام - بود . در ۱۲۳۵ ق برای فراگرفتن مهندسی نظام به لندن فرستاده شد چنانکه نوشته‌اند ، این مرد در آغازهای ۱۸۱۷ میلادی در لندن به فراماسونری پیوست (۱) مشیرالدوله از مردان آگاه زمان خویشتن بود .

رساله‌ای بنام «تحتیقات سرحدیده» نوشته‌که در آن مأموریت خود را در کمیسیون تحدید حدود ایران و عثمانی شرح داده است . به انگیزش همو بود که پس از برکناری میرزا آقاخان نوری در محرم سال ۱۲۷۵ ق، برای نخستین بار در ایران هیأت وزیران بر پا شد و خود رئیس آن گردید .

میرزا ملکم خان هم رساله « دفتر تنظیمات » را خطاب به مشیرالدوله نوشته است .

چنانکه نوشته‌اند (۲) مشیرالدوله در سال نخست پادشاهی ناصرالدین شاه مأمور شد که همراه نمایندگان عثمانی و روس و انگلیس ، سرحد های ایران و عثمانی را از روی قرار داد ارزنة الروم معین کنند و نشان ه پدید آورند و این کار چهار سال بدرازا کشید .

درویش پاشا نماینده عثمانی به نیرنک و فریب ، کمبیا را بر میانگیخت که خود را رعیت عثمانی بخوانند و وعده میداد که مالیات ده ساله را از ایشان نخواهد گرفت ؛ ولی مشیرالدوله ، دوهزار تومان بر مالیات ایشان

۱ : خواندنی‌ها . سال ۲۴ ، شماره ۹۵ ، مقاله علی مشیری .

۲ : تاریخ پانصد ساله خوزستان . احمد کسروی . چاپ دوم

ببفروزد و شش هزار تومان بر شهر حویزه مالیات بست .
 این کار مشیر الدوله بیگمان بسود انگلستان بود . و از همین
 رهگذر است که استویک که در اکتبر ۱۸۶۵ به ایران آمده ، از او بنام
 « یک مرد وطن خواه خوب » (۱) یاد میکند .

شاهزادگان ایرانی در دستگاه فراماسونری

پس از مرگ فتحعلی شاه، در تهران شاهزاده علیخان به نام عادلشاه
 بر تخت شاهی بر نشست و در فارس حسینعلی میرزای فرمانفرما ، کوس
 پادشاهی کوفت . اما بزودی بینش و کوشش قایم مقام ، آنها را بجای خود
 نشانند .

شاهزاده علیخان زود از پا درآمد ؛ حسینعلی میرزا پافشاری کرد
 تا این که از تهران سپاهی به فارس گسیل داشتند و در « ایزد خواست » با
 لشکر شاهزاده جنگی در گرفت ؛ لشکر حسینعلی میرزا شکست خورد ،
 سپاه تهران شکست خوردگان را پی کرد و در شیراز حسینعلی میرزا و
 برادرش حسنعلی میرزای شجاع السلطنه را گرفتار و به تهران فرستاد .
 اندکی پس از این سه تن از پسران حسینعلی میرزا فرمانفرما ، به نام رضا
 قلی میرزا ، نجفعلی میرزا و تیمور میرزا از شهر شیراز گریختند و از راه
 شامات گذشته و از لندن سردر آوردند (۲)

۱ : تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس . ج ۲ ص ۵۸۵ .

۲ : نگاه شود به : تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس . محمود محمود .

از این شاهزادگان سفرنامه‌ای در دست هست (۱) که خواندنی است (۲) و از آن برمی‌آید که از روزی که از ایران گریختند تا روزی که به لندن در آمدند (۱۲۵۱ق) و پس از آن همواره همه جا از یاری و یاورهای گوناگون کارکنان انگلیسی برخوردار بوده‌اند تا بدان اندازه که نوشته‌اند (۳) ماهانه به هریک از آنان سیصد تومان میپرداختند . پیداست که رفتار انگلیسیان با این شاهزادگان ساده نبوده است .

در این سفر ، شاهزادگان ایرانی را به انجمن ماسونی میبرند . شرح در آمدن به انجمن ماسونی را فریزر به کوتاهی یاد کرده و در سفرنامه « رضاقلی میرزا نایب‌الایاله » به تفصیل بیشتر آمده است .

فریزر مینویسد :

« کمتر سازمان اروپایی را میتوان نام برد که کنجکاو ،
 « شرقیان را به اندازه فریمسنری بسوی خود کشانیده باشد .
 « جنبه رازآمیز و پنهانی آن تخیل شرقیان : و بویژه کسان ،

۱ : این کتاب خطی است . دستنویسی از آن در کتابخانه مجلس ، به شماره ۷۸۷ نگهداری می‌شود . تاریخ نوشتن این دستنویس ، ۱۳۲۵ ق است و نام آن را « سفرنامه رضاقلی میرزا » نوشته‌اند .

بنا بنوشته علی مشیری (خواندنی‌ها سال ۲۴ شماره ۹۵) دستنویسی از آن در کتابخانه موزه بریتانیا نگهداری می‌شود که تاریخ آن ۱۲۶۵ ق است و او آن را بنام « رموز السیاحه » یاد کرده است ؛ دستنویس دیگر از این کتاب در کتابخانه ملك تهران نگهداری می‌شود؛ بخشی از این سفرنامه ، در ماهنامه وحید ، س ۲ ، تیرماه ۱۳۴۴ و پس از آن به چاپ رسیده است

۲ : از جمله درآغازهای کتاب (دستنویس کتابخانه مجلس که شماره صفحه ندارد) درباره حاج میرزا آقاسی وقایع مقام ، چیزهایی نوشته است که خواندنی است .

۳ : دست پنهان سیاست انگلیس در ایران . خانمك ساسانی . ص ۱۰۵ .

« پرشماری از ایرانیانی که گرایش به صوفیگری و یا آزاد ،
 « اندیشی در امور مذهبی دارند ، بخود میکشاند . »



« شاهزادگان ایرانی »
 (از کتاب فریزر)

« تصویری که آنان از فریمیسری اروپا در ذهن دارند، اغراق ،
 « آمیز و به احتمال چیزی جز فریمیسری است . »

« همین ، آنان را آماده می‌کند که بیندارند پیوستن به این ،
 « انجمن برادرانه دانش مابعد طبیعی و عرفانی نصیبشان ،
 « میکند ؛ و کسانی که به فریمیسری نپبوسته‌اند دستشان از ،
 « این دانش و عرفان کوتاه خواهد بود . و من کمتر ایرانی ،
 « را دیده‌ام که به دلیلی که یاد کردم ، خواهان فریمیسن ،
 « شدن نباشد . »

« شاهزادگان ایرانی نیز بر همین شیوه می‌پنداشتند . دوست ،
 « وهم میهن‌آنان ، « میرزا ، که همراه ایشان بود ، خود ،
 « فریمیسین بود ؛ به درخواست جدی آنان ، زمینه آشنا ،
 « کردن آنان به انجمن ماسونی فراهم گردید ، و روزی برای ،
 « این کار بدیده گرفته شد . »

« شاهزادگان را هیجانی دست داده بود . شاهزاده بزرگتر ،
 « که شرم حضور داشت ، با همه کاستی‌هایی که با آن خویگر ،
 « بود ، در درآمدن به انجمن ماسونی سخت درگمان بود ،
 « چنین می‌پندارم که به شوخی به او گفته بودند که بانوآمدگان ،
 « به انجمن ماسونی پاره‌ای کارهای زشت انجام میدهند ،
 « از این رو به من گفت: فریزر صاحب ! والله اگر در آن جا ،
 « بخواهند بامن کار ناشایسته‌ای بکنند ، و یا حتی گمان بدی ،
 « بمن داشته باشند ، بامش کارشان را خواهم ساخت . »

« اما ، آنان به انجمن ماسونی درآمدند ، و کار به آرامی ،
 « و بی‌درد سرگشت و شادکام از آن جا بیرون آمدند (۱) ،
 « در « سفرنامه رضاقلی میرزا » نیز شرحی در این باره آمده است

که در زیر می‌آوریم (۱)

« تا یوم پنجشنبه بیستم ربیع الاول را (۱۲۵۱ ق) هر روز جمعی،
 و از امراء و اعیان مملکت بخدمت شاهزاده مشرف گشته از،
 و هر قسم محبت را و کمال الفت را بجای آوردند و هم در آن روز،
 و از مجمع فریمبسیان احضاریه رسید که در خانه فریمبسیان قدم،
 و گذارم چون قبل از آنکه شاهزادگان وارد لندن شوند از خانه،
 و فریمبسیان اذن دخول خواسته بودم لهذا در آن روز برای،
 و اولین مرتبه رفتن بانجا حاصل گشته باتفاق میرزا ابراهیم،
 و شیرازی داخل آن خانه شدم و آن مطالبی که سالهای سال عقده،
 و وملال بردل داشتم منبسط گردید اگر چه هیچ جزئی از اجزا،
 و مشاهدات و ملاقات آنخانه را گفتن و نوشتن محال است،
 و وباشارات و عقود وقرینه ممکن نیست که احدی تواند رمزی،
 و از رموز آنخانه را بیان نماید ولیکن طریقه ورسومات قبل از،
 و دخول بدانخانه را با قوانینی که خارج از آنجا رعایت میشود،
 و فی الجمله بجهت استحضار بعضی از دوستان در این اوقات ثبت،
 و میگردد چنان باشد که لفظ فری مبسین لفظی است لاتینی و،
 و فری بمعنی آزاد و آزاده باشد و مبسین بنا و بانی امر آمده است،
 و و مرکباً یعنی آزاده و آزاد بنائی این امر است.»
 و این امر خطیر در چهار هزار و دو بیست و بیست و سه سال قبل از این در،
 و او ان حضرت سلیمان ابن داود علیه السلام بوده است و از آن عهد،
 و تا بحال هر فرقه از فرق مختلفه عالم که بدانخانه رفته اند،

۱ این شرح را از مقاله علی مشیری که اونیز از روی دستنویس سفر
 نامه رضاقلی میرزا که بتاریخ ۱۲۶۵ نوشته شده است نقل کرده است در اینجا
 می‌آوریم زیرا نخست، تاریخ نوشتن این دستنویس بسی کهن تر از دستنویسی
 است که در کتابخانه مجلس است و دوم اختلافاتی در میان این دو دستنویس
 بچشم می‌خورد که در صفحات آینده نمونه ای از آن را بدست خواهیم داد.

« و خوارق عادات آنجا را مشاهده نموده اند احدی از آحادناس،
 « رمزی از رموز مشاهدات و واردات آنجا را نگفته است و نایل،
 « به ابراز آن مرحله نگشته و در قدرت نداشته است. علی الحال،
 « فریمیسیان مجمعی از خواص و فرقه خاص بوده باشند و ایشان،
 « را عمارتی بس عالی و قصوری رفیع البنیان بوده باشد که آن،
 « جماعت در هر ماه یکروز در آن عمارت مجتمع شوند و شرط،
 « آنست که آن روز پنجشنبه بوده باشد و هرگاه کسی که بدان،
 « خانه درآید و آن مجمع را ملاحظه کند چهار شرط در دخول،
 « بدان خانه از جمله لوازم است که اگر یکی از شرایط اربعه،
 « مفقود باشد او را داخل آن خانه ننمایند : «
 « اول آنکه آدمی مرد باشد و زن نباشد و مخنث در حکم زن،
 « بوده باشد . «
 « دوم آنکه عمرش اقلا به بیست و دو سال رسیده باشد . «
 « سیم آنکه مجنون و ضعیف العقل نباشد . «
 « چهارم آنکه بنده نباشد و آزاد باشد . «
 « بعد از آنکه شرایط اربعه در انسان جمع باشد و بخواهد در،
 « آن خانه رود ابتداء مکتوبی به رئیس و پیشوای فریمیسیان،
 « نویسد که مرا تمنای استفاضه فیوضات خانه فریمیسیان است و،
 « شرایط لازم درمن جمع باشد و در آن باب اذن خواهد. بعد،
 « از وصول مکتوبش زیاده از يك ماه طول نخواهد کشید که،
 « جواب نوشته وی خواهد رسید و او را احضار کنند و مقرر،
 « دارند که در چه ساعت به درب خانه فریمیسیان حاضر گردد و،
 « اگر موعد اجتماع ایشان در آن مجمع قریب باشد احتمال،
 « رود که زیاده از يك دو روزه تعطیل نکنند و احضارش کنند،
 « چون در ساعت معینه بدر خانه فریمیسیان حاضر شود پولی معین،
 « باید داده از در آن خانه داخل شود و اقل آن تنخواه بیست و،

- « پنج اشرفی باجفلی باشد . اکابر واعیان، زیاده نیز دهند و ،
- « چون درون رود حجاب و نگهبانان آن خانه، شخصی را در ،
- « گوشه برده تجربه کنند ، امتحان نمایند که مبادا از شرایط ،
- « اربعه شرطی از او مفقود بوده باشد .»
- « بعد از این که اطمینان بهم رسید او را به محلی که لازمست ،
- « خواهند برد و بدرجاتی که باید برسانند خواهند رسانید و ،
- « فریمیسین را چهار درجه باشد :»
- « درجه اول بادوم را یکماه فاصله لازم است بهمین قسم دوم را باسیم،
- « یکماه ولیکن سیم را با چهارم یکسال و نیم لازمست که مبایت ،
- « بهم رسد (۱) و در هر مرحله که بدانها رود علامت و نشانی تشخیص،
- « دهد و علامت درجات فوق هر یک اعلا تر از دیگری باشد . چنانچه ،
- « نشان مرحله چهارم را مرصع به جواهرات دهند و اهل فریمیسین
- « یکدیگر را از دور و نزدیک بتکلم تشخیص دهند و بشناسند اگر
- « چه مسافت و مباینت در میان ایشان بوده باشد هر که را مرتبه ،
- « و درجه فوق دیگری بوده باشد وی از مرحله خود نتواند ،
- « سخن گفت مگر از مرحله مخاطب که نازل تر از درجه وی ،
- « بوده باشد .»
- « و ایشان از درجات فریمیسین با یکدیگر سخن ها گویند و ،
- « صحبت ها دارند و عشرتها، واگریکی از فریمیسین را فاقه و ،

۱ - در اینجا علی مشیری بعنوان « توضیح ، افزوده است : « این شاهزادگان هر سه فقط درجه اول را گرفتند و اطلاعات آنان درباره فراماسونی ناقص بوده و راجع به درجات و سایر مطالب اطلاعات کلی دریافت نمودند که با حقیقت وفق نمیدهد و اصولا رموز و علامات و اطلاعات دیگر ماسونی را طوری ترتیب داده اند که هیچکس بدون اینکه ماسونی شود نمیتواند از یک نفر ماسون آنها را درک نماید .»

« تهی دستی دهد اغنیه آن فرقه او را با خود شریک کنند و از اموال ،
 « خود نصیب دهند. و اگر در ممالک و غزوات با یکدیگر تلافی کنند تیغ ،
 « بر روی هم نکشند و بگذرند و اگر به جنگ دشمن افتد یکدیگر ،
 « را بقدر مقدور مستخلص و در دفع آزار کوشند. و دریافت مدارج ،
 « مذکوره با هیچ ملت و مذهبی منافات ندارد بلکه باعث ،
 « استقامت و استحکام هر مذهب و ملتی خواهد بود و چون ،
 « اشخاص را به مجمع فریمیسین در آورند اگر صد نفر بوده ،
 « باشند تن به تن داخل شوند و دو نفر را در یک مرحله باتفاق ،
 « نیاورند . و پیشوایان آن مجمع اشخاصی باشند که بر ریاضت و ،
 « مجاهده بدان درجه رسیده اند و قابل آن مرحله گشته اند و در آن ،
 « او ان که شاهزادگان بدان خانه رفتند و مقتدای آن جماعت برادر ،
 « پادشاه آن مملکت بود که عمرش به نود و پنج سال رسیده ، مرد کهن ،
 « و جهان دیده بود و در بعضی از ممالک و سواد اعظم فرنگستان ،
 « خانه فریمیسین بر پای باشد و خصوصیت این معنی بسته به مکان و آن ،
 « عمارت نیست بلکه بواسطه آن جماعت باشد که مجتمع در آن عمارت ،
 « شوند و اسباب آن مهم را فراهم آورند و چنان است که اگر ،
 « هفت تن یا زیاده از اهالی فریمیسین که همگی درجه چهارم ،
 « را ادراک نموده باشند و بخواهند که مبلغی خطیر خرج کرده ،
 « عمارتی عظیم بسازند و اوضاع آن کار را بر پای کنند ، توانند . ،
 « و شرط آن است که از مقتدا و پیشوای عصر ، ماذون باشند در صورت ،
 « مطوره نیز مکانی از امکنه و ممالک عالم که بخواهند ، بنیاد ،
 « توانند نمود. باری خلاصه حالت و حکایت اینست که احدی ،
 « از مخلوقات و موجودات که داخل در آن خانه شده اند و ایشان ،
 « پراز فرق مختلفه و گروه متفاوته بوده اند هیچکس ارتکاب ،
 « به ابراز این راز ننموده و شمه ای از آن راز را لب نگشاده . ،
 « چنان گویند که قبل از اینکه در ممالک روسیه خانه فریمیسین ،
 « بنیاد شود پادشاه را هوس ادراک مدارج و اسرار فریمیسین ،

« بهسرافتاد اراده نمود که بیلاذ فرانسه رود و از اسرار آگاه ،
 « گردد و به علت مشاغل سلطنت رفتن سلطان بنفسه متعذر ،
 « میبود. یکی از وزراء دولت که کمال مخالفت را بخدمت ،
 « سلطان داشته معروض نمود که احتیاج به احتجاج حضرت ،
 « سلطان فی نفسه در این باب نیست ، مرا مرخص ،
 « فرموده که بدان بلاد رفته و بخانه فریمیسین در آیم و بر ،
 « اسرار آن جماعت مطلع گردم و در مراجعت جمیع مشاهدات ،
 « و مقدمات را بمرض سلطان رسانم .»

« سلطان روس در این باب محضری از وزیر گرفته اورا مرخص ،
 « نمود که به بلاد فرانسه رود . وزیر بدان مملکت شتافت و ،
 « بخانه فریمیسین رفته دیدنیها را دیده و شنیدنیها را شنید و ،
 « مراجعت نمود .»

« چون سلطان از وی سؤال مقصود را نمود وزیر امتناع کرد .»
 « سلطان بر حسب قرار اول وانکار در آخر وزیر را به سیاست ،
 « و کشتن تهدید فرمود . وزیر چون دید که ابراز اسرار ،
 « ممالک یا فرازدار شقی در کار نیست تن بهلاک خویش در داده ،
 « به سلطان گفت که انسان در حیات خویش قدرت بیان این راز ،
 « ندارد . اکنون که رأی سلطان به انکشاف این راز مقرر گشته ،
 « است عمده مطالب را در چیزی نویسم و در زیر زبان من بعد ،
 « از قتل من خواهند یافت .»

« سلطان بدین راز همداستان گشته، وزیر چیزی در زیر زبان ،
 « نهاد و فرموده سلطان سر وزیر را از بدن جدا ساخته و نوشته ،
 « را از دهانش بر آوردند. چنین ثبت نموده بود که: « هر که بخانه
 « فریمیسین برود سر دهد ولی سر ندهد.»

« زپرده پوشی رندان پاک طینت بود
 « که ماند سر خرابات تا ابد مستور ،»

« لهذا پادشاه روس از فعل خویش پشیمان گشته و خود ،
 « بفرانسه شتافته و بعد از ادراك مدارج فریمیسین ، دریافت ،
 « نمود که حق با وزیر مقتول بود ولیکن پس از فداست، اندوه،
 « ملال چه سود خواهد بود . »

« چون پادشاه روس فواید فریمیسین را دانسته مصارفی فزون ،
 « از قیاس نمود در پایتخت خویش که آن معموره را پطرس برک
 « خوانند، خانه فریمیسین بنا نهاده از آن روز تا بحال رسم ،
 « فریمیسیان و عمارت ایشان در پطرس برک برقرار باشد .
 « بالجمله از این قبیل حکایات بسیار وقوع یافته و در اغلب ،
 « بلاد فرنگستان رسم فریمیسیان شیوع دارد .
 « خانه فریمیسین در بلاد فرانسه انتشار و اشتهاش بیشتر ،
 « از سایر بلاد است . »

* * *

در دستنویس سفر نامه رضاقلی میرزا که در کتابخانه مجلس
 نگهداری میشود و شماره صفحه هم ندارد تقریباً در نیمه دوم کتاب چنین
 آمده است :

« ... یوم پنجشنبه غره ربیع الثانی اینجانب و اخوان و میرزا ،
 « ابراهیم شیرازی و خواجه اسعد باش ترجمان، سه ساعت به ،
 « غروب مانده به مجمع فریمیسیان در آمدیم تا چهار ساعت ،
 « از شب گذشته در آن مجمع و محفل بوده از اسرار و علوم آن ،
 « فن شریف با بهره گشته اگر چه قواعد و رسومات آن محل ،
 « عظیم، آدمی خود باید رفته باشد و دیده باشد ولیکن آنچه ،
 « بر ما مشخص و معلوم شد چنانچه آدمی رعایت قواعد و ،
 « رسومات را نماید بسیار منافع در دین و دنیا حاصل خواهد ،
 « نمود، و دو چیز لازمه فرامیسین است یکی آنکه سن شخص ،

« باید لااقل بیست و دو سال باید و دیگر آنکه بنده نباشد و ،
 « و آزاد باشد و پدرش نیز آزاد باشد و زن را در خانه ،
 « فرامسیان نمیگذارند که داخل شود . چهار مرتبه از برای ،
 « فرامسین مرتب و معین است : »

« مرتبه اول باید با مرتبه دوم اقلا یکماه فاصله داشته باشد و ،
 « همچنین دویم را با سیم نیز باید یکماه فاصله باشد و از ،
 « مرحله سیم الی چهارم باید یکسال و نیم صبر نمود و هر یک ،
 « از مراحل که بجهت آدمی حاصل میشود نوشته و نشانی باو ،
 « میدهند که فلانکس فلان مرتبه را دریافت نمود و رئیس آن ،
 « طایفه که مرشد کامل است پای آن محضر را مهر نموده - ،
 « جمعی از بزرگان قوم آن نوشته را مهر مینمایند و در این ،
 « او انمرشد و رئیس طایفه ، دو کوف سیسک برادر پادشاه است ،
 « که عمراو به هشتاد رسیده است و بزرگترین فرامیسن عالم است ،
 « و لفظ فرامیسن بمعنی بانی امریست که آزاده باشد چه لفظ ،
 « فری بمعنی آزاده و میسین بمعنی بنا و بانی هر امریست ،
 « و هر کس را که مرتبه ای از مراتب اربعه فرامیسن حاصل شود ،
 « و آن کسیکه مرتبه اش فوق مرتبه مخاطب سخن گوید و آنچه ،
 « مخاطب دیده است در همان مرتبه گفتگو کند زیاده از آن ،
 « نمیتواند سخن گفت .

« باری حمد خدای را آنچه بایست از اسرار فرامیسن ، حالی ،
 « گردید و این عقده که سالها بردل بود که آیا چه خبر و چه ،
 « اثر در مجمع فرامیسان باشد از برکت مسافرت اکنون گشاده ،
 « گردید و بعد از آن مقدمات چهار ساعت از شب گذشته وارد ،
 « منزل گردیدیم ...»

چند صفحه پس از این شرح باز مینویسد :

« ... بخانه دو کوف سیسکس برادر پادشاه که رئیس فرامیسن ،
 « است رفته »

« ... گفتم کتاب فارسی و عربی چیزی در اینجا بهم میرسد ؟ »
 « ما را بخانه‌ای بردند که از زمین تا سقف آن عمارت را کتب فارسی ،
 « و عربی چیده بودند و از هر نسخه که در مملکت عجب مشهور ،
 « بود و نسخه‌اش در میان بود در آنجا یافت میشد ... »

ابوطالب فرخ خان امین الدوله کاشی

ابوطالب در حدود سال ۱۲۳۵ قمری (۱۸۱۴) به جهان آمد و در
 ۱۲۸۸ ق (۱۸۷۱) از جهان رفت (۱) . در آغاز نوجوانی « خلقی
 داشت طیب الادا و خلقی کالبدر ازابدا . » (۲) .

فتحعلی شاه او را دید و پسندید و در جرگه غلام بچگان خود در
 آورد . ابوطالب برای شاه قلیان می‌آورد و پیمان‌ه میریخت . میرزا
 ابوالقاسم قایم‌مقام فراهانی ، قطعه‌ای درباره ابوطالب دارد که در منشآت
 او چاپ نشده و آن، این است :

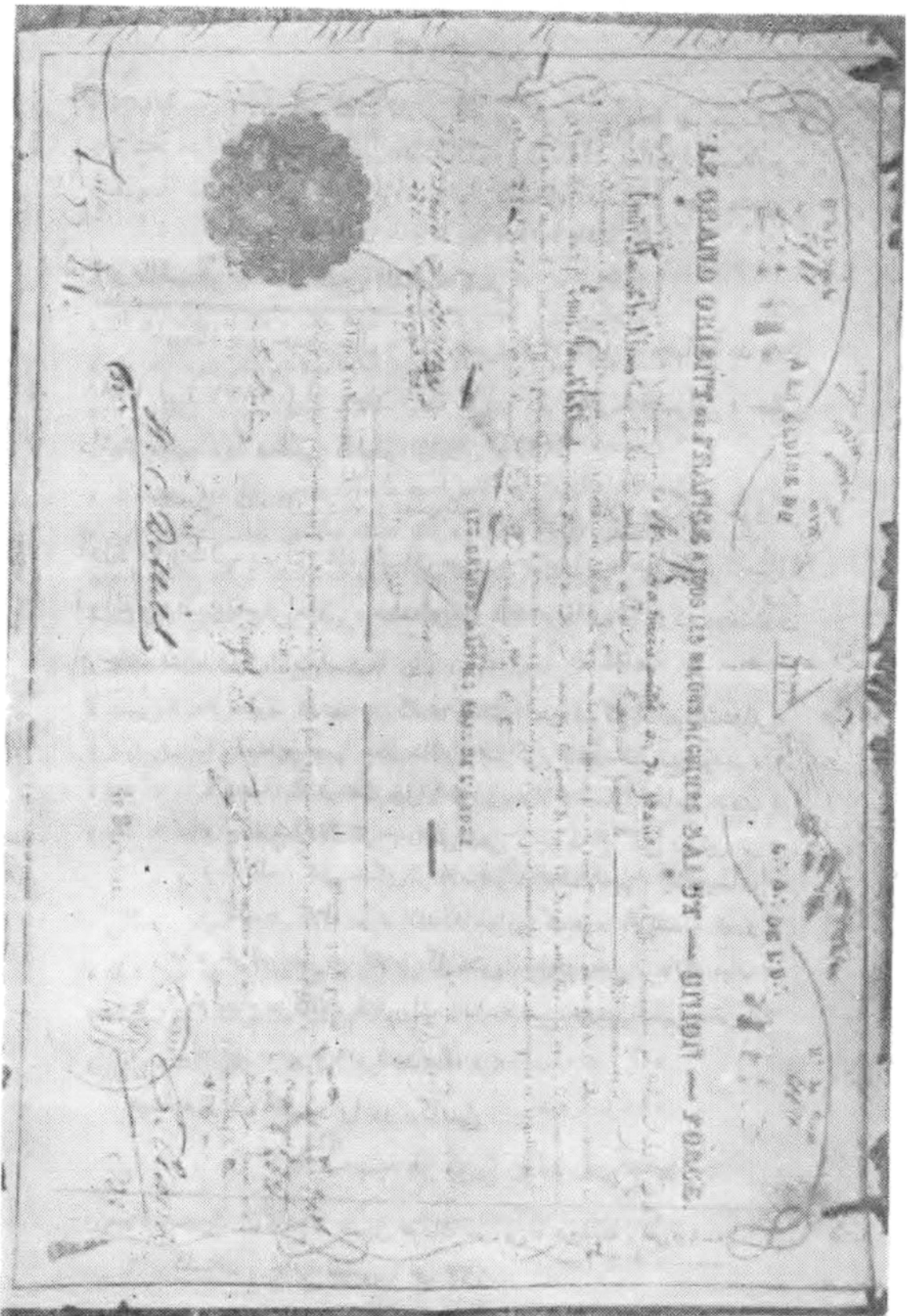
« معقول کاری، روزگاری داشتیم؛ هر وقت که از خدمات دولتی،
 « خسته میشدیم ، در سالاریه سرگرم بازی شطرنج بودیم ، «
 « و چون از حرکات فیل و فرزین و رخ ، ملال حاصل شدی ،
 « به غنچ و دلال فرخ و اصل شدمی . چه فرخ ، لپی رنگین تر ،
 « از لاله ، دلی سنگین تر از مرمر ؛ بهشت نعیم ، ید و بیضای ،
 « کلیم ، کلاله مو ، لاله رو ، ابرو کمند ، بالابند ، تذرو ،
 « خرام ، شیرین کلام ، گل بدن ، جادو سخن ، نازک میان ،
 « سهام مژگان ، قندین لب ، ماه غنچ ، روشن ضمیر ، خرما ،
 « کیر ، پرمایه ، فندق خایه : «

نهاده زلف خود را در دکانی

به هر مویی نهاده نرخی جانی

۱ : مخزن الوقایع . حسین عبدالله سراپی . دیباچه . ص ۱۰

۲ : گلستان . چاپ نفیسی . ص ۱۲۶ .



کارت عضویت فرخ خان امین الدوله در لژ فراما سونی « بنابر بیخ ۱۸۵۷
(از کتاب مخزن الوقایع - حسین عبدالله سراسی)

بلا و فتنه چاووشان راهش

اجل فرمانده چشم سیاهش (۱)

و چون زمانی به قایم مقام پروا نکرده ، قایم مقام هم به تضمین از
عنصری که درباره شاه محمود غزنوی و ایاز سروده :

او ومن هر دو به هم نازیم و نازمن به است

او به حسن خویش نازد من به مدح شهریار

چنین گفته است :

او ومن هر دو به هم نازیم و نازمن به است

او به ... خویش نازد من به ... شهریار (۲)

دوره نوجوانی ابوطالب سپری گردید ، « آن حلق داودی متغیر
شد و جمال یوسفی به زبان آمد و بر سبب زنجدهانش چون به گردی نشست و
رونق بازار حسنش شکست. » (۳)

فتحعلی شاه او را نزد عباس میرزا نایب السلطنه فرستاد و نوشت :
فرخ خان ساقی خودمان را که ریشش در آمده بود برای پیشخدمتی شما
فرستادیم (۴) .

۱ : از یادداشت های خانم لك ساسانی .

۲ : از یادداشت های خانم لك ساسانی .

۳ : گلستان چاپ نفیسی ص ۱۲۷ .

۴ : در کتاب کشکول جمالی (محمد علی جمال زاده، ج ۱ ص ۲۳-۲۲)

میخوانیم :

د يك نامه از فتحعلی شاه - آقای حسن وثوق (وثوق الدوله) حکایت
میکردند که ایشان مالک کاغذی هستند که وقتی عباس میرزا حکومت تفلیس
داشته ، پدرش فتحعلی شاه به او نوشته است . کاغذ به خط میرزا مریم نام .

ابوطالب در دستگاه پوسیده «کپک اوغلی» ها روز بروز ارجمندتر شد: فرخ خان شد؛ امین‌الملک شد؛ امین‌الدوله شد؛ سفیر شد (۱) و پیمان ننگین پاریس (۱۸۵۷-۱۲۷۳) را با انگلیس ها بست، یعنی که هرات و افغانستان را به انگلیسیان بخشید. همچنان که چند سال پس از این در ۱۲۷۷ به دستور انگلیسیان، امتیاز سیم تلگراف خانقین - تهران را از شاه برای انگلیسیان گرفت (۲).

این که تازگی ها کوشیده اند که گناه پیمان پاریس را یکسره به گردن میرزا آقاخان نوری بیندازند (۳) بدیده ما آبی است که درهاون کوییده اند. ما بر آنیم که هم میرزا آقاخان و هم امین‌الدوله در این کار یار و همدل و همکار و خیانت پیشه بوده اند و سخن اعتماد السلطنه را میپذیریم که نوشته

→

زنی است که منشی حضور فتحعلی شاه بوده است. فتحعلی شاه می نویسد: فرزندجانم، غلام بچه‌های ما، رفته رفته بزرگ شده اند و دیگر مناسب این خدمت نیستند. باید مقداری غلام بچه‌های خوشگل و قشنگ هرچه زودتر تدارک دیده بفرستی. از کارهای توهم خیلی خوشوقتم؛ همه حسابی است و خیلی هم حسابی است و کاملاً حسابی است و حسابی حسابی است (این عین عبارت آن مراسم نیست ولی مضامین عبارات آن از همین قرار است). «

۱: اعتماد السلطنه در «روزنامه خاطرات»، خود (ص ۱۰۰۶) این بیت را آورده است.

همه طبال و ما همان بطال

ای پسر کون بده به استمجال!

۲: نگاه شود به: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس. ج ۲ و ۳.

۳: نگاه شود به: مخزن الوقایع، دیباچه های کتاب: ماهنامه وحید.

سال سوم. سلسله مقالات درباره امین‌الدوله.

است (۱) امین الدوله برای بستن پیمان پاریس ، از انگلیس ها پول گرفت .

چونین کسی در ۱۸۵۷ یعنی سالی که آن پیمان رسوا و ننگین را بست
 و دست ایران را برید ، در پاریس به لژ فراماسونی گراندریان پیوست!



سید جمال‌الدین اسدآبادی

دربارهٔ او بسیار نوشتند (۱). با این همه، نوشته‌ای را نتوان یافت که یکبار از پیشداوری و دوستی و دشمنی، تهی باشد. این مرد در حدود ۱۲۵۴ زاده شد و در ۱۳۱۴ درگذشت و یا کشته شد. زندگی‌اش بیشتر در سفر گذشت و با پول دیگران از یکسوتاهند و از سوی دیگر تاروپا و شاید آمریکا را زیر پا گذاشت.

۱ : برخی از این کتاب‌ها در «مقالات جمالیه»، چاپ خاور، ص ۴-۲۳ و «سیاستگران دوره قاجار»، ج ۱، ص ۱۸۵ یاد شده و برخی دیگر این‌هاست : تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ج ۱؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، محمود محمود، خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله، چاپ فرمانفرمائیان؛ سید جمال‌الدین اسدآبادی، میرزا لطف‌الله خان اسدآبادی و دیگران؛ مردان خودساخته؛ اسناد و مدارک دربارهٔ ایرانی‌الاصل بودن سید جمال‌الدین، صفات‌الله جمالی؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام کرمانی ج ۱؛ مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده دربارهٔ سید جمال‌الدین، چاپ مهدوی و افشار؛ سید جمال‌الدین افغانی، ابراهیم صفایی؛ دفاع از سید جمال‌الدین حسینی، سیدهادی خسروشاهی (پاسخی است به کتاب پیشین)؛ بازیکر انقلاب شرق، مه‌راب امیری؛ آقای فریدون آدمیت نیز دربارهٔ سید جمال‌الدین، تحقیق کرده‌اند.



سید جمال الدین اسدآبادی

موافقانش بیشتر خواسته‌اند از او بتی بسازند ، از این رو درباره‌اش
فزون گوئی‌ها کرده و گزافه‌ها نوشته‌اند. برخی از این گونه نوشته‌ها را در این
جا یاد میکنیم :

یکی از کسانی که زندگی نامه‌ او را نوشته و در افغانی بودن سید
به «جهتی» پافشاری کرده است می‌نویسد :

« سید . . . در فلسفه اسلام و تاریخ تمدن اسلام و اوضاع و ،
« احوال اسلام و مسلمانان متبحر بود و با آشنایی به زبان‌های ،
« افغانی و هندی ، فارسی ، عربی ، ترکی ، فرانسه راهم ،
« خوب میدانست و اندکی نیز روسی و انگلیسی اطلاع داشت ،
« زیاد مطالعه می‌کرد و هیچ کتاب مهمی در ادبیات ملل و ،
« فلسفه اخلاق ام نبود که آن را مطالعه نکرده باشد . » (۱)
دیگری در نیروی سخن گویش آنچنان ره گزافه گوئی پوینده که
می‌نویسد هنگامی که سید از کرسی خطابه پایین آمد « يك ثلث اعضاء
انجمن غش کرده بودند و « بقیه را هم حالی نمانده » بود و « سه ساعت
تمام در انجمن حالت غشوه و شیون حکمفرما بود . » (۲)

و نیز نوشته‌اند : « در رجب ۱۳۵۹ روزنامه‌ای به عربی و انگلیسی
موسوم به ضیاء الخاقین، در لندن بپا کرد ...
در تحریر عربی بسیار زبردست بود . واقعاً نوشته‌های خطب صدر
اسلام را به خاطر می‌آورد ... » (۳) .

« و عالم به اغلب علوم و السنه بود . زبان فارسی خصوصاً عربی »

۱ : سید جمال الدین افغانی . مدرسی چهاردهمی . ج ۱ ص ۸۶

۲ : سید جمال الدین . میرزا لطف‌الله خان اسدآبادی . ص ۳۵

۳ : کاوه (نقل از تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس . محمود محمود

« حجازی ، ترکی ، هندی ، فرانسه ، انگلیسی و روسی ،
 « را تمام میدانست . هر قومی را به زبان و لغت خود معلم ،
 « و استاد بود . » (۱)

و

« : چون به سن هشت سالگی رسید ، پدرش تربیت او را ،
 « بهمه گرفت : در مدت ده سال پی در پی ، بیشتر علوم اسلامی ،
 « عرفان ، منطق فلسفه عملی و نظری ، متافیزیک ، ریاضیات ،
 « نجوم طب و تشریح را فرا گرفت ... » (۲)

و

« بلاغت زبان و فصاحت قلم و حافظه بسیار فوق العاده و علم ،
 « و فضل و اطلاع وسیع بر علوم اسلامی از معقول و منقول و ،
 « تاریخ ، و تسلط عظیم او در زبان عربی و شیرین سخنی ،
 « وی موجب مجذوب ساختن مستمعین بیانات و اصحاب او ،
 « میشد ... » (۳)

این ها نمونه هایی است از گزافه پردازی های پاره ای از کسانی که
 درباره سید چیز نوشته اند . اما سند بزرگی که پایه راستین دانش سید
 را بمانند می یابد ، کتابچه ای است به نام « حقیقت مذهب نیجری و بیان حال
 نیجریان » ، که در سال ۱۲۹۷ ق نوشته و در آغازهای سال ۱۲۹۸ ق به
 چاپ رسیده است .

باب دیده داشتن این که سید در حدود سال ۱۲۵۴ زاده شده ، پیدا
 می شود که این کتابچه را در چهل و اند سالگی نوشته است (۴) هنگام خواندن

۱ : سید جمال الدین . میرزا لطف الله خان اسدآبادی ص ۷۶

۲ : انقلاب ایران . براون . ترجمه احمد پزده ص ۳-۴

۳ : مردان خود ساخته . مقاله تقی زاده . ص ۴۵

۴ : در انگیزه نوشتن این کتابچه ، چیزهایی نوشته اند . نگاه شود به :

این کتابچه ، در شگفت می شویم که چگونه مردی را که این اندازه به دانشمندی ستوده اند ، در دوره بختگی زندگی خویش ، کتابی خرد در پنجاه و چند صفحه و بدین سستی و بی مایگی نوشته است ؛ و این شگفتی از این رهگذر نیست که ما آن را به زمان خویش می سنجیم ، بلکه در زمان خودش بدیده میگیریم . از همان دوران ، کتاب هایی مانند نوشته های میرزا علی خان امین الدوله و محمد حسن خان اعتماد السلطنه و چند تن دیگر بیادگار مانده است که بهیچ روی با کتابچه « حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان » درخور سنجش نیستند . در این جا ، بی آن که خواسته باشیم ، ارزیابی بی کم و کاستی از این کتابچه بدست بدهیم ، به چند نکته کوتاه در این باره ، بسنده میکنیم :

کتاب « حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان » نثری خام و آخوندی دارد . شیوه اش یاوه گویی و آوردن واژه های غلبه و سلنیه و مترادف است . نمونه :

- « پس این اعتقاد بزرگترین رادعی است انسان را از این ،
- « که زیست کند در جهان چون خران وحشی و گاوان دشتی و ،
- « تفتیش نماید در این عالم چون بهائم بیابان ها و راضی ،
- « گردد به زندگانی انعام و چهارپایان که قدرت بردفع مضار ،
- « و آلام و اسقام ندارد و طرق حفظ حیات خود را چنان که ،

→

« نیچریه یا ناتورالیسم ، چاپ دین و دانش . تبریز . ص ۹ ؛ شرح حال و آثار سید جمال الدین . به قلم میرزا لطف الله خان اسدآبادی . چاپ دین و دانش . تبریز ۱۳۲۶ . ص ۱۵۳ ؛ سید جمال الدین افغانی . مدرسی چهار دهی . ج ۱ ص ۴-۳۳ .

د باید نداند همه عمر را به وحشت و دهشت و خوف گذراند و ،
 د سترگ ترین اجری است افراد انسانی را از این که یکی ،
 د دیگری را چون اسودا کاسره و ذئاب ضاربه و کلاب عقوره ،
 د پاره پاره نماید ... (۱)

این عبارت ها ، شیوه ترجمه تحت لفظی عربی را بیاد می آورد و مترادف گویی و سجع پردازی و ترکیب های عربی خنک و آبکی آن، خواننده را یاد «طلبه» های یسواد می اندازد که هنوز چند صفحه از «جامع المقدمات» را نخوانده و نفهمیده ، در پی خودنمایی و فضل فروشی می افتند .

در همین کتابچه ، به واژه هایی بر میخوریم که گویی نویسنده آن ، از گوشه و کنار قاموس های عربی بیرون کشیده و برای خودنمایی بکار برده است ؛ مانند : قتالی (ص ۱۳)؛ قواسر (ص ۱۴) ؛ خئون (ص ۹) ؛ قناطر (ص ۲۵) ؛ اغتیال (ص ۳۵) و بسیاری دیگر ...

اما از دیده محتوی کتاب وینش و آگاهی نویسنده ، گمان میرود ، همین عبارت بسنده باشد که مینویسد :

د مخفی نماید ، بای هایی که در این زمان اخیر در ایران ،
 د یافت شدند و هزارها خون عباد الله را به ناحق ریختند ،
 د کوچک ابدال های الموت و چیلها یعنی کچکول بردارهای ،
 د همان طبیبین گردکوه میباشند و تعلیمات آنها نمونه تعلیمات ،
 د باطنیه است ؛ پس باید منتظر شد که فیما بعد چه تأثیرهای ،
 د دیگر از اقوال آنها در امت ایرانیه یافت خواهد شد . (۲)

این است اندازه و پایه و مایه دانش مردی در چهل و چند سالگی ؛

که او را تا بدین اندازه ستوده اند !

۱ : حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان . چاپ دین و دانش

تبریز . ص ۲۵ .

۲ : پیشین . ص ۳۸ .

نوشته‌های دیگری نیز به سید نسبت داده‌اند که بنوشته پژوهندگان از او نیست: مانند کتاب تاریخ افغان یا تمه‌الدهر که در چهل و چند صفحه چاپ شده است و هیچ‌گونه ارزش تاریخی ندارد و تازه همین را هم بدیده ماسینون، محمد عبده نوشته است (۱)؛ و نیز ماسینون می‌نویسد که:

- « شیخ محمد عبده در ترجمه احوال سید که در مقدمه در ،
- « نیچریه چاپ شده میگوید که استاد (= سید جمال) ،
- « تحریر هیجده شماره العروة الوثقی را به من واگذار کرده ،
- « بود . پس آن مقالات هم به قلم سید جمال الدین ،
- « نیست . » (۲)

همچنین نوشته‌اند که سید در کنفرانسی که در ۱۲۸۷ در دارالفنون استانبول درباره اقسام صنایع داده، خبر دادن از آینده یاغیب‌گویی را نیز جزو صنایع به‌شمار آورده است (۳) و بجاست بیاد آوریم که در همین زمان‌ها کتابی چون « فلك السعادة » در ایران چاپ و پخش شده است و در یکی از نوشته‌هایش نیز دیده شد که « ژاژخایی » را ، « ژاژخواهی » نوشته است (۴)

زبان روسی هم نمی‌دانسته است ، چنانکه سید حسین خان عدالت مینویسد : « در سنه ۱۳۵۴ ق ، سید جمال‌الدین وارد پتروگراد شد ... چون زبان روسی نمی‌دانستند و محتاج به یک نفر مترجم بودند ، تمام اوقات

۱ و ۲ : مجلة عالم اسلام . چاپ پاریس . شماره دوازدهم ، سال ۱۹۱۰ میلادی (نقل از: سیاستگران دوره قاجار . ج ۱ ، ص ۱۹۸)
 ۳ : کاوه (نقل از سیاستگران دوره قاجار . ج ۱ . ص ۱۸۷)
 ۴ : نگاه شود به : اسناد سیاسی دوران قاجاریه . ابراهیم صفایی . ص ۲۵۲ .

بیکاری خود را در حضورشان صرف می‌کردم. (۱)
 زبان فرانسوی را هم تا اندازه‌ای می‌دانسته، نه آن چنان که بگزاره
 نوشته‌اند؛ چنانکه از این داستان برمی‌آید:

سید جمال‌الدین در پاسخی که می‌خواست به ارنست رنان بدهد
 « گویا جواب خطابه را در مدت يك هفته داد، چه زبان ،
 « فرانسه را می‌فهمید و آن چه هم از سخنرانی چاپ شده بود ،
 « خواند ولی برای انتقاد بر سخنرانی ، از برخی از دوستان ،
 « در خواست کرد که خطابهٔ مزبور را به دقت ترجمه و در ،
 « دسترس او قرار دهند و این کار هم بیش از يك یا دو روز ،
 « نبود . » (۲)

از این نوشتهٔ هواداران، اندازهٔ دانش او از زبان فرانسوی برمی‌آید
 افزون بر این سید جمال‌الدین در غرّهٔ ماه ذی‌القعدة سال ۱۳۵۰ در پاریس
 بوده؛ بلنت انگلیسی او را در خانهٔ خود پذیرفته و او مینویسد که سید چند
 ماه پیش که در لندن بود، هنوز جامهٔ شیخی خود را بر تن داشت ولی اکنون
 « ... چند کلمه فرانسهم یاد گرفته. » (۳)

از این سخن بلنت آشکارا برمی‌آید که سید در چهل و شش سالگی -
 کمابیش -؛ تازه چند کلمه فرانسه یاد گرفته بوده است!
 داوری چند تن از کسانی که سید را می‌شناختند و یا با او دمخو
 بوده‌اند:

میرزا علی خان امین‌الدوله درباره سید می‌نویسد:

- ۱: سید جمال‌الدین اسدآبادی. میرزا لطف‌الله خان اسدآبادی.
ص ۸-۹۷.
- ۲: سید جمال‌الدین افغانی. مدرسی چهاردهی. ص ۵۳.
- ۳: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس. محمود محمود،
ص ۱۲۰۷.

لوج كوكب الشرق ١٤٥٥

في القاهرة عبر ولا حيا بوج ١٣٧٨ هـ

الى الاخ جمال الدين محترم
الذي لعلكم لديكم بان في حلية ٢٨ المني وباعلست الا را صار نخبكم رئيس محترم هذا اللوج
لهذا العام ولذا قد هنيتم وهني زواتنا على هذا الخط العظيم وعن امر الرئيس محترم الخالي
ادعوا خواتم المحصور يوم الجمعة القادم ١١ الجاري الساعة عرك بعد الغروب الى غل هذا
اللوج لاجل اشتغالكم الغاروم بعد انعام ما يجب من التفكير الاعنيادكم بكم يوم
الخميس ١٠ الجاري الساعة افزني فآ تميز رئيس محترم لوج كونكورد به فالرهاب حضوركم
في اليوم المذكور للاشارة الى في الضخال وفي الخاليين ملائكم تكون سوي آ و رباط الرقيب
والكتوف بيضا واقتبل منا الفواق الهوي :- فان كنت ستر

تقول

سراج

« نامه » نقون سكر ووج « از » لوج كوكب الشرق « به سيد جمال الدين اسد آبادي »
(از كتاب « مجموعه اسناد ومدارك چاپ نشده درباره سيد جمال الدين »)

- « ... در حکمت عملی و امور سیاسی تبهر نداشت . از دیگر »
 « فنون و فضایل هم بهره و نصیب کامل نبرده ؛ معلوماتش »
 « محدود بود و به قوت حافظه و لافظه آن چه را که از افواه »
 « رجال و اوراق روزنامه ذخیره خاطر کرده بود ، بطرز »
 « خوش میگفت و موقع و محل نمی شناخت . »
 « از باب وطن و ناموس و حقوق به افسردگان خام و عوام »
 « کالانعام ، قصه ها می خواند ؛ از ضرورت قانون و معرفت »
 « حقوق و حریت فکر و قلم و امنیت جان و مال سخن »
 « میراند ... »
 « سید جمال الدین را پایه و مایه علمی و عملی بسی کوتاه بود »
 « اما در ایران که معارف و معلومات به اعلی درجه مخفی و »
 « معدوم و فضایل و علوم به آموختن لغات و الفاظ عربی منحصر »
 « است و دانستن اشعار و امثال و قدری تاریخ غلط و ناقص را »
 « برای مجلس آرای کافی می دانند ، چراغ دانش سید »
 « جمال الدین که از خرمن های عالم خوشه ها چیده بود ، »
 « جلوه خورشیدی می توانست . علی الخصوص که استیلاء دونان »
 « بداصل و غفلات پادشاه از حالت رعیت ، همه را درعین بی »
 « خبری و مدهوشی خسته کرده بود ... » (۱)

حاج محمد حسین آقا (امین الضرب ثانی) نویسد :

- « آقاسید جمال الدین مرد حکیم فیلسوفی بود و مرحوم پدرم »
 « درباره او عقاید دینی فوق العاده داشت ، ولی عقیده بنده »
 « نه چنین است ، و هر چند مشارالیه از کمین دهر و افاضل عالم »
 « و از جمله مشاهیر است ، اما بنده شخصاً تردستی ایشان را »
 « زیادتر از مراتب کمالات ایشان میدانم . » (۲)

میرزا حسین خان عدالت در مقاله ای هواداران که درباره سید نوشته

۱ : خاطرات سیاسی . ص ۱۳۵-۱۲۹ .

۲ : مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال الدین . چاپ

دانشگاه ۱۳۴۲ ص ۱۴۳ .

چنین می نویسد :

« سید جمال الدین هرگز حاکم بر اعتراضات نفس خود نبود و ترك دنیا و قناعت به اندك و ریاضت و غیره که از علامات ایشان و از صفات صوفیان است در او نبود ... »

من بارها از او شنیدم که میگفت :

« دونوع در دنیا هست یکی آنکه هیچ چیز مالمانیست و قناعت ،
 « بیک خرقة و بیک لقمه باید کرد و دیگر آنکه همه چیزهای ،
 « خوب و مرغوب دنیا مال ماست و باید مال ما باشد . ،
 « این دویمی خوب است ، این دویمی را باید شعار خود ساخت ،
 « نه اولی را که به پیشیزی نمی ارزد پر واضح است که این ،
 « چنین کسی ، نه درویش میتواند بود ؛ نمرشد و نه مرید ... » (۱)
 مقاله میرزا حسین خان که با زیرکی از سید خرده گیری می کند ،
 درخور توجه است ، این است که برخی تکه های دیگر آن نیز در زیر آورده
 می شود :

وقتی سید باناصرالدین شاه دیدار کرده ، به شاه چنین گفته است :
 « می توانم بر خود بیالم که شهریار ایران از این خواب ،
 « گران بیدار و به فکر آیادی مملکت و ترقی ملت افتاد ،
 « و مرا شناخته اید . بلی من ایرانی و اسد آبادی هستم . ،
 « بحمدالله تمام علوم در سینه من درج است . به تنهایی و ،
 « خردی من ننگرید ، زیرا که می توانم با این مشتم ،
 « کوچک خود ، کوه دماوند را به این بزرگی در قعر زمین ،
 « مرو بمرم ، در هر کجا بوده ام و باشم قصدم ترقی و عظمت ،
 « مسلمین و حفظ بیضه اسلام و استقلال مملکت آنان بوده ،
 « و هست ، (۱)

« سید جمال الدین در وقت صحبت اغلب می گفت : من بهر کجای

۱ : سید جمال الدین . میرزا لطف الله . مقاله میرزا حسین خان

دانش .

دنیا که رفتم آوازی در آنجا افکندم و جنبشی به اهل آنجا دادم.»

در زمانی که به تأثیر نویسندگی میرزا آقاخان کرمانی، بر سرشوق آمده می‌خواست مطالبی چند به زبان فارسی نوشته بشکل رساله در آورده و منتشر سازد می‌گفت: «عجب دارم از اینکه مردم چندان به نوشته‌های سعدی و امثال او گرویده‌اند شماها چنان میانگارید سعدی هم چیز نوشته‌است! مگر گلستان یا نوشته‌های دیگر چیزی است! ما باید چیزها بنویسیم و خیلی بهتر از او بنویسیم تا مردم بدانند که چیز نویسی کدام است.»

«هیچ فراموش نمی‌کنم که روزی پس از قتل ناصرالدین شاه،
 «خبرنگار روزنامه «تان» در اسلامبول ملاقاتی از سید،
 «خواست و سید خبرنگار را بنزد خود پذیرفت، مخبر «تان»،
 «پرسید: چه می‌گویید در تصدیق یا تکذیب کسانی که تحریک،
 «فعل قتل شاه را بشما نسبت می‌دهند؟ سید با جرأت و خشم،
 «بدو پاسخ داد: من هنوز چنان تنزل نکرده‌ام که دست،
 «بکارهای چنین ملتی بیالایم. تفو بر چنین قومی و بر،
 «پادشاهی!»

آنگاه سید حسین دانش می‌نویسد:

«من شخصاً هرگز پیش فکر و وجدان خود نتوانسته‌ام بعضی،
 «از گفتارها و کردارهای عجیب سید را بهم تألیف کنم و پیش،
 «خود تفسیر نمایم و به آدمی بدان حشمت و عظمت خلق،
 «پیرازانم.»

«از آن جمله است صحبت‌های او درباره «میرزا آقاخان،
 «کرمانی مرحوم و دورفیق دیگرش پس از گرفتاری و حبس،
 «آنها در بند طربزون وی‌اس خود از خلاص کردن آنها از پنجه،
 «دولت عثمانی. مثلاً در باب میرزا آقاخان بیچاره در آن،
 «ایام بادمانی پس از خشم و بازبانی تند پیش دوستان و،
 «مهمانان خود می‌شنیدم که از روی نومیدی می‌گفت: «نمیدانم»

« چرا این آدم بیچاره را گرفتند و بچه تهمت حبسش کردند »
 « این آدمی است بسیار عاجز و بی دست و پای و بدلا (این کلمه »
 « را ترکان بمعنی احمق بکار می‌برند) از چنین شخصی چه »
 « خیزد ؟ » و حال آنکه در آنروزها در افواه ناس شایع شده »
 « بود که میرزا آقا خان و میرزا حسن خان خبیرالملک و شیخ »
 « احمد روحی را « سید » بالذات و بلکه بصوابدید سلطان »
 « عبدالحمید ثانی تحریک و تشویق بگشودن باب مراسلات »
 « سیاسی بقصد توجید و تمرکز دادن دول اسلام (پان اسلامیم) »
 « در زیر لوای خلافت بامجتهدین و علمای عتبات کرده بود . »
 « بسیار تأسف میخورم بر قتل میرزا آقاخان که ... در آتش »
 « سید جمال‌الدین بیجا سوخت . » (۱)

۱ : پیشین . میرزا آقاخان کرمانی از چهره‌های درخشان تاریخ ایران است . ما تا پیش از چاپ و پخش کتاب « اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی » نوشته تاریخ‌نویس دانشمند وارسته ، آقای فریدون آدمیت ، از زندگینامه و اندیشه‌های او آگاهی درستی نداشتیم . اما کتاب « اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی » که بر پایه اسناد و یادداشت های چاپ نشده استوار است و باروشی دانشمندان نوشته شده ، میرزا آقاخان را بخوبی و چنانکه بوده است به ما می‌شناساند که مردی بوده است ، دانشمند ، وارسته ، بی یار و بی باک .

نوشته برخی از کسان که سید را ندیده بودند

مجله کاوه نوشته است که سید جمال الدین «مقالاتی که اروپاییان در روزنامه‌هاشان راجع به سید نوشته بودند همه را جمع آوری کرده و همیشه همراه داشته و به این و آن نشان میداده است» (۱)

و «به روایت جمعی از ثقات، در مدت توقف در طهران و در اروپا که سید خلع ناصرالدین شاه را از سلطنت پیشنهاد مکرده، هر کس از او می‌پرسیده که اگر ناصرالدین شاه را برداریم، چه کسی را جانشین او قرار دهیم، سید در جواب می‌گفته خودتان بگردید و بیدان کنید، همین که آن‌ها در پیدا کردن جانشین اظهار عجز و بی‌اطلاعی می‌کرده‌اند، سید می‌گفته است يك کسی مثل من.» (۲)

روزنامه کاوه که درباره سید، افسانه و گرافه بیش از اندازه گفته،

۱: مجله کاوه . ش ۳ . ص ۲ . (نقل از تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس

ج ۵ ص ۱۲۱۲ ، سیاستگران دوره قاجار ، ج ۱ ص ۲۰۲ .)

۲ : سیاستگران دوره قاجار ، ج ۱ ص ۲۰۳ .

باز نتوانسته از این بگذرد که سید «خیلی هم پر ادعا و بزرگ منش وزود خشم و کینه جو بود.» (۱)

سید احمد کسروی که در هنگام نوشتن تاریخ مشروطه، در باره سید تا اندازه‌ای خوشبینی نشان داده (۲) سال‌ها پس از آن مینویسد:

«... این مرد هم آوازه‌اش بیش از شایستگی خودش گردیده. سید جمال يك كار بسیار بزرگی را که «اتحاد اسلام» بود و در آن روزها هنایش (= تأثیر) های بسیار توانستی داشت عنوان نموده و در همان حال در پی خود خواهی بوده؛ من فرصت آن که درباره کارهای سید جمال؛ جستجو کنم نداشته‌ام؛ با آن حال دلیل هایی بدست من آمده که می‌رساند کوشش های سید جمال از روی بینش و از راه پاکدلی نبوده و چون گرفتار خود خواهی بوده، افزار دست بیگانگان گردیده...» (۳)

محمود محمود مینویسد که اگر پس از بازگشت سید از پترزبورغ «چون سید جاه طلب بود، مورد توجه ناصرالدین شاه و اتابك قرار می‌گرفت و يك مقام سفیر کبیر در پترزبورغ یا جای دیگر به او داده میشد، هیچ وقت به نوشتن آن همه نامه‌های خارج از نزاکت مبادرت نمی‌کرد.» (۴)

آنگاه اشاره به نامه بسیار چاپلوسانه سید جمال الدین بدشاه میکند (۵)

و می‌نویسد:

۱ : تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۵ ص ۱۲۱۲.

۲ : نگاه شود به : تاریخ مشروطه، ایران. احمد کسروی. ص ۱۱-۱۰

۳ : متأسفانه مأخذ این نوشته کسروی را یادداشت نکرده‌ام.

۴ : تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۵ ص ۶-۱۲۲۵.

۵ : این نامه در کتاب پیشین ص ۱۲۲۶ چاپ شده است.

«کسی که این نامه کذایی را ... به شاه بنویسد و مانند درباریان شاه زبان تملق گشاید، او نباید پس از چند ماه آن همه فحش و ناسزا برای همان شاه بنویسد؛ چرا در اول آن همه مدح و ثنا، بعد این همه فحش و ناسزا ۱۴، (۱)»

درآمد سید جمال الدین - سید در سراسر زندگی خویش بیکار بوده یعنی کاری که درآمدی از آن بدست آرد، نداشته است.

سید حسین عدالت مینویسد: «سید مرحوم از خود ثروتی نداشت، در ضمن اجرای خیالات خود، پول هم تهیه میکرد ... ممر معاشی از هیچ طرف نداشت ...» (۲). با این حال در سراسر زندگی در سفر بوده و در آسیا و اروپا و آفریقا میگردیده؛ روزنامه چاپ میکرده و چنانکه نوشته اند (۳) العروة الوثقی را رایگان «به جمیع جهات شرقیه توزیع میکرده» است.

افزون بر این، به برخی از هواداران خویش نیز پول میرسانده است، چنانکه نوشته اند: «میرزا رضا که بواسطه شکنجه هایی که در طهران و قزوین دیده بود، مبتلا به فلج و محتاج به معالجه بود، سید بدون آن که بارش دهد، امر فرمود که وی را به مریضخانه فرانسه برای معالجه بردند و قریب چهل روز که در تحت معالجه بود، روزی يك لیره مخارج مداوایش را شخصاً پرداخت ...»

۱: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۵، ۱۲۲۶.

۲: سید جمال الدین اسدآبادی. میرزا لطف الله خان اسدآبادی. مقاله

حسین عدالت. ص ۸-۹۷؛ و نیز نگاه شود به ص ۱۰۳.

۳: پیشین ص ۳۷.

این نکته را هم ن گفته نگذیریم که کلیه مخارجات این مدت (یعنی مدت توقف میرزا رضای کرمانی در استانبول) میرزا رضا را از هر قبیل و آن چه لازم داشته، همگی را سید متحمل بوده، (۱)

این پول‌ها را پادشاه خودکامه سیه دل دژمنشی چون عبدالحمید؛ وزیر خائن درجه اول مصری (۲) چون ریاض پاشا؛ و شاید برخی از دستگاہهای سیاسی دیگر بدو میپرداختند - همان دستگاہی که بلنت (۳) یکی از کارگزاران آن بود و سید جمال الدین سماء از سال ۱۳۵۲ را در خانه او «مهمان» بود (۴) - همان دستگاہی که زمانی در نظر داشت که او را «دلالت و وحدت اسلام» (پان اسلامیسیم) کند (۵)، همان دستگاہی که پس از کشته شدن ناصرالدین شاه از او پشتیبانی میکرد (۶)...

نتیجه و داوری ما - از آن چه به کوتاهی گذشت شاید بتوان گفت

که از دیدگاه اخلاق، سید مرد بی‌ارزشی بشمار میرود.

اما از دیدگاه اجتماعی، توان گفت که در پیکار با خودکامگی ناصرالدین

۱ : پیشین ص ۶۷ و ۷۵ .

۲ : نگاه شود به : تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ، ج ۵

ص ۱۲۱۵ .

Blunt : ۳

۴ : انقلاب ایران . براون . ترجمه احمد پزوه ص ۳۹۵ .

۵ : نگاه شود به : کتاب پیشین . ص ۶-۳۹۵ .

۶ : نگاه شود به : سیاستگران دوره قاجار ، ج ۱ . ترجمه احوال

شاه و گسترش اندیشه آزادی در ایران سهمی دارد :

روزنامه‌ای که با سرمایه دستگامهای سیاسی اروپایی و به خامه محمد عبده و هم اندیشی سید ، بنام العروة الوثقی در ۱۳۵۱ ق برپاشد و تاهژده شماره هم بیرون آمد و برای کان بخش کردید ، در گوشه دور افتاده‌ای چون بندرعباس (۱) خواننده داشت .

روزنامه عربی و انگلیسی ضیاء الخافقین نیز که در ۱۳۵۹ در لندن بنیان نهاده شد ، در ایران خوانندگانی داشت .

کسانی چون میرزا رضای کرمانی که از ستم دیوانیان و درباریان سختی‌ها چشیده ، و در زندان خودکامگی چندی بسر برده و شکنجه‌ها کشیده بود ، سخنان سید را در پیکار با دیو خودکامگی و بدست آوردن آزادی بگوش جان می‌شنیدند .

همین میرزا رضا ، چنانکه نوشته‌اند ، بدستور یا به انگیزه سید ، ناصرالدین شاه را کشت و بدینسان طومار خودکامگی ناصرالدین شاهی را درهم نوردید و در این راه ، کار به سود ایران و انگلیس پیش رفت .

سید و فراماسونری - در این باره ، چیزهایی نوشته‌اند که در درستی آن در گمان باید بود :

حکیم الملک نوشته‌است :

« شایع است ... در سال ۱۳۵۵ ق سید جمال‌الدین اسدآبادی که ،
« از استادان بزرگ این فرقه بود ... شعبه آن را به ،

۱ : محمد علی و جعفر علوی از بندرعباس به پاریس در تاریخ ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۵۲ به سید جمال‌الدین نامه نوشته و دریافت عروة الوثقی را آگاهی داده‌اند (نگاه شود به : مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال‌الدین . چاپ دانشگاه . ص ۶۷)

« ایران آورد و پس از رفتن از ایران بظاهر شعبه مزبور »
 « تعطیل شد . » (۱)

تقی زاده نوشته است :

« ... در مصر شنیده شد که وی در محفل فراماسون داخل »
 « بوده و در آن جا درموقعی برضد انگلیس ها نطق کرده »
 « بود ... » (۲)

محمود محمود نوشته است :

« در یکی دو جا دیدم که تشکیل محفل فراماسون را که در ایران »
 « به فراموشخانه معروف شده است به سید جمال الدین نسبت »
 « میدهند . » (۳)

دیگری نوشته است که فراماسون های مصر سید جمال الدین را در آن جا
 نامزد « استاد اعظم » کردند و به دنبال آن تفصیلی از سخنرانی او در محفل
 فراماسون های مصر نوشته است که بیش از همه در آن گزافه گویی دیده
 میشود (۴).

از این گونه سخنان بازهم گفته اند . اما چنانکه نوشتیم چندان
 اعتباری ندارند . آن چه درست است این که سید فراماسون بوده است
 و اسنادی که درین تازگی ها از او چاپ و پخش شده (۵) فراماسون بودن او


- ۱ : روزنامه آسیای جوان . چهارشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۳۱ . شماره ۹۶ . مقاله «من مؤسس فراماسونری در ایران هستم . » نوشته حکیم الملك .
- ۲ : مردان خود ساخته . مقاله تقی زاده . ص ۴۹ .
- ۳ : تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس . ج ۵ ، ص ۱۲۱۶ .
- ۴ : نگاه شود به : سید جمال الدین افغانی . مرتضی مدرس چهاردهی ج ۱ ص ۲۸-۳۲ .

۵ : مجموعه اسناد و مدارک چاپ نفعه درباره سید جمال الدین . جمع آوری و تنظیم مهدوی و افشار . چاپ دانشگاه تهران . ۱۳۴۲ . ص ۲۴-۲۵ .

را نيك آشكار ميکند . سند از اسناد فراماسوني سيد که چاپ شده است،
اين هاست

- ۱- درخواستنامه پذيرش به انجمن ماسوني قاهره ، در تاريخ ۲۲ ربيع الثاني ۱۲۹۲ق (۱۸۷۵ م) با امضای جمال الدين الکابلي .
- ۲- نامه ای عربي به امضای نقون سکروج از «لوج کوكب الشرق» به سيد در تاريخ هفتم ژوئن ۱۸۷۸ ، درباره برگزیدن سيد به رياست لژ در آن سال.
- ۳- نامه ای فرانسوی وازپاریس در تاريخ ۲۷ مارس ۱۸۸۴ .؛



يقول مدرس العلوم الفلسفية بمصر المحمدية جمال الدين الكجائي^١
 الذي منى من عمره سبعة وثمانون سنة بانى ارجوس اخوان الصفا^٢
 واستدعى من خلدان الوفا^٣ اعنى ارباب الجمع المقدس الماسون
 الذى هو عن الخلل والزلل مصون ان يمتوا على ويفضلوا الى^٤
 بقوله فى ذلك الجمع المطهر^٥ وبادخاله فى سلك المنزلهين^٦
 فى ذلك المنتدى المعرف^٧ ولكم الفضا^٨ ١٢٩٢


درخواستنامه سيد جمال الدين اسدآبادى براى ورود
 به لژ فراماسونى قاهره

(از کتاب : د اسناد و مدارك چاپ نشده درباره سيد جمال الدين)

23 Rue de Doune

Paris 27 Mars 84

Monsieur le Ministre

Je vous prie de bien vouloir
recevoir ma demande
d'affiliation à la reg.
degr. le 1er Mars 1884
On avait annoncé une
Commission pour venir
visiter. Malheureusement
par suite d'un événement
imprévu cette Commission
n'a pu être organisée
On vient

d'en ramener une
nouvelle dont j'ai
partie
Sans vouloir donc
m'écrire si vous êtes
toujours dans les
mêmes intentions &
m'indiquer l'heure
à laquelle vous pourriez
venir visiter.

Très
Où j'ai mes saluts
à
G. Langgæsse

نامه ای از پاریس ، بزبان فرانسوی وبانسانهای
ماسونی به سید جمال الدین اسدآبادی
(از کتاب « اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین »)

فراموشخانه

در ایران ، نخستین کسی که انجمن همانند فراماسونری فرنگستان برپا کرد ، میرزا ملکم خان ناظم الدوله ارمنی جلفایی اصفهانی بود. در باره این آدم سخن بسیار گفته اند (۱)

۱ : در این کتاب ها و نوشتهها ، از میرزا ملکم خان به کوتاهی یا به درازی ، به نیکی یا به بدی یاد شده است :

عبرة الناظرین وعبرة الحاضرين . آقا ابراهیم نواب بدایع نگار (کتابی است خطی که بخشی از آن در کتاب سیاستگران دوره قاجار ، ج ۱ ، آورده شده است .)

روزنامه شرف شماره ۴۶ ؛ خلسه . محمد حسن خان اعتماد السلطنه ؛ انقلاب ایران . براون . ترجمه احمد پژوه ؛ خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله . چاپ فرمانفرمایان .

روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه . چاپ افشار .

تاریخ مشروطه کسروی . ج ۱ .

تاریخ بیداری ایرانیان . ناظم الاسلام کرمانی . ج ۱ .

تاریخ مسعودی . ظل السلطان .

مجموعه آثار میرزا ملکم خان . چاپ محیط طباطبایی .

وی فرزند میرزا یعقوب بود. میرزا یعقوب خود را بدروغ مسلمان میخواند و در سفارت روس در تهران مترجم بود و چنانکه نوشته اند در سراسر زندگی برای انگلیسیان جاسوسی میکرد و دوستند جاسوسی او در دست است (۱)؛ از این گذشته کارهایی دیگر نیز بدون نسبت داده اند (۲) میرزا ملکم خان فرزند چونین کسی بود. در ۱۲۴۹ ق زاده شد. پدرش او را هنگامی که کمابیش ده ساله بود به پاریس فرستاد. پس از سالها در ننگ در خاک اروپا، در پایان ۱۲۶۷ (۳) و یا ۱۲۶۸ (۴) به ایران بازگشت و زندگی پر پیچ و تاب و پر پست و بلندی را در ایران آغاز و در اروپا دنبال کرد تا سرانجام در ۱۳۲۶ ق درگذشت.

→

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس. محمود محمود؛ ج ۵؛ زنده رود. علی جواهر کلام. حقایق محمد مهدی شاهرخ. میرزا ملکم خان (دوره رهبران مشروطه) ابراهیم صفایی؛ سیاستگران دوره قاجار، خانمک ساسانی، ج ۱؛ فکر آزادی. فریدون آدمیت. یادداشت های قزوینی، ج ۷، ص ۱۳۶-۱۳۲. W. S. Blunt. Secret History of the English Occupation of Egypt 1923.

۱: نگاه شود به: سیاستگران دوره قاجار: ترجمه احوال میرزا آقاخان نوری؛ دست پنهان سیاست انگلیس در ایران. ص ۶-۳۸ و ص ۱۰۵.

۲: چنانکه نوشته اند یکبار چهل (یا: پنجاه) هزار تومان از شاه دزدید و به خانه گریبایدف پناه برد (قایم مقام در جهان ادب و سیاست. باقر قایم مقامی. ص ۲۷).

۳: فکر آزادی. ص ۹۴.

۴: سیاستگران دوره قاجار، ج ۱، ص ۱۲۷.



میرزا ملکم خان

ملکم را با بدیده داشتن دوره‌ی که در آن میزیست، میتوانیم از مردم آگاه زمانش بدانیم. او پرورش یافته آزادستان فرنگ است. در آن جا با اندیشه‌های نوآشنایی یافت.

از نوشته‌هایش برمیآید که با اندیشه‌های منتسکیو و ولتر واگوست کنت، کمایش آشنایی داشته‌است.

در شناخت زیر و بم آروزها و اندیشه‌های مردم زمانش، مردم‌شناسی تیزیاب و روانشناسی زیرک بود.

رگ خواب مردم را، از شاه تادرویش، واز باریش تا بی ریش، و بادین یا بیدین، نیک دریافته بود و آنچه مینوشت با بدیده داشتن این آگاهی‌های زیرکانه و گریزانه بود.

داوری ما در باره میرزا ملکم خان، چنین است:

الف - از دیدگاه پرورش و گسترش اندیشه آزادی و پیکار با پندار پرستی مردم و بر روی هم، پیدار کردن ایران خواب آلوده دوران ناصری، نوشته‌های ملکم سخت کارگر افتاده‌است؛ با این که او بیشتر دوره زندگی‌اش را در اروپا بسربرد، بسیار کسان نوشته‌هایش را در ایران خواندند و هوا دار اندیشه‌هایی که در آنها بود شدند.

از این دیدگاه، میتوان با نویسنده «فکر آزادی» هم‌نوا شد و ملکم را ستایید و جایگاهی در تاریخ اندیشه آزادی در ایران، برای او بدیده گرفت.

ب - از دیدگاه اخلاقی، اگر چون رواقیان، فضیلت را در نیت بدانیم و اگر داوری درباره نیکی و بدی کرداری را به انگیزه‌هایی که

پدید آورنده آن کردار است ، باز بسته کنیم ، باید ببینیم که ملکم آدمی بوده است « شارلاتان ، بی ایمان ، بی وطن . طماع ، جاه طلب ، پول پرست ، بی عار و ننگ ، حقه باز و هوچی » (۱) و « بامبولزن ، متقلب ، طرار و کلاه بردار » (۲) .

از این دیدگاه میتوان بانویسنده « سیاستگران دوره قاجار ، و نیز « محمد قزوینی » (۳) همزبان شد و آنچه این دو تن در باره اش نوشته اند پذیرفت .



بوارونه آنچه تاکنون پنداشته اند ، نام « فراموشخانه » ، سالها پیش از آن که ملکم آنرا بکار برد . در نوشته هایی مانند سفرنامه میرزا محمد صالح شیرازی و سفرنامه حسین خان آجودان باشی (۴) بکار رفته است .

در سال بنیانگذاری فراموشخانه ملکم خان ، نویسندگان یکزبان نیستند و سالهای ۱۲۷۴ و ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ را یاد کرده اند . اما تازگی ها سندی بدست آمده که از روی آن تاریخ برپا کردن فراموشخانه را توان دریافت :

۱ : سیاستگران دوره قاجار ، ج ۱ ص ۱۴۴ .

۲ : یادداشت های قزوینی ، ج ۷ ، ص ۱۳۲ و ۱۳۶ .

۳ : نگاه شود به کتابی که هم اکنون یاد شد .

۴ : حسین خان آجودان باشی در ۱۲۵۴ ق از سوی محمدشاه قاجار ، رهسپار دربارهای اتریش ، فرانسه ، وانکیس شد تا از رفتار بیدادگرانه دولت

امین السلطان در نامه‌ای در رجب ۱۳۵۹ ق نامه‌ای در باره میرزا
ملکم خان به میرزا حسن شیرازی مینویسد :

« ... و در هر موقع خیانت فطری از او (= ملکم) شایع میشده ،
« که عرض تمام آن موجب زحمت است ، از جمله درسی و دوه ،
« سه سال قبل که از فرنگستان به ایران مراجعت کرد ، برای ،
« اجرای نیات خبیثه خود به انواع حيله و تدلیس و تلبیس ، ،
« مخفیانه در طهران اسباب فراموشخانه ایجاد و تأسیس ،

→

انگلیس بر سر هرات و افغانستان گله و دادخواهی کند (نگاه شود به : تاریخ
روابط سیاسی . محمود ، ج ۱ و ۲) . وی در این سفر چهل و یک روز در لندن
ماند و در شوال ۱۲۵۵ به تبریز درآمد . منشی وی که نامش میرزا عبدالفتاح
گرمرودی بود ، داستان این سفر را از آغاز تا انجام نوشته که بنام « سفرنامه
حسین خان آجودان باشی » خوانده میشود . این سفرنامه بادیباچه‌ای از محمود
محمود در روزنامه پیکان به چاپ رسیده است (هم چنین بخشی از آن در تاریخ
روابط سیاسی ، محمود ج ۲ ص ۳۳۲-۳۵۵ و چند سطر هم در ماهنامه یغما ،
سال ۲ ، شماره ۱۱ ص ۱-۵۵۵ ، و چند صفحه‌ای از آن در ماهنامه ایران آباد
سال ۱۳۳۹ شماره ۴ به چاپ رسیده است .

در این سفرنامه میخوانیم : « ... اما فراموشخانه فرنگستان اگر چه
تا این زمان از کسانی که به آن جارفته و اوضاع آن را بتمامه دیده و تماشا کرده اند
هر چه استفسار و تحقیق شده است ، از تکذیب و تصدیق به کلمه‌ای نشده ، آن قدر
میگویند که اوضاع آن جا گفتنی نیست . پس در این خصوص هر چه گفته و نوشته
شود خرق اجماع و خلاف جمهور خواهد شد . »

میرزا حسین خان آجودانباشی ، خواهر زاده میرزا جعفر خان مشیر-
الدوله است . مادرش از خانواده قایم مقام و پدرش از مقدم‌های مراغه است ، از
« باقیات صالحات » اوقناتی است بنام آجودانباشی در شیراز .

« نمود ... » (۱)

از روی این نامه ، سال برپاشدن فراموشخانه بایستی ۱۲۷۶ یا ۱۲۷۷ باشد. از همین نامه برمیآید که از زمان درچیدن فراموشخانه بدست ملکم تا برچیدن آن بدستور شاه ، زمانی کوتاه گذشته است .

ما ، بابدیده داشتن این نامه، و تاریخ « اعلان نامه دولتی » (۱۳ ربيع الثاني ۱۲۷۸ ق) و همچنین نوشته گوینو که پس از این خواهیم آورد ، گمان میکنیم که فراموشخانه در پایان سال ۱۲۷۷ ق و یا آغاز های سال ۱۲۷۸ برپا شده باشد .

برپا کردن فراموشخانه با آگاهی و شاید حتی بدستور شاه بوده است . این را از نامه ای که میرزا حسین خان سپهسالار از استانبول به ناصرالدین شاه نوشته (۲) و هم از نوشته گوینو در میابیم . وی در کتاب « کیش ها و فلسفه های آسیای میانه » (۳) مینویسد :

« ... دوسالی است که دیگر بار ، دولت ایران دچار نگرانی ،
 « بزرگی از سوی نوآوران شده است . يك اندیشه به اصطلاح ،
 « اروپایی ، پدید آورنده این نگرانی است . از ایرانیانی که ،
 « چندگاه در اروپا بسر برده اند ، يك تن که بسیار تند ذهن ،
 « وزيرك و بویژه سخت دوستار اندیشه های تازه و نو بود ، و هم ،
 « میخواست که خود ، آورنده اندیشه نو باشد ، ستایشگر ،
 « فراماسونری بود . »

۱ : اسناد سیاسی دوران قاجاریه . گرد آورده ابراهیم صفایی .

ص ۳۱۴ .

۲ : نگاه شود به : سیاستگران دوره قاجار ، ج ۱ ص ۱۲۹ .

۳ : Gobineau . Religions et Philosophie dans L ' Asie

Centrale . P . 273 - 4 . چاپ پاریس ۱۹۵۷ .

- « شرقیان بهانجمن هایی مانند فراماسونری دلبستگی ویژه ای ،
 « دارند - این را ، بادلبستگی ما به موسیقی آسیایی توان ،
 « سنجید - که در موسیقی شرقی دوستدار آهنگ هایی هستیم که
 « به موسیقی اروپایی نزدیکی بسیار دارد - ! این ایرانی ،
 « به شاه گفت که در این زمان دیگر شاه نخواهد توانست مانند ،
 « پیشینیانش به پشتوانه سپاه و بکار بردن زور ، پادشاهی ،
 « کند و بایسته است پایندانی از وفاداری مردم کشورش نیز ،
 « بدست آرد ؛ و برای این کار ، اگر يك د لژ ، در تهران ،
 « بنیان گذارد و خویشان را « استاد بزرگ ، آن بخواند ،
 « خواهد توانست که پیوستگان به « لژ ، را همیشه وفادار به ،
 « خود نگهدارد ، زیرا کسانی که بدین « لژ ، در آیند ،
 « سوگند « ماسونی ، خواهند خورد و این سوگند هرگز ،
 « شکسته نخواهد شد ؛ و اگر شاه همه کسانی را که اهمیتی ،
 « دارند ، بدین « لژ ، در آورد ، خواهد توانست که با این ،
 « روش زیرکانه ، نیروی ملت را بدست آورد و بدینسان ،
 « هیچ کس توانایی نخواهد داشت که این نیرو را از چنگ ،
 « شاه در آورد . »
- « شاه ، این پیشنهاد را پذیرفت و به آینده درخشانی که به او ،
 « نوید داده میشد ، دلبستگی نشان داد . »
- « چندین روز ، هر بار که شاه ، وزیران ، سرکردگان سپاه ،
 « و خدمتگزارانش را - در هر درجه ای که بودند - میدید ،
 « از آنان میپرسید که آیا به « فراموشخانه ، رفته اند یا نه؟ ،
 « در همان روزها ، « فراموشخانه ، بدستور شاه ، باز شده ،
 « بود و شاه بدانان میسپرد و آنان را وامیداشت که به ،
 « « فراموشخانه ، در آیند . »
- « فراموشخانه به معنای « خانه فراموشی ، است و آوای آن ،
 « با واژه انگلیسی « فریمبسن ، نزدیکی دارد - ؛ از همان ،

- « آغاز ، ایرانیان از همانندی و نزدیکی این دو واژه فارسی ،
 « وانگلیسی ، این نتیجه را گرفتند که چون از « فراموشخانه » ،
 « بیرون آیند ، هر چه که در آن جا دیده باشند ، فراموش کنند ،
 « و این ، گردانندگان « فراموشخانه » را از درز نکردن ،
 « سخنانی که در آن جا میرفت ، و رازپوشی شاگردان خود ،
 « آسوده دل ساخت . »
- « چند هفته ، همه به در آمدن به فراموشخانه شتابان شدند ؛
 « آن که ، اندیشه برپا کردن « فراموشخانه » از او بود ،
 « درجه‌ها و نشان هایی را میان کسانی که به « فراموشخانه » ،
 « در می‌آمدند پخش و سخنرانی هایی کرد . در فراموشخانه
 « چای می خوردند و قلیان دود می‌کردند . »
- « هر بار که شاه از یکی از نزدیکانش می‌پرسید : بالاخره تو
 « چه دیدی ؟ بتوجه نشان دادند؟ چه چیزی در آن جا بتویاد
 « دادند؟ هرگز پاسخی جز این نمی‌شنید :
 « سخنرانی فلان را گوش کردیم که در آن بهما درباره تمدن
 « و آدمیت ، سفارش بسیار می‌کرد ، و قلیان کشیدیم و چای
 « خوردیم . »
- « شاه دوباره می‌پرسید :
 « همین ؟!
 « و پاسخ می‌شنید :
 « قربانت گردم ، همین ! »
- « شاه از این ، خشنود نمی‌بود . درگمان شد که مبادا چیزی
 « را از او نهان میدارند ؛ زیرا نمیتوانست دریابد که آن کارها
 « و آیین شگفت فراموشخانه که او را در سایه روشن آن
 « می‌گذاشتند ، چیزی جز سرگرمی‌های بیگناهان‌ای باشد ،
 « که به شاه بازگو میشود . »

« شاه باخود میاندیشید که این کارها به سوگند خوردن ،
 « بدان سفت و سختی چه نیازی داشت ؟ سوگندی که پادشاه ،
 « بسیار پای بند بدان بود . »
 « چون شاه این بدگمانی خویش را دربارهٔ « فراموشخانه » ،
 « به کسانی ، بزبان آورد ، آنان هم بدگمانی او را درست ،
 « دانستند و پاره‌ای به‌گوش شاه فرو خواندند که درپس این ،
 « سرگرمی‌ها و کارها بایستی تند روی‌ها و زشتکاری‌های ،
 « دهشتناکی نهفته باشد . »
 « برخی دیگر گستاخ‌تر از این بودند و گفتند: فراموشخانه ،
 « جایی است که بایان در آن جاگرد می‌آیند . »
 « در زمان ، به همگی فرمان داده شد که از فراموشخانه درآینده ،
 « شاه به همه ، حتی به کسانی که به دستور او به فراموشخانه ،
 « پیوسته بودند ، بدگمان شد ؛ آورنده اندیشه ،
 « « فراموشخانه » ، پس از اندکی دودلی ، از ایران دوآند .
 « و رانده شد و هنوز که هنوز است ، کسانی که زمانی به ،
 « فراموشخانه درآمده بودند ، از خستوانی به اینک روزگاری ،
 « بدین دستگاه پیوسته بوده‌اند و در آن جا ، چای می‌خورند ،
 « و قلیان میکشیدند ، خودداری میکنند . » (۱)

ملکم برپاکنندهٔ فراموشخانه بود ؛ اما برای حفظ ظاهر و برخی
 ملاحظات سیاسی ، جلال‌الدین میرزا ، از فرزندان فتحعلی شاه را رئیس
 فراموشخانه کرد .

این شاهزاده بزمان خویش دارای اندیشه‌هایی نو بود . کتاب « نامهٔ
 خسروان » از اوست که به پارسی سره نوشته است . خانه او مرکز فراموشخانه
 بود ؛ این خانه در مسجد حوض تهران - آخر خیابان بوندر جمهری (بزرگمهر)

کنونی بوده است .

کسان بسیاری در اندک زمان به فراموشخانه پیوستند . نام چند تن از آنان را در مجموعه خطی « دریای معرفت » نوشته میرزا یوسف خان رفعت-الملك میابیم :

- « جلال‌الدین میرزا ، رئیس ؛ ذالفقار بیک مدیر و ناظم ؛ »
- « میرزا ملکم خان ؛ رضاقلی خان لله باشی هدایت (پدر »
- « مخبرالدوله) ؛ لسان‌الملک (میرزا محمد تقی) ؛ محمد »
- « قاسم خان ؛ بدایع نگار ؛ آقامهدی شمیرانی ؛ حاج میرزا »
- « جبار (پدر سعدالدوله) ؛ ملک‌الکتاب (ظ ؛ پدر میرزا »
- « حسن ملک‌الکتاب) ؛ آقا سیدحسن روضه خوان شیرازی ؛ »
- « محمود خان ملک‌الشعرا ؛ میرزا هدایت‌الله برادر سپهر ؛ »
- « میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر ؛ مجدالملك (میرزا محمد »
- « خان ؛ میرزا محمد علی خان شیرازی (۱) . »

فراموشخانه ملکم ، هیچ‌گونه پیوستگی با فراماسونری فرنگستان نداشت . چنین مینماید که او ، در چند سالی که در فرنگستان بسربرد ، آگاهی‌هایی در این باره بدست آورده بود . بلنت انگلیسی نیز نزدیک به همین معنی را از زبان ملکم در کتاب خود (۲) نوشته است . و این که برخی نوشته‌اند ملکم « لژاکوس » را به ایران آورد ، درست نیست . اما نوشته‌اند (۳) که او بعدها به لژ فراماسونی فرانسه پیوسته است .

۱ : خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله . حسن اعظام قدسی

ج ۱ ص ۶-۷۵ .

۲ : W . S Blunt . Secret History of the English- Occupation of Egypt . 1923 ,

۳ : فکر آزادی . فریدون آدمیت .

هدف ملکم - درباره هدف ملکم از برپا کردن فراموشخانه، سخنانی گفته اند که بر روی هم، چکیده آن این است که او بر آن بوده که با همدستی مردم، به پخش اندیشه های سیاسی و اجتماعی نو و در نتیجه، بهبودی روزگار ایرانیان پردازد و پیشرفت آنان را در زمینه های گوناگون فراهم آورد.

اما بدیده ما، گذشته از این، ملکم چیزهای دیگری هم میخواسته است:

یکی این که، با برپا کردن فراموشخانه، نیرویی بهم زند و از آن سودجویی کند.

دیگر آن که از پولهایی که به نام هایی گوناگون از کسانی که به فراموشخانه میپیوستند، می گیرد، جیب خود را پر کند. در این باره توضیحی بایسته می نماید:

نوشته اند که ملکم از کسانی که عضو فراموشخانه میشدند پول هایی میگرفته است (۱)؛ و با بدیده داشتن این که، کسان سرشناس و دم کلفتی چون امام جمعه (۲) و سلطان اویس میرزا احتشام الدوله (۳) و مانند آنان، به فراموشخانه پیوسته بودند، میتوان گمان برد که اندازه این پول ها، نبایستی

۱ : کتابچه راپرت شخصی که دو درجه از فراموشخانه را طی کرده است. دستنویسی از این کتابچه در کتابخانه ملی تهران به شماره ۵۰۸ نگاهداری می شود.

۲ و ۳ : درنامه و بلونه، سفیر فرانسه در ایران، به وزارت خارجه دولت خود، نام این دو تن آمده که به فراموشخانه پیوسته اند (نگاه شود به: یغما. س ۱۶ ش ۹).

کم بوده باشد. از نامه‌ای هم که ملکم در زمان دوری از ایران وی مهری شاه به او، به تهران نوشته، همین معنی برمیآید؛ می نویسد:

- «... والله بالله هر يك از تكالیف را كه اشاره بفرمایید،
- « قبول خواهم كرد. به همه حالت راضی هستم، مگر بیکاری؛
- « حتی بیکاری را هم قبول خواهم كرد اما بشرط اینکه اسباب،
- « گذران من مهیا باشد. اگر بخواهند هم گرسنه باشم و هم،
- « بیکار بمانم، این نخواهد شد. من اگر حقه بازی بکنم،
- « سالی هفت هشت هزار تومان عاید من میشود؛ اگر،
- « فراموشخانه برپا کنم، سالی بیست سی هزار تومان مداخل،
- « میکنم؛ اگر روزنامه نویسی بکنم با اصطلاح قدیمی ها هر کس،
- « را بخواهم به زانو میاندازم. با وصف این چگونه ممکن،
- « است که من خود را زنده دفن کنم...» (۱) و (۲)

از این نامه ملکم، اندیشه‌های نهانی و مایه اخلاقی او را نیک توان

۱: ماهنامهٔ نیما، س ۱۶، ش ۹، ص ۴۵۵. مقالهٔ جهانگیر
قایم مقامی.

۲: از تردستی‌های ملکم داستانهایی از همان زمان‌ها زبانه زد شده بود. ملکم در اروپا برخی از تردستی‌ها را آموخته بود و چون کمی هم شیمی می‌دانست و تلگراف را هم او کشید، این داستان‌ها بیشتر شد.

در کتاب «فراماسون در انقلاب فرانسه» (ص ۲۷۹) نوشته... شهرت داشت ساعت شخصی را در مجلس ضیافت درهاون کوییده خرده‌ها را در دستمال پیچیده و بعد آن را سلامت از جیب مهمان بیرون کشید،

و نیز گفته‌اند برای خرید چکمه به بازار رفت، يك لنگه چکمه را پوشید وقتی چکمه دوز خواست که از پایش درآورد، پای ملکم هم با آن از بدنش جدا شد!

و باز گفته‌اند: روزی یکی از بهائیان او را به ناهار خوانده بود. سر سفره قاپ‌های چلوکباب را نهادند. مهمانان همینکه سرپوش را برمی‌دارند، می‌بینند همه ظرف‌ها خالی است.

دریافت : او، برپا کردن فراموشخانه و حقه بازی و روزنامه نویسی را در يك رده می‌شمارد و همه این کارها را برای « اسباب گذران » خویش ، مجاز می‌داند .

آیا از کسی که دم از « آدمیت » و « ترقی » و « اصول » میزند ، زشت نیست که این شیوه زنی ها را راه گذران زندگیش بداند؟!



تلاش بدخواهان فراموشخانه وبرچیدن آن بدستور شاه

پیش از این ترجمه نوشته گوینورا آوردیم که در آن از نگرانی شاه به فراموشخانه و آنچه در آن میگذشت و سرانجام فرمان برچیدن آن، سخن گفته بود. این نگرانی شاه را کسانی از درباریان، و کهنه پرستان افزون میکردند. همچنین کارگزاران روسی و فرانسوی از این خیمه شب بازی ملکمی، نگرانی مینمودند؛ چنانکه سفیر فرانسه بنام بلونه (۱) در گزارشی که به تاریخ ربیع الاول ۱۲۷۸ ق، به وزارت امور خارجه دولت خویش فرستاده، پس از شرحی که درباره میرزا ملکم خان نوشته است، چنین مینویسد:

- « ... آقای بارون دوپیشون (۲) هم پیش از این، از او ،
- « (= ملکم خان) باشما صحبت کرده است . نخستین قدم ،
- « اصلاح طلبی او مبارزه برای از میان بردن فساد اخلاقی و ،

۱ : M . Blonnet

۲ : Baron de Pichon ؛ این شخص پیش از بلونه سفیر فرانسه در

ایران بوده است .

- « تباهی بی‌حد و حصر و دزدی‌های آشکار و مستمری است که »
- « دستگاه دولتی ایران را بکلی درهم خواهد شکست . افکار »
- « عمومی برضد ملکم خان است که میخواست شاه را نجات دهد »
- « و او حالا برای پیوستن به مردم ، خویش را از شاه‌کنار »
- « کشیده است و بدین جهت مکتب و مقررات فراموشخانه را »
- « به ایران وارد ساخته و هرکسی در ایران که تا اندازه‌ای »
- « به اصول شرافتمندانه معتقد باشد ، امروز در این مکتب »
- « درآمده است و ابتدا امام جمعه که رئیس مذهبی است در »
- « این راه پیشقدم شده است . »
- « با در نظر گرفتن خصایص آسیا ، جناب عالی خوب خواهید »
- « دریافت که پیوستن امام جمعه به فراموشخانه چه سلاح »
- « خطرناکی خواهد بود که به دست شخص کاردان و زیرکی »
- « بیفتد و نیز تاجه پایه شاه حق دارد نسبت به این موضوع »
- « بدین و بدگمان باشد . » (۱)

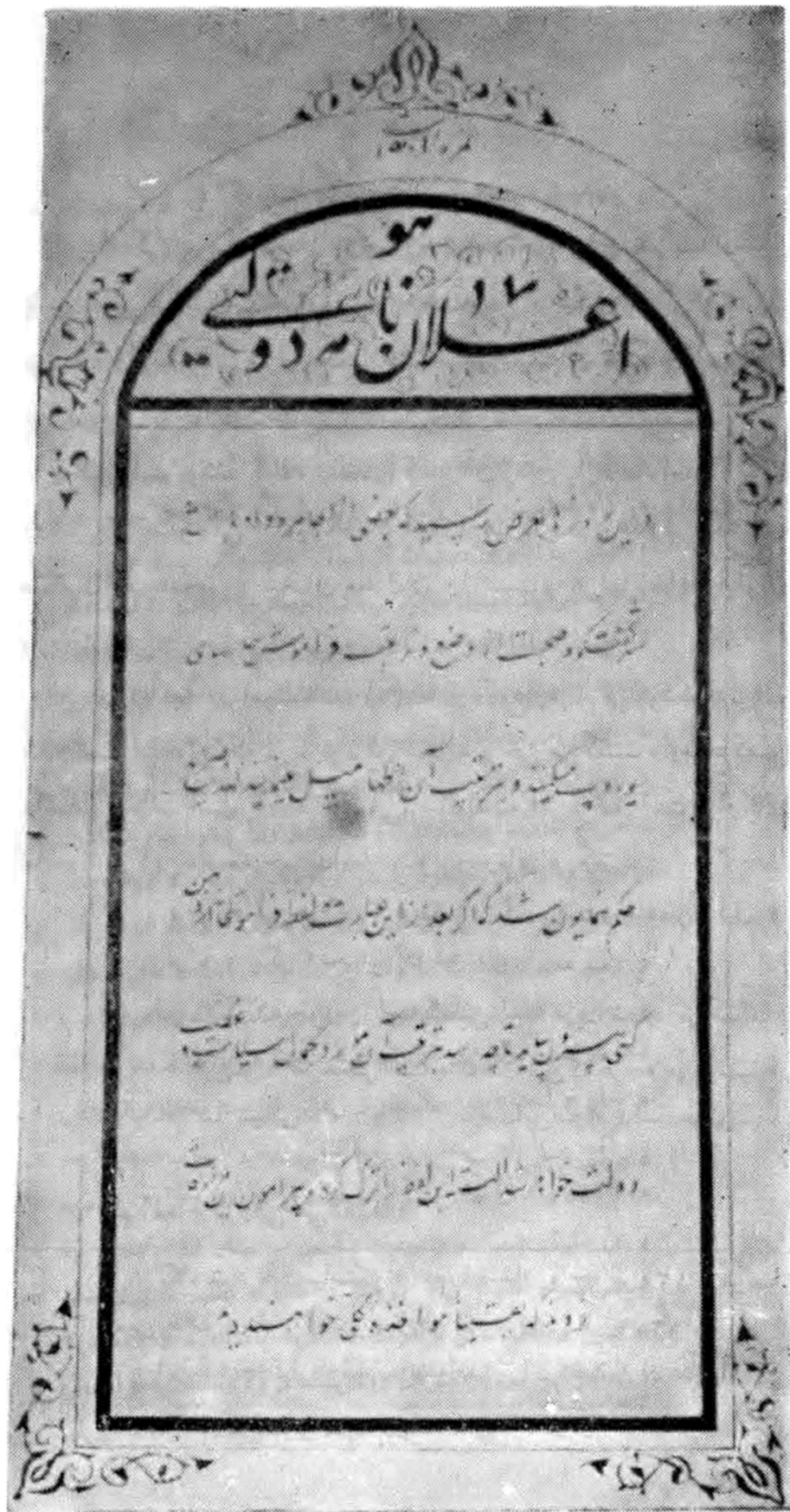
این نگرانی‌ها سرانجام کار خود را کرد و شاه دستور برچیدن

فراموشخانه را داد .

در دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۲۷۸ قمری ، به همراه شماره پانصدویک

روزنامه دولتی ، آگهی زیر ، چاپ و پخش شد :

- « در این روزها به عرض رسید که بعضی از اجامر و اوباش‌شهر »
- « گفتگو و صحبت از وضع و ترتیب فراموشخانه‌های یورپ »
- « میکنند و به ترتیب آن اظهار میل مینمایند ، لهذا صریح »
- « حکم همایون شد که اگر بعد از این عبارت و لفظ فراموشخانه »
- « از دهن کسی بیرون بیاید ، تاجه رسد به ترتیب آن ، مورد »
- « کمال سیاست و غضب دولت خواهد شد . »
- « البته این لفظ را ترک کرده ، پیرامون این مزخرفات نروند »



اعلان نامہ دولتی

« که یقیناً مؤاخذنه کلی خواهند دید. »

اندکی پس از فرمان برجیدن فراموشخانه ، ملکم به دستور ناصرالدین شاه (۱) از ایران بیرون رفت و پس از چندی سر از استانبول درآورد و از پشتیبانی میرزا حسین خان سپهسالار که آن هنگام در استانبول بود ، بسیار برخوردار شد .

از چند نوشته کوتاه و بلندی که از آن زمان بازمانده است ، سایه روشنی از چگونگی فراموشخانه ، آموزش‌ها و بازیگری‌ها و نیرنگ‌های ملکم و افکار عمومی و سخنان مخالفان را نسبت به فراموشخانه میتوان دریافت :

در کتابچه «فراموشخانه» (۲) که در دفاع از مرام فراموشخانه نوشته شده است میخوانیم که درباره فراموشخانه برخی می‌گفتند «اوضاع کفر و اسباب ضلالت است.» ، برخی می‌پرسیدند که اگر برحق است « اولیای ما چرا از این مقدمه خبر نداده‌اند . » ، و پاره‌ای می‌گفتند :

« چون این دستگاه از فرنگستان آمده است ، به همین دلیل ،
 « باید منکر و مخرب آن شد ،

و پاره‌ای دیگر که خود را از «کملین قوم» می‌دانستند می‌گفتند :

« این سر ، کفر محض است . به علت این که هر چه می‌پرسیم ،
 « بما نمی‌گویند ، ، و اگر صاحب این اسرار راست می‌گوید ،
 « پس چرا جوان است ؟ پس چرا ریش ندارد ؟ ،

و سرانجام گروهی می‌گفتند :

۱ : نگاه شود به : سیاستگران دوره قاجار ، ج ۱ ص ۱۲۸ . عربضه

میرزا حسین خان به شاه . آرشو سفارت استانبول ، سال ۱۲۷۹ .

۲ : این کتابچه را از ملکم دانسته‌اند ؛ برای نخستین بار در پایان این

کتاب چاپ شده است .

« در آنجا دین آدم را میگیرند و اگر کسی به فراموشخانه ،
 « برود کافر است . »

آقا ابراهیم نواب بدایع نگار در رساله «عبرت الناظرین و عبرت
 الحاضرین» می نویسد که ملکم :

« ... در خاطر اقدس همایون نیز به جمال هوش و ذکاء و ،
 « کمال فطنت و دها، جای گرفت و درخانه خلافت طراز نظاره ،
 « گاه فرامیسن کرد و جوقی از اراذل قوم و سفلکان جمع بدو ،
 « بگرویدند و او درنهان از ایشان یکان یکان بیعت همی ستد ،
 « و به شرایط ایمان موثق میداشت و عقد مؤاخات می بست و از ،
 « لطیفه مساوات و مواسات ، دقایق بلیغ باز میگفت و هر یک ،
 « را بر حسب حالات و موجب خیالات او، همی ستود و بدرجوع ،
 « مهمی از مهمات و کنایات شغلی از اشغال و زعامت ایالتی از ،
 « ایالات ، دلگرمی میداد . شرمه ای از رجال دولت و ،
 « مردم بنام نیز بدان نظارگاه شتافتند و او را بستودند و باقاویل ،
 « سوء و اضالیل محظور و ممنوع او مفتون شدند و او به صورت ،
 « همی نمود که آیین سلطنت و رویت ملک داری که از دیرگاه ،
 « رسم معهود و عادت مألوف ایران بوده است و بافرط غلبه ،
 « و شمول اقتدار در مال و جان و ناموس بندگان خدای بواجب ،
 « و ناواجب حکم میرانده اند و خوض فرموده اند از سنن عادلانه ،
 « خارج است و به بدیهه عقل و برهان شریعت محظور ؛ و همی ،
 « گفت بریاساء بیشتر از ممالک اروپا ، آیین جمهوریست ،
 « بایست نهاد و آحاد حشم را بر تفاضیل مراتب و تفاوت مناصب ،
 « در حقوق مملکت و حدود سلطنت ، مشارکت بایست بود ،
 « سرانجام کار او بالا گرفت و فتنه او عظیم گشت و جمعی ،
 « غفیر و جمعی کثیر بر دولت قاجاریه بیباغالیدند و پادشاه را ،
 « بر سر این مهم آرام برفت و اندیشه ها افزود و عاقبت به مزاحمتی ،
 « شدید و مدافعتی سخت او را و پدرش یعقوب را از خاک ایران ،

« ازعاج کردند... » (۱)

در کتابچه « راپورت شخصی که دو درجه از فراموشخانه را طی کرده است » (۲) نیز از فراموشخانه به سختی انتقاد شده و از جمله مینویسد :

« بیچاره مردم که میخواهند به سهولت بدون زحمت ... گذران ،
 « نمایند ، به حرفهای بی معنی از راه راست خارج گشته ،
 « دست از کار و کسب خود برداشته اند به امید بعضی حرفهای ،
 « دروغ بی اصل که خزینۀ در فراموشخانه از نفری دوازده ،
 « تومان پرمی شود که به فقرای این کار داده خواهد شد مجاناً ،
 « و به اشخاصی که میتوانند ادای دین خود را بکنند بدون ،
 « گرو و رهن هر قدر محتاج شوند داده خواهد شد . در این ،
 « صورت احدی روی معطلی ندیده بی نیاز خواهند بود .
 « مردم خام طمع پریشان این اقوال دروغ را عین واقع ،
 « دانسته میگویند چه بهتر از این که هرگز معطل نباشیم و ،
 « این وجه مبلغ خطیری خواهد شد . ده هزار نفر نفری ،
 « دوازده تومان بدهند چقدر خواهد شد . علاوه بر این هر نفری ،
 « بخواهند در ماه صد دینار از یک نفر دستگیری نمایند رفع ،
 « احتیاج آن شخص خواهد شد . »

از این مقوله حرفها که محض فریب عوام زده ، مردم را تطمیع مینمایند . دست کدام فقیر و بیچاره را گرفته اند قرض کدام مدیون را داده اند ؟ .. پس معلوم میشود وضع این کار ، از برای آسودگی مردم نیست بلکه اسباب زحمت و مخاطره انداختن است ...

نویسنده « راپورت » که بگفته خود ، « دو درجه از فراموشخانه

۱ : سیاستگران دوره قاجار . ج ۱ ص ۷-۱۴۶ .

۲ : این کتابچه برای نخستین بار در پایان این کتاب چاپ شده است .

را طی کرده است ، پس از شرحی دربارهٔ درجه یکم ، می نویسد :

« درجهٔ دوم از قراری است که عرض مینماید ، تفسیر آن ،
 « را ننوشت و عرض ننمود از برای عوام مقتضی نیست . اما ،
 « قدری غور و تعمق شود این چند کلمه حاوی بعضی فقرات ،
 « است که اسباب عدم استقلال دولت است ، بزبان عربی ،
 « ذکر نموده ، خانه زاد نیز همانطور عرض نموده ، تأویل ،
 « آن خیلی مفصل است که اگر امر و مقرر شود بنویسد . »

آنگاه پس از ذکر « از اینقرار است ، با عربی آب نکشیده‌ای چنین

می نویسد :

- « المقصود من الجماعة ، تسهيل المعاش و تکميل النفس و هما ،
- « يتوقفان على النظم والنظم يتحقق بعشرة اجزاء ،
- « اول : الاطمینان فی النفس . ،
- « دوم : الاطمینان فی المال . ،
- « سیم : المساوات فی الحقوق . ،
- « چهارم : الاختیار فی المقیة والخیال . ،
- « پنجم : الاختیار فی الشخص . ،
- « ششم : الاختیار فی الکلام . ،
- « هفتم : الاختیار فی الکتابه . ،
- « هشتم : الاختیار فی الکسب . ،
- « نهم : الاختیار فی الاجتماع وهو اس ال اساس . ،
- « دهم : الامتیاز والرحجان فی الفضیلة . ،

امین السلطان (میرزا علی اصغر خان اتابک) نیز هنگامی که با
 ملک کج افتاده بود ، در نامه‌ای بتاريخ رجب ۱۳۰۹ق ، به میرزای شیرازی
 دربارهٔ ملک از جمله نوشته است که ملک ، :

- « برای اجرای نیات خبیثهٔ خود به انواع حيله و تدلیس و ،
- « تلبیس ، مخفیانه در طهران اسباب فراموشخانه ایجاد و تأسیس ،

- » نمود و عقول بعضی عوام کالانعام را با آن دام ربود، متدرجاً ،
- » ثلعه در حصن حصین دین و آیین مسلمین انداخت و به اغوای ،
- » اطفال و عوام و جهال پرداخت و همه را از اسلام ترهیب ،
- » و به زندقه و ظلام ترغیب؛ و محرمات شرع را مباح ، حتی ،
- » تزویج را بدون سینه عقد و نکاح تزویج ساخت ... ، (۱)



داستان فراموشخانه ، سرگرمی تازه‌ای برای ناصرالدین شاه پدید آورد ، چنانکه نوشته‌اند.

- » کریم شیرهای را که دلقک دربار بود تشویق و تحریک کردند ،
- » که اوهم فراموشخانه ترتیب داد؛ به این شکل که اطاق‌های ،
- » تودرتویی درست کرد که چراغ ضعیفی در هر اطاق روشن ،
- » بود . کسی که میخواست در این فراموشخانه پذیرفته شود ،
- » شبانه او را به اطاق اول وارد میکردند و پس از تأملی چند ،
- » به اطاق دوم تا به اطاق آخری که میرسید ، در آن جا چراغ ،
- » کم نورتری قرار داده ، آلات بسیار زشت و قبیحی گذارده ،
- » بر لوحه‌ای فحش‌های رکبک نوشته بودند و حاصل آنها این ،
- » بود که این فحش‌ها بر او وارد باشد اگر آنچه را که ،
- » دیده است به کسی بروز دهد . چون او با حال بهت و ،
- » خجلت و پشیمانی از آن جا خارج میشد ، هر چه رفقایش از ،
- » او سؤال میکردند که چه دیده ، چیزی نمی‌گفت و به همین ،
- » جهت تصور میکردند او فراموش کرده و این مسأله بیشتر ،
- » مردم را به رفتن در این فراموشخانه وادار میکرد . به این ،
- » شکل فراموشخانه میرزا ملکم خان را مورد استهزا و ،

د گفتگوی اراذل قرار دادند .. ۱ ، (۱)



پس از فرمان ناصرالدین دربرچیدن دستگاہ فراموشخانہ ، بیشتر کسانی کہ بہ فراموشخانہ درآمده بودند ، پراکنده شدند ؛ اما کسانی در نہان دست از آن نکشیدہ بودند .

این را از « راپرت شخصی کہ دو درجہ از فراموشخانہ را طی کردہ است » و ہم از « اشتہارنامہ » ای کہ ملکم پس از مرگ ناصرالدین شاہ ، چاپ و بخش کرد ، درمی یابیم .

نویسنده « راپرت » آدمی است ناشناس ، و چنانکہ از نوشته اش برمی آید ، این کتابچہ را پس از « اعلان نامہ دولتی » کہ در ۱۲۷۸ چاپ و بخش شدہ نوشته است .

این ناشناس می نویسد :

« اگر وضع این کار (یعنی : برپا کردن فراموشخانہ) بہ
 « جهت انتظام دولت بود کہ صاحب دولت و مملکت از این
 « صرفہ صرف نظر فرمودند و قدغن اکید نمودند ؛ بعد از قدغن
 « چرا باز مشغول بودند . »

و شاہ را با این عبارت ہا بر میانگیزانند کہ تہ بساط فراموشخانہ را ہم

برچینند :

« اعلیحضرت شاہنشاه کل ممالک ایران ، کمال اغماض را
 « فرمودہ اند ، یا از خیالات نامتناسب این مردم مفصلاً اطلاع
 « ندارند . »
 « نویسنده این فقرات کہ ازاہل این کار است و بہ قبح نتایج
 « این کار برخوردہ و جمعی را نیز متنبہ نمودہ ، تبری »

- « میجوید واستغفار مینماید و هیچ مضایقه ندارد که خود را ،
 « ظاهر سازد و برحقانیت و صدق قول خود دلایل و براهین ،
 « کافیه اقامه نماید تا بیچاره مردم بدبخت که گرفتار این گونه ،
 « مزخرفات شده و خود را گرفتار مخاطرات نموده از شریعت ،
 « و حقیقت دور افتاده اند، پیروی نکنند و رجعت به عقاید حقه ،
 « خود نمایند ... این کار از دو حال خارج نیست ، یا منافی ،
 « شرع است که خدا و پیغمبر خدا لعن کرده اند کسی را که ،
 « در دین و عقاید شرعیه بدعت بگذارد و یا منافی عرف ،
 « آن نیز بر سلطان عصر لازم میشود که این بدعت را مرتفع ،
 « فرماید . . . ، . »



جامع آدمیت

از جامع آدمیت هم سخنی به کوتاهی باید گفت، از آن روکه يك معنى دنباله فراموشخانه ملكم بشمارميايد ؛ و نیز کسانی چون سيد نصرالله تقوى اخوى ومحمد على فروغى ذكاء الملك وچندتن ديگر در اين جامع نام نوشته بودند که پس از اين که مجلس به توپ بسته، وطومار جامع آدمیت درهم نوردیده شد ، به همراهی چندتن ديگر لژ فراماسونى در تهران برپا کردند .

البته کسان ديگرى نیز در جامع آدمیت بودند که شیوه سياسى ديگرى پيش گرفتند مانند ميرزا محمود خان احتشام السلطنه و سليمان ميرزا ويحى ميرزا وكمال الملك وميرزا محمد خان مصدق السلطنه.

چنانکه پيش از اين يادشد، ملكم در سال ۱۲۷۸ ق از ايران بيرون رفت وتاسال ۱۲۸۸ که ميرزا حسين خان سپهسالار قزوینى به تهران آمد وبه وزارت عدليه وخارجه وسپهسالارى وصدارت رسيد و ملكم را هم به تهران فراخواند ومستشار صدارت عظمى گردانيد ، به ايران نيامد .

ملكم از سال ۱۲۸۸ ق تا نزدیک به دو سال در ايران بود . در اين

دورهٔ دوساله ، از کارهایی که کرده ، یکی نوشتن رسالهٔ « مجلس تنظیمات حسنه » است که به تصویب شاه نیز رسانید .

آنکاه بسال ۱۲۹۰ ق وزیرمختار ایران درلندن شد وپس ازآن درذیحجهٔ ۱۳۰۳ بهنهران بازگشت ودرخانهٔ میرزایحیی خان مشیرالدوله که درآن هنگام وزیر امور خارجه بود ، خانه کرد .
مهماندار ملکم دراین زمان، میرزا عباسقلی خان بود که چندی پس ازآن به آدمیت، نامبردارگشت .

او دراین زمان کمابیش بیست وچهارپنج ساله بود ، باندیشه‌های ملکم و دیگر آزادیخواهان از جمله میرزا یوسف خان مستشار الدوله آشنایی به هم زده بود و زندگی سیاسی او نیز در آن اوان آغاز گردید(۱).

میرزا عباسقلی خان (۱۲۷۸ - ۱۳۵۸ ق) که در کودکی ، پدرش مرد ، نزد شوهرخواهرش میرزا محمد خان قزوینی منشی باشی (پیشکار امورکشوری کامران میرزا وپس ازآن معاون وزارت داخله) آموزش و پرورش یافت .

هنگامی که یحیی خان مشیرالدوله به وزارت عدلیه برگزیده (شد) (۱۲۹۹ق) خدمتش را در آن جا آغاز کرد و با میرزا یوسف خان مستشارالدوله معاون وزارت عدلیه همکاری میکرد .

این زمانی آغاز فعالیت های سیاسی میرزا عباسقلی خان و همکاری با آزادیخواهان زمان است ، زمانی که دورهٔ تیره شامی و اوج خودسری

۱ : برخی از رساله‌های ملکم از جمله « اصول ترقی ، و فراموشخانه » به خط میرزا عباسقلی خان نوشته شده که تاریخ رونویسش ، ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ ق ثبت گردیده است .



میرزا عباسقلی خان آدمیت

و خودکامگی ناصرالدین شاه بود .

میرزا عباسقلی خان درپخش رساله‌های ملکم و روزنامه قانون کوشا بود . افزون بر این ، چنین پیداست که با برخی از نوشته‌های میرزا آقاخان کرمانی نیز آشنایی داشته است (۱) و بیگمان درپخش آن بخش از نوشته‌های وی که در آن ، ندای آزادیخواهی در داده ، و آزادی را ستوده ، و از ستم و ستمگران و خودکامگی و خودکامگان بیزاری نموده و با تیزهوشی و پاکدلی ویژه خویش ، به پیکار پندارهای زیان بخش زمانه رفتند ، کوتاهی نکرده است .

دوران ده ساله زندگی سیاسی میرزا عباسقلی خان بدین سان سپری شد ؛ سال ۱۳۱۳ فرا رسید ؛ ناصرالدین شاه کشته شد ؛ دیو خودکامگی جان داد و آزادی و آزادیخواهان جانی تازه گرفتند و به تکاپو و کوشش پرداختند .

پس از این تاریخ ، میرزا عباسقلی خان که « درخفای صورت ، ظهور معنی را شرط اعظم طریقت آدمیت میدانست » (۲) ، انجمن پنهانی به نام « جامع آدمیت » برپا کرد .

جامع آدمیت از روی کرده « فراموشخانه » ملکم بنیان نهاده شد ؛ و مرامنامه آن « اصول آدمیت » و « دفتر حقوق اساسی فرد » بود که هر دو

۱ : دستویسی از رساله « انشاءالله ماشاءالله » نوشته میرزا آقاخان کرمانی ، به خط میرزا عباسقلی خان آدمیت ، در دست است که تاریخ آن رمضان ۱۳۱۵ ق میباشد .

میدانیم که میرزا آقاخان ، آن را در رجب ۱۳۱۵ ق نوشته بوده است و خود بدین نکته تصریح دارد . (اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ، زیر نویس ص ۱۸) .

۲ : فکر آزادی فریدون آدمیت . ص ۲۵۸ .

بیان عام لرحب در کتب ۱۳۲۵

من سرور محمد حسن ملک میرزا محمد اراد در حضور

تقدیر حکم در کمال دین

از اراد و کرامت لم نزد کمال حکم که در شرفیت ادین عظمی

در آرد از حقوق این بر مینت بظلمت از تصور که کمال حکم

دکتر نزد قدرت از حکم حکم که در شرفیت ادین عظمی

مادم در کرامت با نام خود خود کمال حکم که کمال حکم

کمال حکم که در کمال حکم که کمال حکم که کمال حکم

صحت عام محمد حسن ملک میرزا محمد اراد

بیان نامه میرزا محمدخان کمال الملک
(از بایگانی اسناد فریدون آدمیت)

از نوشته‌های میرزا ملکم خان است؛ اما در این که به اشاره ملکم برپاشده باشد، چیزی نمیدانیم، در اسناد جامع آدمیت هم در این باره چیزی نمی‌یابیم؛ و حتی يك نامه هم از ملکم به میرزا عباسقلی خان نمی‌بینیم.

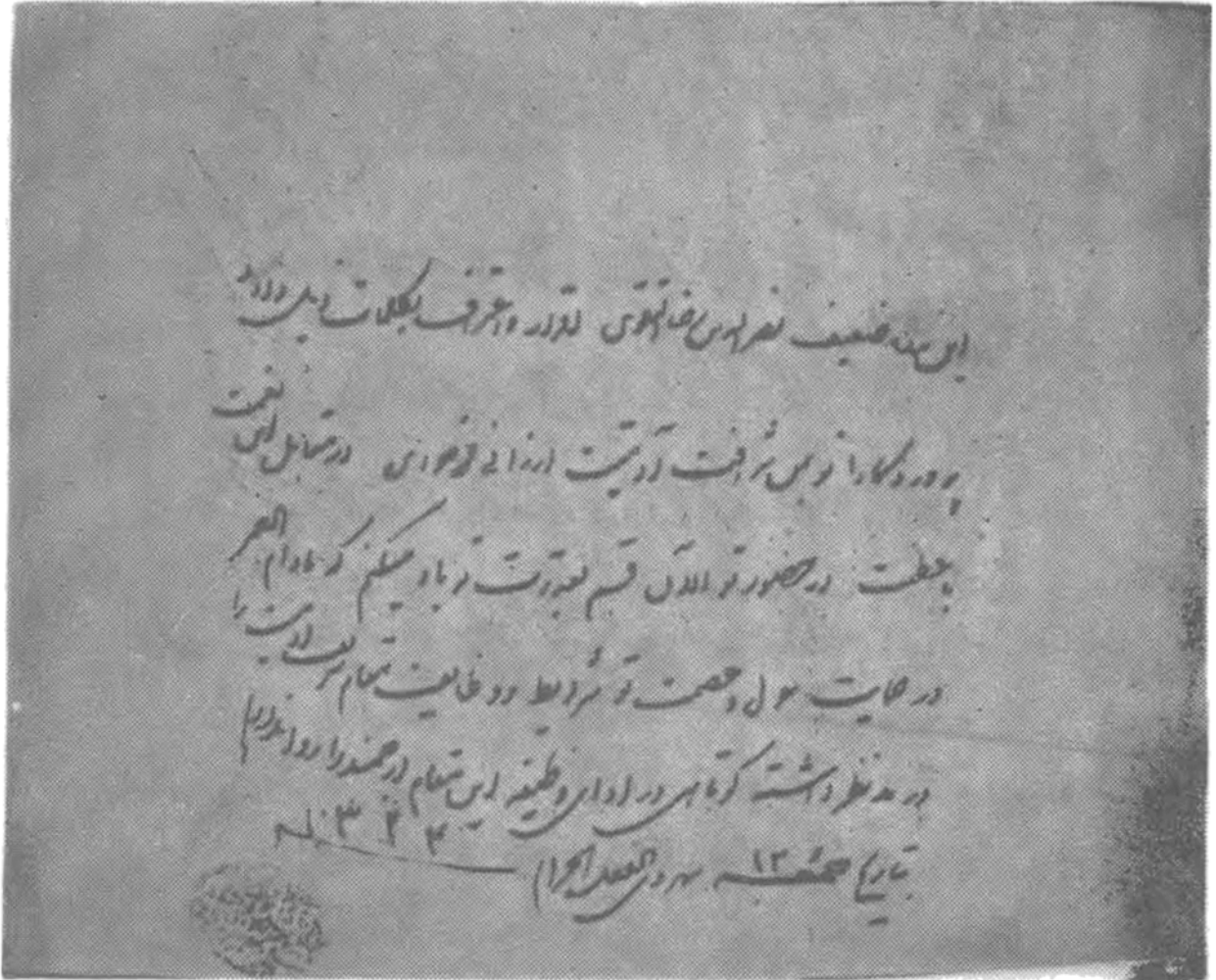


میرزا محمد خان کمال الملک

اما این روشن است که آدمیت از جهتی پاسدار اندیشه‌های ملکم وستاینده و بخش‌کننده افکار او بود و پیر دیر آزادیش می‌پنداشت؛ گرچه در باره‌ای موارد با او هم‌نوا نبود.

بگمان ما، شاید پیش از این که میرزا عباسقلی خان «جامع آدمیت» را برپا سازد، ملکم دنباله کار خویش را رهانکرده بوده، و «جامع آدمیت» در ایران و استانبول برپا کرده باشد؛ چنانکه میرزا آقاخان کرمانی

که اندیشه‌های آزادیخواهانه ملکم را میستایید و باروزنامه «قانون» از راه‌های گوناگون همکاری و همراهی میکرد، در زمان چاپ و پخش «قانون» عضو «جوزة آدمیت» استانبول بوده است (۱).



پیمان نامه آقاسید نصرالله تقوی اخوی
(از بایگانی اسناد آقای فریدون آدمیت)

۱ : نگاه شود به: اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی. فریدون آدمیت .

تاریخ خوشبختی در روز شنبه ۱۳۰۳ و این بهیله میرزا محمد علیخان پسر شاه

از صمیم قلب معنون شرح دتیرا عهد و عهدی که این در درگاه عام خزان و کرم

که تو نیز شرفیاد است عطا فرموده در ادار حقوق این کرامت با عفت و صفا که

گردد بایستم اکنون در حضور تو و محبت تو و قدرت تو قسم بخورم که این در حقوق این

رتبه شرفیاد و مقام مادام که است با تمام توان خود محفوظ نگه دارم و در

عهد و عهدی خود را با تمام از نفس در هر حال و در ایام و در ایام



صفت آدمی در عهد است این بنده را در عهد است



پیمان نامه میرزا محمد علی خان فروغی (ذکاء الملک)
(از بایگانی اسناد آقای فریدون آدمیت)

و نیز، پس از کشته شدن ناصرالدین شاه و آغاز پادشاهی مظفرالدین-
شاه، ملک «اشتهارنامه اولیای آدمیت» را چاپ و پخش کرد.
این «اشتهارنامه»، چاپلوسانه است؛ می نویسد:

« وجود پادشاه حقیقت پرست، سرود حقیقی آدمیان است. »
« لهذا به جمیع جوامع آدمیت دستورالعمل مؤکد صادر شد »
« که همه اخوان وکل امانه و عموم آدمیان اطاعت و تعظیم آن »
« وجود مبارک را بر ذمت انسانیت خود واجب بدانند. وای »
« بر آن جهال گمراه که نسبت به این پادشاه معصوم، که امروز »
« جامع امیدهای ایران است، بقدر ذره‌ای مصدر خیانت »
« بشوند. » (۱)

بهر انجام مزامنامه جامع آدمیت چنانکه نوشتیم «اصول آدمیت»
و «دفتر حقوق اساسی فرد» بود که هر دو ریخته خامه ملک است.

اصول آدمیت، پیام آور پیکار بایجادگری و پخش حقوق انسانی
و اتفاق همگانی و دانش و بیداری اندیشه‌ها بود.

دفتر حقوق اساسی، از حقوق آزادی ملت سخن میگفت و بر پایه
امنیت جانی و مالی و آزادی اندیشه و زبان و خامه و بیانگذاری «جمعیت»
و برابری مردم در حقوق اجتماعی و حکومت قانون استوار بود.

بنیان فلسفه سیاسی جامع، بر «مشروطیت و محدودیت» نیروی
پادشاه و «انفصال قوای دولت» بود، چنانکه میرزا عباسقلی خان، در
نامه نوزدهم ذیحجه ۱۳۲۵ ق به سید محمد طباطبائی این معنی را چنین
میاورد:

« جهاد باید کرد تا در ایران، سلطنت مشروطه، پارلمان ملی، »

تاریخ بیستم ماه چهرم ۱۳۲۵ هجری قمری
 در شهر تهران در محفل جمعیت مصلحت طلبان
 و در محفل عالم داوران دارم که در آنجا
 وضع داد و دلایل حق و باطل را در آنجا
 مقرر کرده ایم و آن در حضور آن بزرگواران
 معلوم شد که حق در این راه بر طرف راست
 دارم ای بزم اولاد خود معذور محترم نگار دارم
 در راه راسته چونکه در این محفل مصلحت طلبان
 حضرت صاحب نام آری آن
 خاتم امام فوق بر همه است ای محبت از
 قرز لعل کفر عام است ای صاحب فوق

پیمان نامه میرزا محمد خان مصدق السلطنه
 (از بایگانی اسناد آقای فریدون آدمیت)

« وزیرای مسؤول واستقلال دیوان قضا برپاگردد. » (۱)

جامع آدمیت به سرپرستی میرزا عباسقلی خان آدمیت ، روز بروز گام‌های بلند به‌پیش بر میداشت و نیرویش افزون میگردد . این اندازه نیرو یافت که آدمیت ، لزوم صدور فرمان « مختاریت عامه و تاسیس مجلس شورای ملی » را به مظفرالدین شاه تأکید کرد و به شاه نوشت :

« واجب است که اذعان صریح به حقوق قاطبه ملت ایران ،
« بفرمایند . . . و تأخیر و تعطیل آن بیش از این جایز ،
« نیست . » (۲)

« و دیگر این که مجلس شورای ملی باید « دائماً و بلا تعطیل ،
« مفتوح و برقرار باشد . . . و مأموریت آدمیت و بشریت خود ،
« را منحصر به دشمن یا هر ظالم ... و نشر حقایق و ترتیب ،
« اتفاق و طلب قانون عدل میداند . » (۳)

جامع آدمیت با هواداران خود کامگی و ملایان هواخواه آن و عناصر

تندرو ، پیکارهای سخت کرد و پیروزی‌هایی در این راه بدست آورد .

پس از گذشته شدن انابك (۲۱ رجب ۱۳۲۵) که میرزا عباسقلی خان

را از روی بدخواهی چندروزی دستگیر کردند و دولت به اسناد و مدارك جامع دست یافت و کارهای جامع آدمیت ، آشکار گردید ، جامع آدمیت کله و کوشش سیاسی خود را آشکار کرد ، و نیرویی افزون‌تر از پیش یافت . در همین هنگام عباسقلی خان خود را برای سفر ایتالیا و دیدار ملکم آماده کرد. محمد علی‌شاه که اندکی پیش ، به جامع آدمیت پیوسته بود در نامه‌ای

۱ : فکر آزادی . ص ۲۴۷ .

۲ : نامه میرزا عباسقلی خان به مظفرالدین شاه . فکر آزادی . ص

۲-۲۵۱ .

۳ : پیشین .

که بتاريخ ۲۵ شوال ۱۳۲۵ ق به ملکم نوشت و به عباسقلی خان سپرد تا بدو برساند، می نویسد :

« ... حالا بر آن جناب است که آنچه از ذخایر معارف و ،
 « اسباب ترقی در مخزن عمر خود نهفته دارید به توسط اولاد ،
 « ایران نصیب آدمیت ایران سعادتمند تازه خود بنماید. » (۱)

میرزا عباسقلی خان روانه ایتالیا شد؛ در ۲۵ ذی قعدة ۱۳۲۵ ق بهرشت رسید؛ در آن جا شنید که در جامع آدمیت انشعاب شده، و بدخواهانش چنین پخش کرده اند که پول های خزانه جامع را برداشته و برای خوشگذرانی به فرنگستان روانه شده است. از مسافرت چشم پوشید، به تهران بازگشت و یکی از همکاران سیاسی خود را پیش ملکم فرستاد.

از سر جنبا نان انشعاب کنندگان، یکی، انتظام الحکما بود که چنانکه از نامه او به عباسقلی خان، آشکارا بر می آید (۲) يك علت مهم انشعاب او خشنود نشدن هوس ریاست خواهیش بود.

افزون بر این، انجمن آذربایجان و سخنگوی آن یعنی ملك المتکلمین و همچنین عبدالله کاوه که از جامع آدمیت رانده و به انجمن آذربایجان پیوسته بود، همگی بزبان جامع آدمیت میکوشیدند (۳)

«واعظ» زمانه سازی چون ملك المتکلمین که از یکسو، از شاهزاده ستم پیشه ای مثل ظل السلطان که داعیه سلطنت در سرداشت مزد بدگویی به

۱ : فکر آزادی . ص ۲۸۵ .

۲ : نگاه شود به : فکر آزادی . ص ۹-۳۰۷ .

۳ : جزوه ای بنام «تقلب طرح جدید» و بنام «میرزا عبدالله معروف به کاوه» در غرة ربیع الثانی ۱۳۲۶ ق در «مطبعة پاریسیان طهران» در چهل و دو صفحه، چاپ و پخش شد، که در آن دشنام های پر شمار به جامع آدمیت و عباسقلی خان داده شده بود.

محمد علی‌شاه می‌گرفت، (۱) و از سوی دیگر از پول‌های سالارالدوله که او نیز سودای پادشاهی در سر می‌بخت، بهره‌مند میشد (۲) یکی از بدخواهان جامع آدمیت بود.

دوران بازگشت عباسقلی خان، دوران سستی گرفتن و ناتوان شدن جامع آدمیت بود؛ و چون در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶، محمد علی‌شاه مجلس را بمباران کرد، دوره فرمانروایی دهشت آغاز شد، از این پس از فعالیت جامع آدمیت چیزی نمیدانیم. اما رئیس جامع تا سال‌ها پس از آن زنده بود و در ۱۳۵۸ ق (۱۳۱۸ خورشیدی) درگذشت و سراسر این مدت دراز، خانه نشین بود.

کسانی از اعضاء جامع، بعدها لژ فراماسونی برپا کردند و حتی به «مقامات بلند» رسیدند اما عباسقلی خان که مردی ناسیونالیست بود و با بیگانگان داد و ستدی نداشت، به خاموش زندگی خویش به انجام رسانید. پیکار او در راه آزادی و در افتادن با خودکامگی و نیروهای ارتجاعی و بی‌باکی او در گرفتن باور و اندیشه خود در خور ستایش است.

۱ : فکر آزادی ص ۲۸۹ .

۲ : نگاه شود به: تاریخ مشروطه . کسروی . ص ۳۶۷ و ص ۶-۵۹۵ .

انجمن اخوت

شالودهٔ این انجمن بدست حاج میرزا محمد حسن اصفهانی
(صفی علیشاه) ریخته شد .

او در ۱۲۵۱ ق زاده شد . در آغاز جوانی از اصفهان به شیراز و
کرمان سفر کرد ؛ در ۱۲۸۵ ق به هندوستان رفت ، پس از چندی از آنجا
به عربستان رفت ، و به هند بازگشت ؛ چندسال پس از این به کربلا سفر کرد
و در بازگشت چندی در خاک ایران بود و پس از آن به هند بازگشت ؛ و
سرانجام برای « ارشاد » ایرانیان در سال ۱۳۰۳ ق به تهران آمد ، بدیدن
ناصرالدین شاه رفت ، و در همین شهر ماند تا در ۱۳۱۶ ق درگذشت .
ماسندی در فراماسون بودن و یا جاسوس بودن صفی علیشاه در دست
نداریم اما این را میدانیم که انجمن اخوت که ارتباط فراماسونی داشته ،
روی گردهٔ آموزش های صفی علیشاه پدید آمد و بنیان گذاران آن از مریدان
او بودند .

و نیز میدانیم که انگلیسیان بویژه در دوران فرمانروایی در سرزمین



صفیٰ علیشاہ

پهناور هندوستان ، چنگال استعمار خود را تا قلب فرقه‌ها ، و مسلک‌های گوناگون و پرشمار هند فرو کرده بودند و کوشش دستگاه جاسوسی آنان به موازات فراماسونری ، روز بروز بیشتر میشد و بیشتر میرفت .

وباز میدانیم که چه بسا جاسوسان انگلیسی در جامه‌ی درویشی به ایران سفر کردند و در خدمت‌گزاری به سیاست استعماری انگلستان ، گاه براستی ید بیضا نمودند:

پاتنجر انگلیسی در جامه‌ی سیدهای هندی در جنگ هرات بسود انگلستان شکردها بکار زد؛ لایارد انگلیسی در خاک بختیاری و در جامه‌ی بختیاری سال‌ها برای انگلستان جاسوسی و برای تجزیه‌ی ایران کوشش میکرد؛ فریده ، باریش حنا بسته در آشوب سالار در خراسان، دست داشت و امبری در جامه‌ی درویشی، سوره‌های قرآن به خورد مردم میداد، دست نماز میگرفت و نماز میخواند ، و چون از خرج راه او می‌پرسیدند، می‌گفت :

« مادر اویش در باب مخارج خود هیچ وقت فکر »
 « نمیکنیم ، این موضوع برای ما اهمیتی ندارد، »
 « انقاس قدس معاش ما را همیشه میرسانند . من »
 « برای چهار تا پنج روز محتاج به غذا نمی‌شوم (۱) »

باری، درباره‌ی درویشانی چون صفی‌علیشاه ، دست کم این اندازه توان گفت که آنان مردم ساده‌دل و بی‌آلایشی نبودند و کمتر کسی از اینان با دستگاه‌های جاسوسی انگلستان سروسر نداشتند .

بدسخن خود باز گردیم : در تهران کسانی مانند میرزا علی‌خان قاجار

(ظهیر الدوله) که درجهٔ امیرنویانی داشت و میرزا نصرالله خان دیرالملک ،
 گرد صفی را گرفتند و دستگاه انجمن اخوت براه افتاد .
 مریدان صفی ، او را با پاینام‌هایی چون « حضرت ولایت نشان » ؛
 « قطب دایرهٔ توحید و ایقان » ؛ « سیدنا و مرشدنا » و « قطب الاقطاب » و
 مانند آن ، یاد کرده‌اند .

اما بینیم از نوشته‌های او چه دستگیرمان میشود :
 از صفی علیشاه چند کتاب چاپ و پخش شده است (۱) ، در « میزان
 المعرفة و برهان الحقیقه » مینویسد :

« در تصوف اصل اعمال خدمت پیراست (۲) و آن را از « اوصاف »
 « و اعمالی که انسان را از تکمیل نفس خود به آن حاجت ،
 « است » (۳) میدانند .

آنگاه زیر عنوان :

« بیان آدابی که متعلق به رسوم معاشرت و اصول مدنیت است »
 « و مراعات این آداب از لوازم صورت آدمیت » (۴)
 ستایش نامهای بسیار چاپلوسانند دربارهٔ ناصرالدین شاه نوشته‌است ؛

از او بنام :

« پادشاه جهان پناه ، خدیو جم جاه فلك بارگاه ، معین ملت »
 « اسلام ... » (۵)

۱: میزان المعرفة و برهان الحقیقه؛ اسرار المعارف؛ تفسیر منظوم قرآن؛
 عرفان الحق ؛ زبدة الاسرار ؛ دیوان قصاید و غزلیات .

۲: میزان المعرفة . ص ۳۱ .

۳: پیشین . ص ۳۳ .

۴: پیشین . ص ۳۳ .

۵: پیشین ص ۳۴ و ۳۵ .

یاد میکند و مینویسد :

« در چهل سال سلطنت بقدر چهل پادشاه جهان گشته دنیا دیده ،
« عقلمند عالم کامل فاضل عادل ، مملکت ایران را آباد فرموده ،
« و مردم آسیارا از هر جهت تربیت نمود ... » (۱)

پس از آن ، زیر عنوان « نصیحت » ، مردم ایران را بدین گونه
« ارشاد » میکند :

« فضولی در کار حکومت و عمل دیوان مکن که مورد تهدید ،
« گردی و هیچ کس از تو ممنون نشود ، هر چند به خیر خواهی ،
« مردم سخن گفته باشی ... » (۲)

گویا « تصوف » یعنی چاپلوسی و « مدنیت و آدمیت » یعنی دروغ -
گویی و گزافه پردازی ، و از « رسوم معاشرت » ، زبردستان را با فرو -
مایگی و بیجا ستاییدن ، و معنی راستین « پیر » ، در صورت درویشان و
ند برسیرت ایشان بودن است !؟ از این گونه پیران ، در ایران ، چه بسیار
دیده ایم (۳) .

آری ، این هاست نمودای از سخنان کسی که شالوده انجمن اخوت

۱ و ۲ : میرزان المرفه و برهان الحقیقه . ص ۴۱ .

۳ : یکی از بزرگان سده اخیر ، عباسعلی کیوان قزوینی است که در ۱۲۷۷
از مادر بزاد (کیوان نامه . نوشته کیوان ، ص ۶۹) و بسال ۱۳۵۷ (یادداشت -
های قزوینی ، ج ۷ ص ۲۲۷) یا ۱۳۵۸ (شیخ احمد احسائی . مدرسی چهار -
دهی زیر نویس ص ۴۲) درگذشت . وی که خود روزگاری دراز پیر گروهی
انبوه بوده و سرانجام از جایگاه خویش دست کشیده ، شرحی در باره پیرها و
بیروان آنان دارد که خواندنی است (نگاه شود به : کیوان نامه ص ۳-۱۵۲ ؛
عرفان نامه - که در دنباله کیوان نامه چاپ شده - ص ۴-۳۱۳ ؛ میوه زندگانی
ص ۱۰۵) از نوشته های کسروی نیز باید یاد کرد (نگاه شود بویژه به :
صوفیگری) .

را ریخت و پیرکسانی چون ظهیرالدوله بود . این هاست آنچه که مریدانش
کوشش در راه «بیداری مردم» (۱) و «ترویج اصول اخوت و مساوات» (۲)
نام نهاده اند .

صفی‌علیشاه درزی القعدۀ ۱۳۱۶ ق درگذشت و به جای او میرزا علی
خان ظهیرالدوله قاجار برمسند «ارشاد» بر نشست .

ظهیرالدوله در ۱۲۸۱ ق از مادر زاد ، در ۱۲۹۴ ق به خدمت
در دربار ناصرالدین درآمد ، در ۱۲۹۶ به وزارت تشریفات برگزیده شد ،
در ۱۲۹۷ داماد ناصرالدین شاه شد ؛ در ۱۳۰۳ ق که صفی‌علیشاه به تهران
آمد ، در جرگه مریدان او درآمد (۳) و بزودی در نزد پیرخویش ، ارجمند
شد .

صفی‌علیشاه « لقب طریقتی صفی‌علیشاه » بدو داد . هفت ماه پس
از مرگ صفی (پانزدهم شعبان ۱۳۱۷ ق) انجمن اخوت را که تا آن زمان
پنهانی کار میکرد ، علنی کرد ، و اندکی پیش از آن ، برای پیشگیری از
پیشامدهای ناهنجار ، فرمانی از مظفرالدین شاه گرفت که بر پایه آن ،

۱ و ۲ : یادگار پنجاهمین سال انجمن اخوت . ص ۱۴ - ۱۳

و ص ۱۹ .

۳ : ابراهیم‌خواجه نوری در کتاب «روانکاو» از زبان برادرش نظم-
الدوله ، داستانی آورده که کوتاه شده آن این است : پس از آمدن صفی‌علیشاه
به تهران ، گروهی گرد او را گرفتند و شیفته او شدند ، شاه به بیم افتاد ، علی-
خان ظهیرالدوله را برگمارد تا نزد صفی برود و گزارش آنچه در خانه صفی
میگذرد به او برساند . اما ظهیرالدوله پس از چندی چنان به صفی دل بست که
دامنش از دست برفت ؛ روزی بدستور پیر ، سروپای برهنه ، از بام تاشام ،
کشکول بدست ، غزل خوان ، در شهر به گدایی پر سه زد و از آن هنگام صفی او
را به مریدی پذیرفت و سرانجام به جایگاه قطبیت رسید . (ص ۹۹-۹۷)

اجازه برپا کردن «انجمن اخوت» بدو داده شد (۱)

پس از علنی شدن، انجمن اخوت چنانکه نوشته‌اند (۲) صد و ده تن عضو یافت و نخستین جلسه آن به سرپرستی ظهیرالدوله در ۱۳۱۷ ق برپا شد. جز این صد و ده تن کسانی دیگر در انجمن رفت و آمد داشتند.

تا آن‌جا که دریافته‌ایم، در همین سال ۱۳۱۷ ق یا در پایان سال ۱۳۱۶ ق، ظهیرالدوله، میرزا نصرالله‌خان دبیرالملک و دیگر گردانندگان انجمن اخوت زیر همین عنوان لژ فراماسونی از شاخه «گراندریان» رادر تهران برپا کردند. چنانکه پس از این خواهیم دید، از نامه یکی از استادان فراماسون لژ فرانسوی واسکاتلندی که به میرزا صادق خان امیری فراهانی نوشته برمیآید که او از همین سالها با چندتن از ایرانیان نامه‌پراکنی میکرده است و این ایرانیان به گمان ما، بایستی کسانی چون ظهیرالدوله و دبیرالملک باشند که این یک، سالها پس از این از گردانندگان لژ بیداری ایران گردید.

انجمن اخوت در خانه ظهیرالدوله برپا میشد.

او « به تقلید از فراماسون‌ها که علامت تیشه و پرگار و گونیارا ،
 « در نشان و حمایت و فرمان و دیپلم خود بکار میبردند ، تبرزین ،
 « و کشکول و تسبیح را مارک انجمن اخوت قرار داد و حتی ،
 « چون شکل مثلث نزد عبسویان و فراماسون‌ها ، شکل مقدس ،
 « است ، علامت انجمن اخوت هم به شکل مثلث است . » (۳)

۱: یفما . ۲ س . ۱۱ ش . ۵-۵۰۴ مقاله محمود عرفان .

۲: پیشین .

۱: یفما . ۲ س ۱۱ ش ۵۰۵ .

« همچنین ظهیر الدوله به تقلید از فراماسون ها که مجله ،
 « مخصوص دارند که مطالب سیاسی در آن نوشته نمیشود در ،
 « سال ۱۳۲۳ قمری مجله‌ای بنام « مجموعه اخلاق ، انتشار ،
 « داد که در آن ذکر شده بود : این مجله از دخالت در امور ،
 « سیاسی و مذهبی خود داری میکند . ولی بسیاری از اعضاء ،
 « انجمن اخوت ، خود از رجال سیاسی تهران بودند . خود ،
 « ظهیر الدوله هم داماد شاه بود و مقامات بزرگ دولتی داشت ،
 « و دخالت آن ها در سیاست حتمی بود و همه آنها در تنبیر ،
 « رژیم و اساس مشروطیت کما بیش دخالت داشتند . » (۱)

انجمن اخوت در نهان به پخش اندیشه آزادی و مشروطه خواهی
 میپرداخت و در این راه به نمایش تآثر که در آن بگوشه و کنایه
 ستمگری فرمانروایان دوره خود کامگی را نکوهش میکرد ، دست
 یا زید .

پایان کار - انجمن اخوت نزدیک به ده سال بکار خود در نهان و
 آشکار سرگرم بود تا روزی که مجلس را بتوپ بستند و خانه ظهیر الدوله را هم
 ویران کردند و چاپیدند .

درباره توپ بستن و چاپیدن خانه ظهیر الدوله کسروی نوشته :
 « ... دشمنی محمد علی میرزا ، بیش از همه با ظل السلطان ،
 « میبود و این ، چون خویشی با او میداشت و از هوا داران ،
 « او شمرده میشد ، این زیان را دیده ؛ این که گفته اند از ،
 « انجمن اخوت که در آن خانه برپا میشد ، گلوله به قزاقان ،
 « انداخته بودند و یا پسر ظهیر الدوله - ظهیر السلطان - از ،
 « آزادی خواهان می بود ، دروغ است . » (۲)

۱ : یغما . س ۲ ش ۱۱ ص ۵۰۵ .

۲ : تاریخ مشروطه . ج ۱ ، ص ۶۵۷ .

و محمود محمود نوشته :

« محمد علی شاه که داد خانه ظهیر الدوله را تاراج کردند ،
« اقدامی بود که علیه فراماسون ها اعمال شد . » (۱)

اما بهروایتی (۲) که نمیدانیم تاچه پایه درست است ، محمد علی شاه چنین دستوری نداده و حتی پس از چاپیدن خانه ظهیر الدوله ، از لیاخوف بازخواست کرده و کسان ظهیر الدوله را هم به باغشاه فراخوانده و آنان دوشب مهمان ملکه جهان همسر شاه بوده اند و افسوس اورا از آن پیشامد می شنیدند .

از این گذشته خود ظهیر الدوله از پشتیبانی شاه بر خوردار بوده چنانکه در همان زمانی که خانه اش را بتوپ بسته و چاییده اند ، حکمران گیلان بوده است (۳) .

به هر انجام چه شاه دستور چنین کاری داده باشد و چه نداده باشد در این گمانی نیست که فراماسون های انجمن اخوت ، از پیش ، دست بدخواهان خود را خوانده بوده اند و چنانکه نوشته اند (۴) شبانه اسناد و مدارك لژ را بدست میرزا محمود خان (محمودجم) منشی سفارت فرانسه از خانه ظهیر الدوله به سفارت فرانسه بردند ؛ بخشی از این اسناد را در ۱۳۲۹ ، ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) به فرانسه برد و به بایگانی راکد گران اوربان سپرد و باز مانده آنرا نوه یکی از فراماسون های لژیونری

۱ : تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس . محمود . ج ۵ ،

ص ۱۲۱۶ .

۲ : ظهیر الدوله (ازدوره : رهبران مشروطه) . ابراهیم صفایی .

۳ : نگاه شود به : تاریخ مشروطه کسروی . ص ۶۵۷ .

۴ : انجمن های سری در انقلاب مشروطیت ایران . اسمعیل رابین .

مثن وزیر نویس ص ۱۳۸ .

که صندوقدار و حسابدار آن لژ بود ، در سال ۱۳۲۴ خورشیدی به آتش کشید و نابود گردانید .

بدینسان ، انجمن اخوت که شاخه‌ای از فراماسونری «شرق اعظم» بود ، برای زمانی اندک از کار خود باز ماند ؛ انجمن بسته شد ، اما پس از رفتن محمدعلی شاه دوباره سرسامانی گرفت (۱) و پس از مرگ ظهیرالدوله نیز کار خود را دنبال کرد ...

۱ : یفما . س ۲ ش ۱۲ ص ۵۴ : محمود محمود نوشته « از قرار اطلاعی که دارم دیگر محفل آنها دایر نگردید . » (تاریخ روابط سیاسی . ج ص ۱۸۳۹) .

ظهیر الدوله چگونه آدمی بود ؟

تاکنون دوزندگی نامه از ظهیر الدوله نوشته شده است (۱) اما بی پرده باید گفت که این نوشته‌ها ارزشی ندارد
این مرد در ۱۲۸۱ ق زاده شد و چنانکه در پیش نوشتیم ، در آغاز به خدمت دربار خودکامه ناصرالدینشاه درآمد. از آن کسانی است که در باره آنان گفته اند :

باهر سه سو بساخت که مزد از سه سو گرفت

از ناصرالدین شاه پاینام ظهیرالدوله گرفت از صفی علیشاه « لقب طریقتی صفاعلیشاه » ، در دوران خود کامگی به وزارت تشریفات برگزیده شد و گذشته از این حکومت کیلان را نیز یدک کشید، از یکسو داماد شاه، و از سوی دیگر « مرشد اهل طریقت » بود.

کسی که دم از « اخوت » میزد، در زمان عین الدوله خودکامه، حاکم همدان شد .

۱ : تاریخ بی دروغ . از صفحه ج تا ه : ظهیرالدوله (از دوره : رهبران مشروطه) . ابراهیم صفایی .

کسی که دم از درویشی میزد ، خانه‌اش پر از فرش و چیزهای گرانبها بود چندان که به گفته‌ای، یکی از علت‌های چاییدن خانه‌او ، چشمداشت پالکونیک به چیزهای گرانبهای خانه‌ او بوده است .
این سخن اگر هم درست نباشد ، اندازه‌ دارایی و تجمل زندگی این درویش دروغین را می‌رساند .



میرزا علی خان ظهیرالدوله

کسروی از کتاب آبی، مینویسد :

- « روز ۲۴ ژوئن آگاهی از کودتای شاه رسید . پس از ،
- « گذشتن سه روز از کودتا، نگهبانان در جلودرخانه حکمران ،
- « گذارده سه توپی هم در چند جا بر گماردند . روز ۲۷ دستور ،
- « داده شد مردم بازارها را بکشایند ؛ ولی کسی گوش نداد . ،
- « حکمران يك دسته سرباز فرستاد که ناچارشان گردانند و ،

« این بود جنگی رخ داد که سه تن کشته گردید و چهارده تن ،
 « زخمی شدند . »

« روز ۲۹ بازارها باز شده آرامش برپا گردید . » (۱)

آنگاه کسروی می نویسد :

« شگفت تر آن که حاکم گیلان در آن هنگام ظهیرالدوله ،
 « میبوده که از هواداران مشروطه به شمار میرفت و این رفتار ،
 « از او بیوسیده نمیشد . به نوشتهٔ براون يك کشتی جنگی ،
 « روسی به بندر انزلی آمده ، به حکمران آگاهی داد که ،
 « اگر انجمن و آزادی خواهی را برنچیند ، او خود بکار ،
 « پرداخته خواهد برچید و بدین سان ظهیرالدوله را ناچار ،
 « گردانید . » (۲)

گرچه نوشتهٔ براون پیدانیست که تاجچه پایه راست باشد و شاید مانند
 برخی گفته‌های دیگرش باشد ؛ اما مامی انکاریم که راست باشد ، و اکنون
 میگوییم اگر ظهیرالدوله براستی باور به « انسانیت » و « اخوت » داشت
 میبایست در برابر زورگویی آنان بایستد و پایداری کند بویژه که مردم
 گیلان نیز به گواهی تاریخ ، آمادهٔ پایداری و جانفشانی بودند . وانگهی
 اگر ظهیرالدوله از پیروان راستین « اخوت و انسانیت » بود ، هرگز بدستگاه
 خود کامکان ستمگر نمی پیوست و کارگزار آن نمیشد .

اما ظهیرالدوله به بهای بندگی مردم آزادی خواه و کشته شدن هزاران
 تن هم که شده ، میخواست « مقام حکمرانی » خود را از دست ندهد ، از
 همین رو حتی از کار خود کناره گیری هم نکرد زیرا نه دلیری و نه گذشتش
 را داشت و نه میتوانست از مهر پول‌های زوری که همه حکمرانان دورهٔ
 قاجاری از مردم بی چیز و با چیز می ستانند ، دل بکند .

ظہیرالدولہ درجای دیگر نیز در بارہٴ یکی از خیانتکاران پیشینہ -
دار دوران خود کامگی کہ در آخرهای زندگی مشروطہ خواہی می نمود ،
کار را از چابلوسی ہم گذرانندہ است :

بد حکم برعکس نهند نام زنگی کافور ، فصل چہارم کتاب «تاریخ
بی دروغ» (۱) ، در «شکرگزاری از حضرت میرزا علی اصغر خان اتابک
امین السلطان صدراعظم دولت علیہٴ ایران» است . درویش ظہیرالدولہ
قاجار ، داماد شاہ و حکمران گیلان در دورہٴ خود کامگی قاجاریان ، و
«مرشد اخوان الصفا» و هوادار مشروطہ و آزادی و جزآن در این فصل شرحی
بسیار چابلوسانہ در بارہٴ اتابک نوشتہ است :

« شخصیت و « بلند نظری » او را میستاید کہ « وجود ذی جود و
بود با نمودش ، برای بندگان خدا از طرف پروردگار نعمت بزرگ و موهبتی
سترگ است . » (۲)

« بلند نظری » او از این جاست کہ « در ہر ہفتہ متجاوز از ہزار تومان
بد توسط پست مقررہ بہ خواہندگان بلاد بعید میفرستد و ہر ماہہ زیادہ از
دو ہزار تومان بہ فقرا و ارباب استحقاق شہر بہ عنوان شہریہ میرساند (۳) .
پیدا نیست کہ سہم «اخوان الصفا» از پولہایی کہ اتابک پنخس و پرا میکرده
چہ اندازہ بودہ ، اما این نکتہ در تاریخ ایران نوشتہ شدہ است کہ ظہیرالدولہ
در سال ۱۳۱۹ ق ، در زمان صدارت اتابک با حفظ سمت درباری کہ داشتہ ،
بہ حکومت گیلان برگزیدہ شدہ است .

آگاہان میدانند کہ یکی از شیوہهای برندہٴ اتابک در کارش ، پنخس
ہمین گوند پولہا بودہ کہ اگر راستی را بخواہیم ، حکم رشوہ و حق سکوت

۱ : تاریخ بی دروغ . چاپ انجمن اخوت .

۲ و ۳ : پیشین . ص ۳۳

و مستمری به دزدان حقوق اجتماعی ایران را داشته است.

این پول‌ها از کیسه مردم بینوا و بدبختی بنام «مردم ایران» بزور درمیآمده و به کیسه مشتی فروماید و دزد و هوچی و چاروادار و رجاله سرازیر می‌گردیده است.

ظهیرالدوله یکی از کارهای بزرگ تاریخی اتابک را این میداند که در آخرهای پادشاهی ناصرالدین شاه مالیات نان و گوشت را بامیانگیری و پافشاری او بخشید. از سخن او برمیآید که این «درویش»، گرفتن مالیات نان و گوشت را از مردم بی‌چیز و بینوا، حق‌شاه میدانسته است. از این گذشته همین کار راهم اتابک از روی دشمنی با کامران میرزا نایب‌السلطنه، کرده است و داستان چنین است که مالیات نان و گوشت بسیار کلان بود و

- نایب‌السلطنه هر چه دلش میخواست از قصاب‌ها می‌گرفت.
- در صورتی که به شاه فقط بیست و پنج هزار تومان در سال پرداخت
- میکرد. (۱)

از سوی دیگر، اتابک و نایب‌السلطنه (کامران میرزا حاکم تهران و وزیر جنگ) با هم میانه خوبی نداشتند و بلکه دشمن یکدیگر بودند (۲) و اتابک نه از راه دلسوزی به مردم، بلکه برای ربودن لقمه چربی از گلوی کامران میرزا بدین کار دست‌یازیده است.

همچنین در فصل ششم «تاریخ بی‌دروغ» درباره اتابک می‌نویسد:

- چند روزی بود که محض تمیز کردن باغ و اطاق‌های سلطنتی
- حضرت صدر اعظم که سی شبانروز بود ابداً از باغ شاه
- بیرون نیامده بود، محض آن که يك ساعت غفلت نکرده

۱ : خاطرات کلنل کاساکوفسکی. ترجمه عباسقلی جلی. ص ۴۴.

۲ : نگاه شود به کتاب پیشین. ص ۳۶-۴۲.

« باشد ... » (۱)

اما بیرون نیامدن « حضرت صدراعظم » به نوشته کاساکوفسکی
از این رو بود که :

« دستور اکید داده شده که تا ورود شاه (مظفرالدین ...)

« پای از کاخ بیرون نهد . » (۲)

و شاید هم از آن رو که از بیرون آمدن از باغ شاه بیم داشت و نیز
شاید داستان دختر باغبان باشی (۳) در این کار کارگر افتاده است ؛ و بهر
انجام سخن ظهیرالدوله بهیچ روی درست نیست .
چونین کسی از گردانندگان لژ فراماسونری بوده است.



۱ : ص ۴۳ .

۲ : خاطرات کاساکوفسکی . ص ۳۶ .

۳ : نگاه شود به : خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله ؛

سیاستگران دوره قاجار جلد ۱ و ۲ .

لتر فراماسونی شیخ محسن خان معین الملک (مشیر الدوله)

چنانکه از يك گزارش محرمانه وزير مختار انگليس در تهران به وزارت خارجه انگليس، بتاريخ ششم سپتامبر ۱۹۰۱ (۱۳۱۹ق) برمیآید (۱) در دوره مظفری، يك انجمن فراماسونی در تهران برپا بوده است. این انجمن را چنانکه وزير مختار انگليس در گزارش خود می نویسد، سالها پیش از این تاریخ، شیخ محسن خان معین الملک پس از این که از سفارت ایران در استانبول فراخوانده شده (۱۳۰۸) در تهران برپا کرده بوده و پس از مرگ او (۱۳۱۷ق) نیز کار خود را دنبال کرده است. گزارش وزير مختار انگليس، چنانکه خود می گوید، بر پایه گزارش کار گزار پنهانی سفارت نوشته شده است و در آن نام میرزا محمود خان حکیم الملک؛ میرزا محمد علی قوام الدوله؛ نصر الملک هدایت؛ موقر - السلطنه؛ میرزا نصرالله خان مشیر الدوله؛ ومخبر الدوله، یاد گردیده که همگان از پیوستگان انجمن فراماسونی شیخ محسن خان ودشمن اتابک

صدراعظم آن زمان بوده‌اند .

در این گزارش نام کسانی یاد گردیده که پاره‌ای از آنان کمی پیش از تاریخ این گزارش ، به اتهام پخش شبنامه و کوشش های پنهانی دستگیر گردیده‌اند .

نام این کسان را تنها کسروی یاد کرده است . بدینسان :

شیخ یحیی کاشانی ؛ سید حسن برادر دارنده حبل المتین ؛ میرزا مهدی خان وزیر همایون که وزیر پست ، و در سفر اروپا از همراهان شاه بود؛ میرزا محمد علی خان قوام الدوله که از درباریان و مرد توانگری بود و با اتابک دشمنی سخت مینمود ؛ ناصر خاقان که پیشخدمت شاه ، و در سفر اروپا از همراهان او بود ؛ موقر السلطنه داماد شاه ؛ مثمر الملک که از مردم قفقاز بوده به تهران آمده بود و چون از میوه‌ها « کنسرو » می ساخت از شاه این لقب را یافته و ماهانه از او میگرفتند است ؛ میرزا سید محمد مؤتمن لشکر نوری؛ میرزا محمد علی خان نوری (۱)

اینان از کسانی بودند که در دوره مظفرالدین شاه ، با خود کامگی بیکار میکردند ، با اتابک که در آن زمان نوکر روس ها بود ، دشمنی میورزیدند و باوام گرفتن از روس ها مخالف بودند ؛ شبنامه های ژلاتینی چاپ و پخش می کردند و از آن بر سر بالین مظفرالدین شاه می نهادند . در این شبنامه ها از وام گرفتن از روس ها و کارهای امین السلطان انتقاد می کردند و شاه را به برانداختن او از صدارت بر میانگیزانندند (۲)

و یکبار که موقر السلطنه میخواستند پاکت شبنامه را بر بالین مظفرالدین شاه بگذارد ، شاه دیده بود ؛ او را دستگیر کردند و بدباهش

۱ : تاریخ مشروطه ایران . کسروی . ص ۲۵ .

۲ : نگاه شود به : پیشین . ص ۲۶ .

PUBLIC RECORD OFFICE

THIS COPY IS SUPPLIED ON THE CONDITION THAT NO REPRODUCTION OF IT BY ANY PHOTOGRAPHIC PROCESS MAY BE MADE WITHOUT PERMISSION OF THE PUBLIC RECORD OFFICE

SHEET NO 1

COPY NO.	Reference						
S/M	FO 60/637						
<table border="1"> <tr> <td>1</td> <td>2</td> <td>3</td> <td>4</td> <td>5</td> <td>6</td> </tr> </table>		1	2	3	4	5	6
1	2	3	4	5	6		

[This Document is the Property of His Britannic Majesty's Government.]

PERSIA AND ARABIA.

[October 7.]

CONFIDENTIAL.

SECRET 2.

No. 1.

Sir A. Hardinge to the Marquess of Lansdowne.—(Received October 7.)

(No. 136. Confidential.)

Gulshah, September 6, 1901.

My Lord,

I HAVE the honour to report that within the last few days a number of arrests have been made in and near Tehran, in connection with the publication of the seditious notices which formed the subject of my despatch No. 124 of the 18th ultimo.

The first person arrested was a servant of the Mowakka-es-Sultaneh (a son-in-law of His Majesty the Shah) who was seized in a coffee-house at Dezasuh, a village a few miles from here, with one of these papers or, according to another version, with a compromising letter on his person. His arrest led to that of his master, who on being put to the torture revealed the place at which the notices were printed, and the names of several persons of more or less importance concerned in their publication. The houses indicated were surrounded on the night of the 1st instant, and the printer of the Proclamations, one Seyyid Mahomed Ali Khan, who on the entry of the police leapt from the roof and broke his leg, was captured and so severely beaten that, when with the injuries sustained in his fall and those received by him at the hands of the police, he died a few hours later. Some forty persons were at the same time or shortly afterwards arrested, including the Wazir-i-Humayun, a man not of the highest or most dignified character, but belonging to an old Persian noble family, who filled up to a few months ago the office of Postmaster-General, and was at one time Private Secretary and jester to the Shah, and the Kawam-ed-Dowleh, late Paymaster-General of the Forces, whose dismissal from office, owing to a quarrel with the Sepen Salar, I had the honour to report in my despatch No. 108 of the 6th July. Among the other persons arrested were several Seyyids, Moslem ecclesiastics, and schoolmasters, with whose names I need not trouble your Lordship, but whose complicity is significant as indicating the connection between the malcontents and the learned and priestly classes. The Wazir-i-Humayun, with his uncle Habibullah Khan, has been banished to Kashan; the others are still in prison, but the Kawam-ed-Dowleh, who is one of the richest men in Tehran, will doubtless ransom himself by a heavy bribe. I am told that the Shah was so angry with his son-in-law that he wanted at first to kill him, and then ordered him to be severely flogged and to lose his right hand, but that the Grand Vizier and the ladies of the Royal harem begged him off.

His Majesty was especially incensed with the Kawam-ed-Dowleh. The latter was arrested at his country house in Shimiran when on the point of starting for Tehran, and a box full of seditious literature was found in his carriage. When charged before the Shah, he is said to have attempted to justify his attacks on the Atabeg-i-Azam, and to have so enraged His Majesty that he ordered his instant execution. The Shah was, however, induced by the Atabeg-i-Azam to spare the Kawam's life, and merely send him for the present to prison. Instead of being conveyed there in his carriage like other offenders and suspects of high rank, he was subjected to exceptional indignities. After being searched and beaten he was placed on a mule with his legs tied under his belly and a chain round his neck, and in this humiliating guise brought down to Tehran and paraded through the streets and bazaars, with the public hangman walking before him, and then flung into jail to await the Royal pleasure. An European eye-witness of his entry into the capital described him to me as presenting a most pitiable spectacle and being more dead than alive, and I hear that he was insulted and reviled by some of the populace, who remembered acts of tyranny committed by him in the day of his power. Many persons of the better classes, however, express themselves as greatly shocked at this harsh treatment of a Nobleman, who a few weeks ago was an influential member of the Persian Ministry.

From Government and other sources I am informed that the papers seized revealed the existence of a very determined conspiracy. A riot was arranged to take place at Tehran on the pretext of the bad water supply and dearth of provisions. Certain Mollahs were to have incited and excited the rioters, and the mob was then to have marched on the Shah's Palace in Shimiran, as the French revolutionists, to quote a

[2348 y-2]

گزارش پیمانی وزیر مختار انگلیس در تیران به وزارت
امور خارجه بریتانیا ، شماره F . O . 60/637

PUBLIC RECORD OFFICE

THIS COPY IS SUPPLIED ON THE CONDITION THAT NO REPRODUCTION OF IT BY ANY PHOTOGRAPHIC PROCESS MAY BE MADE WITHOUT PERMISSION OF THE PUBLIC RECORD OFFICE

SHEET NO

2

S/M

FO 60/137



amic used by St. Louis, did on Versailles in the time of Louis XVI, and demanded the dismissal of the Grand Vizier, and the establishment of a national Persian Government. The rising would have occurred a couple of days ago had the plotters not been seized before all their measures had been taken. There is reason to believe that its suppression, even if successful, would have entailed some bloodshed, as arms have been distributed among the malecontents, and the only troops on whom the Government can rely with absolute certainty are the Cossacks, the regulars being in rags, and disheartened on account of arrears of pay. Several hundred of these, belonging to the artillery, were in a state of mutiny a few days ago.

A well-informed person, long connected with the Persian Court, with whom I have discussed the conspiracy, says he feels little doubt that it was the joint work of a section of the official and aristocratical opposition to the present Grand Vizier and of the Pan-Islamic societies originally founded by Sheikh Jemaleddin. The point of union between these two elements, so diverse in their aims (the one merely seeking to supersede the present Ministry, and the other working for the overthrow of the Kajar dynasty and the establishment in its place of a Theocratic Republic, ruled by the Moslem clergy, and in close alliance with Turkey), is, according to my informant, the Masonic lodge founded here a few years ago by the late Mobsin Khan, sometime Persian Ambassador at Constantinople, and afterwards Persian Minister for Foreign Affairs. Mobsin Khan, when at Constantinople, was Wardshipful Master of a Moslem lodge there, and became very intimate with Sheikh Jemaleddin, partly because the Sheikh was a brother mason and partly because Mobsin Khan was desirous of conciliating the Sultan, who was at that time greatly under Jemaleddin's influence. Mobsin Khan (late Persian Minister in London, and now Persian Minister in France), after his disgrace on account of the latter's impudence, became also a great friend of the Sheikh's, and helped him in attacking the late Nasreddin Shah in the European and Moslem press, and in inciting, though he himself a professed Christian, a religious agitation against the Kajars. Your Lordship may remember that Mobsin Khan's supposed relations with Jemaleddin, who had previously been expelled from Persia, led to his being deprived by the late Shah of his post as Ambassador at Constantinople, and recalled here to answer a charge of treason, but that through the good offices of influential friends at Court and at Nariman Khan, Persian Minister in Vienna, he succeeded in obtaining a pardon, and became successively Minister of Justice and Minister of Foreign Affairs at Tehran. Mobsin Khan made his peace in the same way.

I need hardly touch on the subsequent part played by Jemaleddin in Persian politics. The late Shah's assassin, Mirza Riza, was, as your Lordship knows, the Sheikh's devoted friend and servant, and was actuated not merely by fanaticism, but by a spirit of revenge, having been tortured and imprisoned by the Persian Government at Kasvin (where his son was, I am told, butchered before his eyes and his wife outraged) for real or alleged complicity in a previous priestly conspiracy against His Majesty. Jemaleddin's own extradition from Constantinople as an accomplice in Nasreddin Shah's murder was demanded by the Persian Government, but he died joyously before it could be granted, the victim, as was generally believed, of poison given him by order of the Sultan. He left, however, a good many partisans in Persia, among those who were either enemies of the Kajar dynasty or inspired by pure Mahomedan zeal, and their views find regular expression in certain Persian papers published in India and Egypt, and constantly smuggled into this country in spite of all the efforts of the consular and police. The party comprises few members of the higher or older Shahi clergy, only two of the great spirituals being supposed to be in sympathy with it, but it is gaining strength daily (especially since the late growth of the hated Russian power here) among the students both of the theosophical and secular schools, the former, like the Constantinople Salafis, being attracted by its religious, the latter by its democratic aspects. It is said to be secretly encouraged from Yildiz, and I am assured, though I can hardly believe it, that 12,000 a year are spent by the Sultan in propagating through sermons and other religious agencies, Pan-Islamic and "Ottoman Caliphate" ideas in Persia. But however this may be, I have good private reasons for suspecting that my informant above mentioned is right, and that the Masonic brotherhood in Persia, which was founded by Mobsin Khan for certain personal and political aims of his own, and to which the Hakims-ul-Mulk, the Kaym-ul-Dowleh (just arrested), and the Nassir-ul-Mulk, opponents of the present Grand Vizier, as well as the present Mashur-ul-Dowleh and Mukber-ed-Dowleh belong (though since Mobsin Khan's death it has no longer had a regular lodge) does number among its members certain persons who take advantage of their connection with it for purposes utterly alien to the principles of Freemasonry and seek to use it as a bond of union between the aristocratical malecontents

PUBLIC RECORD OFFICE

THIS COPY IS SUPPLIED ON THE CONDITION THAT NO REPRODUCTION OF IT BY ANY PHOTOGRAPHIC PROCESS MAY BE MADE WITHOUT PERMISSION OF THE PUBLIC RECORD OFFICE

SHEET NO

2

S/M 1588

FO 10/637

of the Opposition and Court parties and Mahomedan fanatics and revolutionists whose views and objects are entirely different.

The arrest of the authors of the seditious notices and the seizure of their press will probably stop the further distribution of these papers for the present. Several fresh ones conceived in the same spirit have appeared since I had the honour to address to your Lordship my despatch No. 124 of the 18th ultimo. I inclose a specimen which, from our point of view, is not without a certain interest as exhibiting the ideas entertained by its authors as to England's relations to, and policy in, Persia. There is, however, by all accounts, apart from Court and clerical intrigues, a good deal of genuine discontent among the people, chiefly owing to the steady rise of prices, and several persons, well acquainted with the country, to whom I have talked, regard an attempt by some fanatic on the life of the Shah or Grand Vizier as quite possible within the next few months.

As I write, I hear that the arrests still continue, and have now reached the number of seventy, a list of suspects embracing all classes having been furnished to the Shah by those prisoners who have turned King's evidence. Another ex-Minister, the Moawin-ed-Dowleh, and one or two Princes have been confined to their houses on suspicion, and a leading Mullah, who was to have come here to see me this afternoon, has been summoned by the Governor of Tehran, and subjected to severe cross-examination. Both the Shah and the Atabeg-i-Azam are evidently very nervous at the extent to which the movement has spread; but while His Majesty is in favour of severity, His Grand Vizier is inclined to clemency, at any rate as regards the rank and file, for fear of aggravating the feeling of disaffection.

My Russian colleague, in discussing the conspiracy with me this evening, seemed inclined to treat it lightly, as a mere abortive intrigue by a few courtiers and ex-officials, personally jealous of the present Grand Vizier, and eager for the spoils of office. The Russian Legation is naturally indisposed to admit the existence of any national feeling of opposition to the subserviency of the Persian Ministers to Russia. It is just possible that the recognition by the Shah and Atabeg-i-Azam of the unpopularity of the Russian proclivities of which they are accused may lead them to learn more than ever on the protection of their powerful northern neighbour; but the more general opinion seems to be that it will have the contrary effect, and that they will, at least in the immediate future, be afraid of appearing too Russophil. Oriental modes of reasoning are, however, so different from our own that it is difficult to base any forecast on them.

I have, &c.
(Signed) ARTHUR H. HARDINGE.

Inclosure in No. 1.

Notice.

"ENERGY."

[Address (near the Police Court). Price (a clear heart and belief in God). Director (Ser. Chogar Shah), all kinds of articles will be accepted.]

(Translation.)

ONE of our subscribers has written to us and submits to us the following question, and, although we intended dealing with other matters, it appeared to us better to write on this more important matter subject.

According to the views of all politicians the English Government is the most powerful Government in the world. In science, in wealth, and in power, both on land and on sea, it is considered to be the first of States. It is universally known that when this great Power embarks upon any great undertaking mountains become like straw heaps and elephants like mosquitoes before it.

Superiority depends upon three things: money, power, and diplomacy. The English Government has these three. One who has studied the history of the world, and who is acquainted with the politics of the day, will know we have not exaggerated in what we have said.

This is the same Government which has taken possession of India, and rules over 300 millions of its inhabitants. It is the same Government which severed Afghanistan

چوب زدند و او بود که نام کسانی را که یاد کردیم آشکار کرد. (۱)
 با بدیده داشتن گزارش وزیر مختار انگلیس و آنچه از رویدادهای
 این زمان در تاریخ ایران نوشته شده است، دریافت ما چنین است که دست
 کم بیشتر کسانی را که موقر السلطنه لو داده است از فراماسونهای بوده اند
 که چه در زمان شیخ محسن خان و چه پس از درگذشت او (در ۱۳۱۷) به
 لژ فراماسونی شیخ محسن خان پیوسته بودند. گفتنی است که فراماسونها از
 «گناه» موقر السلطنه نگذشته و سرانجام در محرم ۱۳۲۸ ق (ژانویه ۱۹۱۰)
 او را کشتند .

اکنون به زندگی نامه شیخ محسن خان و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله
 می پردازیم .

شیخ محسن خان مشیرالدوله

وی در ۱۳۲۴ ق در تبریز زاده شد . پدرش حاج شیخ کاظم رشتی در تبریز بازرگانی داشت و با میرزا تقی خان امیر کبیر دوست بود؛ در زمان محمدشاه برای بازرگانی به استانبول رفت ، محسن خان را هم همراه برد و در آن جا به مدرسه اش گذاشت .

محسن خان زبان فرانسه را در آن جا آموخت . کار خود را از منشی گری و مترجمی امیر کبیر آغاز کرد .

در ۱۲۷۲ ، از اعضای سفارت پطرزبورغ بود .
در ۱۲۷۵ ، سرهنگ مستشار سفارت پاریس شد و به پاریس و لندن رفت .

در ۱۲۸۳ ، شارژ دافر سفارت لندن شد .
در ۱۲۸۶ ، وزیر مقیم در بارانگلستان گردید .
در ۱۲۹۵ ، به سفارت استانبول مأمور گردید و تا سال ۱۳۰۸ در این سمت بود (۱) .

۱ : اقتباس از : یادبودهای سفارت استانبول . خانمک ساسانی :
سفارت شیخ محسن خان معین الملک .

از نوشته اعتماد السلطنه برمیآید (۱) که در آخرهای سال ۱۳۰۷ ق، میرزا علی اصغر خان اتابک، کامران میرزا نایب السلطنه و چند تن دیگر به زیان او به تکاپو افتادند و شاه را وا داشتند که او را از کار برکنار کند. سرانجام شیخ محسن خان در ۱۳۰۸ به ایران روانه شد، اما چندی پس از آن به وزارت عدلیه، وزارت تجارت، لقب مشیرالدوله و وزارت خارجه رسید.

شیخ محسن خان در استانبول «بامقام شیخ السفرای در لژ ماسونی گراندریان، یکی از رؤسای متنفذ بود، اما قدمی برخلاف مصالح ایران برنمیداشت.» (۲)

از کارهای او یکی این است که «قانون تجارت فرانسه» را به جای قوانین شرعی در تمام قونسولخانه‌های ایران در خاک عثمانی مجری داشت. در نامه هفتم صفر ۱۳۰۵، به وزیر خارجه ایران نوشت:

قبل از این که قانون تجارت فرانسه را معمول دارد، قونسولخانه‌های ایران «در انظار خارج و داخل نیز وقع و حیثیتی نداشتند و طرف امنیت و اعتبار تبعه اجنبیه نبودند... چنانکه روزی سفیر کبیر انگلیس به خود بنده گفت که اگر یک گربه‌ای داشته باشم به محاکم شما نمی فرستم تا چه رسد به تبعه و تجار انگلیس.» (۳)

در ۱۲۸۶ ق (۱۸۶۹ م) هنگامی که شیخ محسن خان وزیر مقیم

۱ : نگاه شود به : روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه. چاپ ایرج افشار.

ص ۸۵۱ : ۸۴۳ : ۸۵۰ : ۸۵۱ : ۹۰۵ .

۲ : یادبودهای سفارت استانبول . ص ۲۶۱ .

۳ : فکر آزادی . زیر نویس ص ۲۰۲ . نقل از اسناد وزارت

امور خارجه .



حاج شيخ محسن خان مشير الدوله

دربار انگلستان بود ، نامه‌ای که در تاریخ ۸ مه ۱۸۶۹ در پاسخ نامه ۲۹ آوریل لرد کلارندن (۱) و درباره مالکیت ایران بر جزایر بحرین نوشته ، نشاندهنده مین پرستی او در روزگار آشفته ناصرالدین شاهی است (۲)

۱ : Lord Clarendon

۲ : نگاه شود به : F . Adamiyat , Bahrein i sland

چاپ نیویورک ۱۹۵۵ ، ص ۲۶۰ - ۲۵۹ .

میرزا نصرالله خان نائینی مشیرالدوله (۱)

در سال ۱۲۸۳ ق ، جوان کچلی، از نایین ، با پای پیاده و دست تهی، کرسنه و بی توشه برای فروش بیاض دعا و پیدا کردن نان بخور نمیری ، به تهران آمد . در یکی از قهوه خانهای تهران ، شاکرد موشی قهوه چی شد . پس از چندی به نوکری میرزا ابراهیم خان نایب‌الوزرا و پس از آن لله فرزند او شد ؛ و دیری نپایید که ثبات کار گزاری در تبریز و چندی پس از آن منشی وزارت خارجه گردید .

در سال ۱۲۹۸ ق مدیر اداره روس و در ۱۳۰۳ « مصباح‌الملک » ، چندی پس از آن « مشیر‌الملک » و کفیل وزارت خارجه و پس از آن وزیر لشکر و سرانجام در ۱۳۱۷ ق - که سال مرگ شیخ محسن خان مشیرالدوله است - وزیر امور خارجه و « مشیرالدوله » گردید و هشت سال بر سر این کار بود .

این مرد، از دلایان و امی است که مظفرالدین شاه از روس‌ها گرفت

۱ : آن چه زیر این نام نوشته شده سر بسر از کتاب سیاستگران دوره

قاجار ، ج ۲ ص ۳۴۶-۳۲۱ اقتباس گردیده است .

و به فرنك برد و نفله كرد ؛ هموست كه امتياز نفت دارسى را با همدستى
ميرزا حسن خان پسرش ، به امضای مظفرالدين شاه رسانيد و پياداش اين



ميرزا نصرالله خان نائينى مشيرالدوله

خدمت بزرگ كه براى انگليس كرد، پانصد سهم ممتاز شركت نفت انگليس

در ایران به او داده شد و بدین سان خود و پسرانش از شریکان نفتی انگلیس شدند و از همین رو در سراسر زندگی هرگز بزیان انگلیس و شرکت نفت سخنی نگفتند .

از کارهای دیگر میرزا نصرالله خان مشیرالدوله ، این بود که مهر امین السلطان را گاهگاه کش میرفت و با آن هر چه دلش میخواست میکرد در هنگام وزارت لشکرش هر حمالی رتبه نظامی گرفت و در هنگامی که وزیر امور خارجه بود ، هر یهودی در اروپا و آمریکا قونسول ایران شد و قهوه‌چی‌های فرنک نشان شیروخورشید ایران را به سینه زدند ...

جوان بیسواد و بی‌مایه ای که روزی از گرسنگی ، شاگرد موشی قهوه چی شده بود ، در ۱۳۲۳ ق یک قلم صد هزار تومان به‌عین‌الدوله رشوه داد تا در پست وزارت خارجه بماند و از دولت سر خدمت‌گزاری به انگلیس در دادن امتیاز نفت و همراهی با نقشه آن دولت در تحدید حدود سیستان و فروش درجات نظامی در مدت وزارت لشکر و پیووزی پادشاهان قاجاری و نادانی مردم ایران ، پس از مرگش دارایی او را به بیست و پنج میلیون تومان تخمین زدند .

لژ بیداری ایران (۱)

این لژ در تهران بطور رسمی با اجازه « شرق اعظم فرانسه » (۲) و « شورای عالی ماسونی فرانسه » در شب سه‌شنبه نوزدهم ربیع الاول سال ۱۳۲۶ ق ، در تهران بنیان نهاده شد و نخستین کسی که در این لژ پذیرفته شد ، ادیب‌الممالک بود (۳)

این لژ بدست کسانی مانند ویزیوز (۴) فرانسوی و دکتر مرل فرانسوی برپا شد، و دبیر الملک شیرازی و محمد علی ذکاء الملک فروغی و حاج سید

۱ : Loge de Reveil de L 'iran که آن را « انجمن بیداری

ایرانیان » نیز مینامیدند .

۲ : Grand 'orient de France

۳ : از دیوان ادیب‌الممالک قراهانی .

۴ : Vizioz . وی سالها در ایران مدیر مدرسه آلیانس بود . این

مدرسه تا حدود ۱۹۲۷ باز بوده و پس از آن برای همیشه بسته شده است .

ویزیوز کتاب کوچکی هم برای فراگرفتن زبان فرانسوی در تهران نوشته و

چاپ و پخش کرده است . (از متن وزیرنویس : یادداشت‌های قزوینی . چاپ

ایرج افشار . ج ۳ ، ص ۳۵۷)

نصرالله تقوی و میرزا صادق خان امیری فراهانی (ادیب الممالک) و سید حسن تقی زاده ازگردانندگان آن بودند .
 آخرین تاریخ سندی که از اسناد لژ بیداری بدست ما رسیده ،
 ۱۳۳۱ ق است (۱) اما میتوان بخوبی گمان برد که پس از این تاریخ نیز
 این لژ برپا بوده است.



اکنون زندگی نامه چند تن از پیوستگان به لژ بیداری ایران را
 به کوتاهی یاد می کنیم :



میرزا صادق خان امیری فراهانی (ادیب الممالک)

وی بنوشتہ خودش (۱) در ۱۲۷۷ هجری برابر با ۱۸۶۰ میلادی از مادر زاد و به نوشتہ وحید دستگردی (۲) در ۱۳۳۶ ، در پنجاه و هشت سالگی در تهران درگذشت (۳) . شاعری با دانش و توانا بود عقیدہ ثابتی نداشت . از هر سو کہ باد میامد بادش میداد ...

دست روزگار او را با دانش و هنری کہ داشت تہی دست کردہ بود . چون بزرگ منس نبود ، تاب تہی دستی نداشت ، بہ ستایش ها و ناسزاگویی هایی بیجا دست می یازید و بنان و نوالہ هایی کہ از این راہ بدست می آورد خشنود بود .

از کسانی کہ بارہا در ستایش آنان خامہ فرسودہ و یا شعر سرودہ ،

۱ : دیوان ادیب الممالک . چاپ وحید . ص ۷۰ یب .

۲ : پیشین . ص ۷۰ کا .

۳ : قزوینی تاریخ مرگ او را ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۵ = ۲۱ فوریه

۱۹۱۷ ، نوشته است . نگاہ شود بہ یاد داشت های قزوینی . ج ۸ ، ص ۱۴۹ .

یکی میرزا رضاخان ارفع الدوله دانش است که از پیروزترین کسانی است که در دوره قاجاریان می‌شناسیم؛ ادیب چند بار در ستایش او شعر سروده، و برای کتاب دیوان او ماده تاریخ ساخته است (۱) و حتی دیباچه‌ای دراز و چاپلوسانه و یاوه بافانه بر کتاب «دیوان گوهر خاوری» اثر طبع «پرنس صلح میرزا رضاخان ارفع الدوله دانش» نوشته است که فرومایگی او را می‌رساند (۲). با این همه از دیوان او آگاهی‌های ارزشمند در باره شناخت پاره‌ای از کسان بدست می‌آید که در هیچ کجای دیگر نمیتوان یافت.

ادیب، چند سال پیش از مرگش با فرقه علی‌اللهی‌ها سرسری پیدا کرد (۳) و در یک مثنوی، پیشگویی‌های «تیمور» از بزرگان علی‌اللهیان را به شعر درآورد (۴)

باری، چونین کسی به گفته خودش نخستین کسی بود که در لژی‌بیداری ایرانیان، پذیرفته شد!

- ۱ : نگاه شود به : دیوان ادیب ص ۲۰۸ و ۳۰۸ و ۴۳۱ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۴ .
- ۲ : نگاه شود به : دیوان گوهر خاوری . استانبول چاپ ۱۹۰۵ برابر با ۱۳۲۳ ق .
- ۳ : بنوشته وحید ، در حدود ۱۳۳۵ ، با این فرقه آشنایی یافته است . نگاه شود به دیوان ادیب چاپ وحید . زیر نویس ص ۶۶۹ .
- ۴ : این مثنوی در ص ۶۶۹ و پس از آن ، دو دیوان او چاپ شده است .

محمد علی فروغی (ذکاء الملک)

وی فرزند میرزا محمد حسین فروغی اصفهانی است که به میرزای فروغی نامبردار بود .

میرزای قروغی در ۱۲۵۵ ق در اصفهان از مادر بزاد (۱) و در ۱۳۲۵ ق (۲) درگذشت. از زیردستان محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات دربار ناصری بود، و در نوشتن برخی از کتابهایش میرزا و دستیار او بود .

نویسنده و شاعر و مترجم بود . با اعتماد السلطنه گذشته از همکاری . رفاقت‌هایی داشت (۳) .

میرزای فروغی در آغاز ، « ادیب » تخلص میکرد . سال‌ها پس از مرگ فروغی بسطامی (وی در ۱۲۷۳ ق درگذشته است) ، تخلص « فروغی »

۱ و ۲ : صور اسرافیل . ش ۱۵ ، ۲۹ رمضان ۱۳۲۵ ق ؛ یادداشت

های قزوینی ج ۸ ، ص ۱۸۳ ؛ صندوقه اسرار . جمالزاده ج ۱ ، زیرنویس ص ۱۴۸ .

۳ : نگاه شود به : روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه . چاپ ایرج افشار .

ص ۹۵ .

را برگزید و بروایتی (۱) ناصرالدین شاه فرمان داد که وی ، « فروغی » تخلص کند .

در سال ۱۳۱۱ق، محمد حسن خان اعتماد السلطنه پاینام «ذکاء الملک» را برای او از شاه گرفت چنانکه در یاد داشت های خود می نویسد :

« ... چون از برای علی محمد خان لقب مجیر الدوله گرفته ،
 « بودم ، نمی شد که میرزا فروغی بی بهره باشد ، به اصرار ،
 « زیاد لقب ذکاء الملکی که به معنی آفتاب مملکت است برای ،
 « او گرفتم ، (۲) »



محمد علی فروغی

۱ : فرهنگ فارسی معین . ج ۵ ، زیر « فروغی » .
 ۲ : روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه چاپ ایرج افشار ص ۱۵۸۸ .

میرزای فروغی در دوران خودکامگی قاجاریان، در چاپلوسی‌ارباب بی مروت دنیا، حاضر یراق بود. چنانکه نوشته‌اند (۱) در ۱۲۹۱ق در باره شکار ناصرالدین شاه درکن، قصیده‌ای با این درآمد ساخت:

شست ملك به جرگه ندیدی چكار كرد

يك گله صيد را به خدنگی شكار كرد

و در ستایش پرده نقاشی که شاه در ۱۳۱۰ق، کشیده بود، قطعه‌ای چاپلوسانه دارد که چنین آغاز میشود:

كلك شاه خسروان اين پرده رنگين كشيد

ياكد مانی بهر اثبات نبوت اين كشيد

مانی و کاری چنین بشنوسخن، باور مکن

كلك شاهنشاه ما اين پرده رنگين كشيد

برخی کلکی که کمتر نقش و کستر صنعتش

پرده روی کار نقاشان دروم و چین کشید (۲)

و حتی قصیده‌ای در تاریخ زایش پسر کامران میرزا نایب السلطنه سروده است (۳).

از ۱۳۱۴ ق، هفته‌نامه‌ای به نام « تربیت » چاپ و پخش کرد.

براون پس از ستایش از این روزنامه مینویسد:

« ... ولی روش تملق‌آمیز و چاپلوسانه و شیوه ستایش و تمجید »

« از اشراف و اعیان معاصر، از ارزش ادبی آن میکاهد. » (۴)

۱ : صندوقه اسرار . ج ۱ ، زیر نویس ص ۱۴۸ .

۲ : هزار پیشه . حمالزاده . ص ۱۴۷ .

۳ : روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه . ص ۴۱۵ .

۴ : تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت . ترجمه عباسی .

در سال ۱۳۱۶ ق ، در بازگشت اتابک از قم ، قصیده‌ای در ستایش وی سروده و صدارانش را شادباش گفته است. و شگفت است که با این حال چنانکه نوشته‌اند (۱) در سال ۱۳۰۷ ق، مقاله‌ای انتقادی در روزنامه «قانون» نوشته و از کارهای ناصرالدین شاه انتقادی آبکی کرده است!



محمد علی فروغی فرزند چونین کسی است. در ۱۲۵۷ خورشیدی زاده شد و در ۱۳۲۱ خورشیدی درگذشت .

اندکی پزشکی خواند؛ اصول دانش‌های نو و فلسفه را در دارالفنون آموخت . نخست در دستگاه انطباعات اعتمادالسلطنه روزنامه دولتی را به‌خانه این و آن می‌رساند (۲).

در زمان مظفرالدین شاه به دبیری پرداخت؛ پس از آن در مدرسه علوم سیاسی درس میگفت و چند سال هم رئیس آن شد.

پاینام « زكاء الملك » را پس از مرگ پدرش، محمدعلی شاه قاجار بدو داد - همان کسی که مجلس را به توپ بست و آزادیخواهان را تارومار کرد - . چندین سال از زندگی سیاسی فروغی ، به نمایندگی و ریاست مجلس و وزارت و نخست وزیری گذشت .

دفتر زندگی سیاسی این مرد سیاه است: وزیر مالیه دولتی بود که

۱ : فکرآزادی . فریدون آدمیت . زیر نویس ص ۲۰۵ .

۲ : از زمان میرزا تقی‌خان ، اشتراك روزنامه‌های دولتی برای گروهی از دیوانیان ، اجباری بوده است و چون پاره‌ای از مشترکان اقبال زیادی به دریافت آنها نداشتند ، روزنامه‌ها را موزعین سنگ قلاب می‌کردند و به خانه آنان می‌انداختند . شغل اول میرزا محمدعلی همین بود . (از قول خانمك ساسانی) .

اولتیماتوم روس را - که انگلیس هاهم از آن پشتیبانی میکردند - پذیرفت ولی مجلس نپذیرفت و مردم نیز خرید کالاهای روسی و انگلیسی را تحریم کردند؛ دولتی که فروغی وزیر به‌الیه‌اش بود به‌همراهی ناصرالملک قره‌گوزلو نایب‌السلطنه که فراماسون و هواخواه سیاست انگلیس بود، مجلس دوم را بست تا کار انگلیس‌ها پیش رود. (۱)

به‌تصریح یکی از نمایندگان در مجلس شورای ملی بتاريخ ۲۹ و ۳۰ شهریور ۱۳۰۵، میلیون‌ها تومان خسارت ادعایی قرارداد ۱۹۱۹ و جز آن را پذیرفت که به انگلیس بپردازد (۲)!

در کابینه‌ای که پس از شهریور بیست پشتیبانی انگلیسیان تشکیل داد، نرخ دلار و لیره را به‌سود متفقین افزایش داد و با کاهش ارزش ریال، نرخ همه چیز در ایران بالا رفت و مردم ایران را به روز سیاه نشانید! فروغی، هنگامی که محمد ولی خان اسدی بیرجندی (مصباح - السلطنه) را در ۱۳۱۴ دستگیر کردند و میخواستند بکشند، از آن جا که اسدی خویشی سببی نزدیک با او داشت، سخت در تلاش افتاد و بر سر این کار، پادشاه وقت او را واداشت که از نخست‌وزیری استعفا کند. از آن هنگام خانه‌نشین شد تا شهریور بیست پیش‌آمد. فرمان نخست‌وزیری او بناچار توشیح گردید.

همان کسی که پنهانی در ۱۳۰۲ به سفارت خانه‌های بیگانه نوشته بود که (۳):

« چون احمد شاه و ولیمهد سمتی ندارند، سلام عید امسال ،
 « برگزار نخواهد شد . »

۱ : با استفاده از : رهبران مشروطه : فروغی ؛ ابراهیم صفایی .

۲ و ۳ رهبران مشروطه : فروغی . ابراهیم صفایی .

و در باره تاجگذاری رضاشاه گفته بود وقتی که اعلیحضرت تاج را بسر گذاردند ، من دیدم نوری از جمال مبارك تلؤلؤ کرد (۱) ، هنگامی که برای آخرین بار به نخست وزیری رسید ، بخواست دولت های متجاوز ، استعفا نامه پادشاه را به خط خود (۲) نوشت! (۳)

۱ : و این داستان را به يك واسطه از یکی از وزیران شنیده ام . سالی که رضاشاه تاجگذاری کرد فردای روز تاجگذاری فروغی (که گویا نخست وزیر بود) رفته پیش شاه .

رضاشاه پرسید ، تاجگذاری چگونه گذشت .

پاسخ داده :

« اعلیحضرتا من بارها تاجگذاری دیده ام . از تاجگذاری مظفرالدین شاه بودم ، در تاجگذاری محمدعلیشاه بودم ، در تاجگذاری احمد میرزا بودم . پس از مرگ ادوارد پنجم پادشاه انگلیس چون جانشین او به هندوستان برای تاجگذاری می آمد ، من در آنجا نماینده ایران بودم . هیچیکی از این جشنها شکوه تاجگذاری اعلیحضرت را نداشت . وقتی که اعلیحضرت تاج را به سر گذاردند من دیدم نوری از جمال مبارك تلؤلؤ کرد ... ، به این جا که رسید رضاشاه روگردانیده و به سخریه گفته : نور تلؤلؤ کرد! ؟ برومرد که ا ، از سخنان احمد کسروی در دادگاه جنایی (محاکمه احمدی) . پرچم هفتگی . شماره یکم .

۲ : مردان خود ساخته : زندگی نامه فروغی به خامه ۱ . خواجه نوری

ص ۱۵۱ .

۳ : در یکی از شماره های دیماه ۱۳۴۶ روزنامه کیهان خوانده شده که

می خواهند مجسمه فروغی را در میدان تجریش بگذارند .

باید از آن دستگاه های دولتی که چنین اندیشه ای در سر دارند پرسید :

چرا مجسمه قائم مقام فراهانی ، میرزا تقی خان فراهانی (امیر کبیر) ، میرزا

جهانگیر خان صوراسرافیل ، ستارخان ، باقرخان ، کلنل محمد تقی خان پسیان

و کسانی مانند اینان را نمی گذارند ؟

از کارهای فروغی در هنگام نخست‌وزیری پس از شهریور بیست ،
کسروی چنین یاد کرده است :

« چون در کار خود استوار گردید ، گام نخستین در راه ،
« سیاست شوم آن بود که گردنکشان ابل‌ها را که در زمان ،
« رضاشاه کوچانیده و در شهرهایی نشیمن داد ، بودند ، بسر ،
« جایشان بارگردانید ؛ بازگردانید که بروند و نافرمانی و ،
« یاغی‌گری آغازند . »

« گام دومش این بود که برای بازگشتن ملایان و روضه‌خوانان ،
« و زنجیر زنان و قمه‌زنان و گل‌مولاها ، زمینه چیده در نشست ،
« نخستنی که روزنامه نویسان را پذیرفته بود ، چنین گفت : ،
« و باید به مسأله دین هم اهمیت داد ؛ در بیست سال گذشته ،
« یکی هم دین ازمیان رفت ، نزدیک به این ، سخنانی گفت که ،
« از فردای آن روز برخی از روزنامه‌های مزدور به مقاله ،
« نویسی از دین برخاستند . »

« در همان روزها بود که برای رادیوی ایران که افزاری در ،
« راه آن سیاست شوم شده بود ، آخوند یاوه‌گویی را مزدور ،
« گرفتند . »

« بهتر است ما آن سخن فروغی را بشکافیم و به راز درون او ،
« پی‌بریم . »

« دین در میان ایرانیان چیست ؟ »

« چه چیزهاست که در این کشور دین شناخته میشود ؟ »

« همه میدانیم که دین در ایران پیروی از ملایان کردن ، ،
« روضه‌خوانی برپا گردانیدن ، در ماه‌های محرم و صفر ،
« دسته‌های زنجیرزن و قمه‌زن راه انداختن ، مردگان را بار ،
« کردن و به‌قم و نجف فرستادن ، واگر یک‌گام بالاتر بگذاریم ، ،
« دولت را غاصب شناختن ، مالیات را حرام دانستن ، ،

« از » نظام وظیفه گریختن ، به قانون ها نافرمانی نمودن ،
 « است . »
 « آری ، دین در ایران ، این هاست . این چیزی است که همه ،
 « میدانیم . »
 « فروغی نیز خواستش این ها می بود . در زمان رضاشاه نیز تنها ،
 « از این بازیچه های بی خردانه جلوگیری میشد . وگرنه ،
 « از نماز و روزه و مسجد و کارهای دیگر که جلوگیری ،
 « نمی شد . »
 « فروغی میخواست همان بازیچه های ریشخند آور بازگردد ،
 « وسخنش معنایی جز این نمیداشت . این هم دیدیم که همان ،
 « هارا بازگردانیدند وخواست خود را پیش بردند . » (۱)

آنگاه نویسد :

« فروغی نام دین می برد ، درحالی که خودش از بی دین ترین ،
 « کسان میبود . نمی گویم : نماز نمیخواند وروزه نمیگرفت ،
 « و با آن دارایی هنگفت به مکه نرفته بود؛ این ها چیزهای ،
 « کوچکی است . می گویم : کمترین نشانی از نیکخواهی ،
 « و دلسوزی به مردم دردل این جهودزاده (۲) نمیبود . » (۳)

۱ : دادگاه . احمد کسروی . ص ۶۱-۶۵ .

۲ : ادیب الممالک فراهانی نیز در انتقاد از عدلیه ، در مسمنی که در
 صفحه ۴-۵۴۳ دیوانش چاپ شده اشاره به جهود بودن وی کرده و در جای
 دیگر به صراحت گفته :

جهود زاده بی نور بی فروغش دان

که هم به منزه ز کامست وهم به ملک ذکاست

و این بیت را نیز می گویند هنگامی که فروغی در ۱۳۲۵ به نخست وزیری

رسید ، درباره اش گفته اند :

جهودی آمد و خرا گرفت و گشت سوار

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کرد

←

فروغی از نخستین کسانی است که کسروی را متهم کرد که « دعوی پیغمبری » می کند .

کسروی نوشت (۱) که این اتهام فروغی برای بر شوراندن مردم به اوست با پژوهشی که ماکرده ، و دلیل هایی که فراهم آورده ایم کسروی هرگز دعوی پیغمبری نکرد و اتهام فروغی هم جز از راه بدخواهی و برانگیختن عوام کالانعام بلهه اضل ، براو ، نبوده است - اتهامی که بر پایه پژوهش ما ، یکی از علت های کشته شدن کسروی بوده است (۲) .

فروغی با آزادگان و وارستگان زمان خود نیز دشمن بود و این طبیعی است : داستان طوطی و زاغ در این جهان همیشه زنده و پاینده خواهد ماند . تقی زاده با ستارخان و باقرخان دشمنی مینمود و بر زخم دل عارف سراینده وارسته و ایران پرست نمک می پاشید ، و فروغی با کسروی و هدایت بدخواهی مینمود .

در باره کسروی اشاره ای کردیم و اشاره ای هم در باره هدایت باید کرد :

→ و نیز میگویند که رضاشاه در سال ۱۳۱۴ که از فروغی سخت خشمگین شده بود به او لقب « خرس جهود » داد .

نقل جهود بودن فروغی نایستی بهیچ روی این پندار را پیش آورد که ما با جهودان دشمنی داریم . حاشا و کلا . دین ما دین اندیشه و گفتار و کردار نیک است و هر کس که بدین سه اصل پای بند باشد - خواه جهود ، خواه هر دیندار دیگر - بدو احترام میگذاریم .

۳ : دادگاه . ص ۶۵ .

۱ : پرچم نیمه ماهه . شماره هشتم . نیمه دوم تیرماه ۱۳۲۲ .

۲ : من در این باره در کتاب « زندگی و اندیشه های احمد کسروی »

بتفصیل نوشته ام و در این جا به همین اشاره بسنده کردم .

چند سال پیش آقای محمد پروین گنابادی چند مقاله سودمند در باره صادق هدایت در هفته نامه «فردوسی» نوشتند، در مقاله ششم از سخن خود چنین نتیجه گرفتند که :

- « یکی از عوامل بدبینی صادق هدایت فساد دستگاه فرهنگ و ،
- « گذراندن قانون هایی نظیر قانون استاد سازی و تحقیر ،
- « روشنفکران و هنرمندان و دانشمندان واقعی از طرف رهبران ،
- « فرهنگ معاصر او بود ؛ چنانکه دوتن از اقطاب و رجال ،
- « بزرگ فرهنگ آن دوران ، شیوه ای را که صادق در ،
- « نگارش ترانه های خیام برگزیده بود ، اقتباس کرده بودند ،
- « یادزوده بودند ، بی آن که از وی نام برند و روزی که ،
- « با وی در این باره گفتگو میکردم سخت ناراحت شد و آنچه ،
- « توانست با آنان ناسزا گفت ، بویژه که نام نبردن آنها از ،
- « صادق و دزدیدن فکر او نوعی تحقیر بشمار میرفت و ،
- « حکایت از این میکرد که صادق در نظر آنان از «اباجیج» ،
- « است و پیداست که برای مردم تحقیر از هر چیزی ناگوار ،
- « تر است بویژه برای هنرمندان چه یکی از نویسندگان ،
- « میگوید : مردم کین را فراموش میکنند اما تحقیر را ،
- « هرگز ، (۱)

این دوتن از « اقطاب » محمد علی فروغی و قاسم غنی هستند که

با هم و به امضای محمد علی فروغی رباعیات خیام را بدین عنوان :

« رباعیات حکیم خیام نیشابوری با مقدمه و حواشی به اهتمام جناب

آقای محمد علی فروغی و آقای دکتر غنی ، (۲) و بدست وزارت فرهنگ

به چاپ رساندند و وزارت فرهنگ برای چاپ همین رباعیات خیام از

۱ : فردوسی ، ۲۳ شهریور ۱۳۴۴ .

۲ : عنوان از روی چاپ افست کتاب فروشی زوار نوشته شد .

بودجه مردم بی چیز ایران به تصریح کسروی (۱) بیست و پنج هزار تومان نازشست دزدی از نتیجه اندیشه و زحمت صادق هدایت را بدانان داد! .. برای پی بردن به میزان دزدی ادیبانه آقایان ، هر کس میتواند دیباچه صادق هدایت را با دیباچه‌ای که فروغی بر رباعیات خیام نوشته است بگیرد و بخواند و دریابد که سخن بی پایه نمیگویم. (۲)

۱ . دادگاه . ۶۶ .

۲ : یکی از دانشمندان زمان ما که نمیخواست نام او برده شود ، به نویسنده کتاب چنین فرمود :

«میرزا محمدخان قزوینی پس از خواندن یکی از آثار ادبی که بدست فروغی بچاپ رسیده و در آن ذوق خود را معیار سنجش آن اثر قرار داده بود ، سخت خشمگین گردیده و در یادداشت‌های خود به فروغی سخت تاخته و پرخاش کرده که این روش علمی نیست و خود سرانه و سوامانه است . این نکته در یادداشت‌های قزوینی ، چاپ نشده است . »

سید حسن تقی زاده

تقی زاده از فراماسون‌های پیشینه دار و از کسانی است که به‌لژی‌داری ایران پیوستند . او بعدها از لژهای دیگری هم سر در آورد . در کار سیاست هم کهنه‌کار است ، به همان اندازه که در فراماسونی پیشینه دارد . در پژوهش‌های علمی هم آوازه دارد ، اما در این کار هم هم‌نوای شرق‌شناسان سیاست‌پیشدای است که دشمن ایران و ایرانیانند و میکوشند پیشینه درخشان و پرشکوه فرهنگ و تمدن ایران را نادیده بگیرند (۱)

درباره این مرد ، سخنان گوناگون گفته‌اند : برخی او را به آسمان

۱ : برای نمونه ، عبارتی از روزنامه کاوه ، شماره ۷ ، سال ۵ ، ذی‌القعدة ۱۳۳۸ (ژوئیه ۱۹۲۵) که نوشته تقی زاده است می‌آوریم :

« ... ایرانیان خیال میکنند که آنها در گذشته يك تمدن عالی درخشان مانند تمدن یونانیان داشته‌اند .

وقتی که حقایق علمی و تاریخی مثبتی در جلو نظر آنها گذارده شود ، خواهند دید که ایران به علم و ترقی دنیا كمك خیلی زیادی نکرده و مانند همه ملل عالم در اغلب آنچه هم که داشته مدیون تمدن و علم یونان بوده است . »

(از کتاب خلیات ما ایرانیان . جمال زاده . ص ۴-۱۴۳)

برده و به قاپ قوسین رسانیده‌اند، و این کسان بیشتر از هواخواهان و یا از آتش بیاران او هستند .

اما کسانی که از آغاز کارسیاسیش او را می‌شناختند و یا در دفتر زندگی او دیده پڑو هوش دوخته‌اند ، از او به یکی یاد نکرده‌اند . بویژه از احمد کسروی و محمود محمود باید نام برد که اتفاقاً هر دو از هم‌شهریان تقی‌زاده بودند .

محمود محمود به هیچ روی به تقی‌زاده ، باوری نداشت ؛ همیشه میگفت :

« تقی‌زاده در میان مشروطه خواهان حقیقی ، هیچوقت ،
 « حنایش رنگی نداشت و او را از اعمال سیاست انگلیس ،
 « میشناختند » .

کسروی هم در نوشته‌هایش - بویژه در کتاب نامدار خود - تاریخ مشروطه ایران - او را رسوا ساخته است .

واقعیت این است که تقی‌زاده در زندگی سیاسی خویش ، به رنگ‌های گوناگون درآمده و وارونه بازی‌ها کرده است :
 زمانی خود را « آزادیخواه انقلابی » نامیده ، و هنگامی به « آلت فعل قدرت فائقه » بودن خویش خستوان گردیده ؛ روزی دشمن برپا شدن مجلس سنا بوده و روز دیگر بر کرسی ریاست آن برنشسته است ؛ روزی فریاد جنگ با محمد علی میرزا و فداکاری در راه آزادی را سرمیداد ، و فردای آن کلاه فرنگی بر سر میگذاشت و پنهانی به سفارت انگلیس میگریخت و در آن جا سفارت انگلیس را وکیل رسمی خود میکرد که خسارت دارایش را از دولت ایران درخواست کند .

اینها تنها چند نمونه از راه و روش زندگی سیاسی این مرد است .

اما کسانی که او را به قلاب قوسین رسانیده‌اند ، همان گروه حواریان و پادوان تقی‌زاده‌اند که به پشتیبانی آن «استاد فراماسون» و «علامه شهیر»، از خوان یغمای خزانه دولت ، پول‌های گزاف و بی حساب به عنوان «حق تألیف و تحقیقات علمی» می‌برند و یک کار علمی درست و بامعنی انجام نمی‌دهند. حتی دانشمند یهودی آلمانی انگلستان پناه بنام «هنینگ» که مانند بسیاری از همکاران دیگرش ، دشمن ایران و ایرانی بود، به کوشش‌های پیگیر تقی‌زاده از دولت ایران پول‌های هنگفتی دریافت فرمود و صدها جلد کتاب از سوی وزارت فرهنگ ایران برایش فرستاده شد که به اصطلاح «لغت‌نامه اشتقاقی» برای زبان فارسی بنویسد همه آن پول‌ها را خورد و آن کتاب‌ها را هم برد و به جبران یاری‌های تقی‌زاده «ران ملخ» را انتشار داد .

آری، در ایران ، عارف، شاعر وارسته و میهن‌پرست ایران، بایستی در کنج تنهایی، از بی‌چیزی، حلق داودیش بگیرد و در تنگدستی بمیرد (۱)؛ کسروی با آن آزادگی و دانشمندی و پژوهش‌های کم مانند و گاه بیمانند خویش در تاریخ و زبان‌شناسی ، از بس بی‌چیزی کنایه‌هایش را بفروشد و بیش از یک پیراهن نداشته باشد ؛ صادق هدایت با نبوغ تابنده‌اش که جهانی را روشنایی بخشیده است ، با حقوق بسیار ناچیز اداری بسازد ، سرتاسر سال کراواتش عوض نشود و آخرهای هر ماه حتی پول‌چای هم نداشته

۱ : نگاه شود به دیوان او و نیز کتاب «عارف قزوینی» تألیف حامری

باشد و هنگام گریز از « مرداب » کتاب های خویش را به کمترین بهایی بفروشد (۱) ، و گنجینه پژوهش های ذبیح بهروز و مسعود فرزاد، در گوشه دولاپچه های شان خاک بخورد؛ اما فلان شاگرد سیاسی مکتب « خاورشناسی » فرنگ ، از همه گونه پشتیبانی و همراهی و کمک مادی و معنوی وزارت فرهنگ برخوردار شود ! و آقای باقر کاظمی فراماسون پول گزاف برای کتابی که هرگز ننوشت بگیرد (۲)

از سخن خویش دور نشویم، سخن درباره تقی زاده است که هیچ آدم بیدار دل و بی غرض و رادمردی را ندیدم که از او به نیکی یاد کند .
شکفت این که همان گروه آتش بیاران و هواخواهان که گفتیم ، چون به خلوت میروند از این مرد ریاکار پول پرست که حتی چنانکه میگویند در انگلستان خانه و زندگی دارد و بظاهر خود را کم چیز می نمایاند ، بیزاری می نمایند .

کسی که از نا آگاهی ملت ایران و پشتیبانی دستگامهای سیاسی انگلستان به همه جا رسیده ، این عبارت ورد زبانش است و دهان بدهان از وی شنیده شده است که :

- « اخلاق ملی ایرانیان به حدی فاسد شده که یا چنگیز باید ،
- « ظهور کند تا مردم ایران را قتل عام نماید ، یا کوه دماوند ،
- « آتش فشانی کند و این مردم را نابود گرداند . »

۱ : از گفته های آقای حسن قائمیان است به نویسنده این کتاب .
۲ : نگاه شود به : رجال بدون ماسک (صد مرد) نوشته نصرالله شیفته . ج ۲ ص ۲۰۰ ؛ تهران ۱۳۳۱ . و برای شناسایی بیشتر ایشان ، نگاه شود به : یادبودهای سفارت استانبول . خانمک ساسانی ؛ با شرف ها . ع . راصع (عماد عصار) .

ودوست همین استاد فراماسون است که از یکسو میخواهد او را در ردیف بزرگترین مردان تاریخی بچپاند و از سوی دیگر در تأیید گفتار او، « خلیات ما ایرانیان » را می نویسد و کتاب حاجی بابا را چاپ می زند. کتاب هایی که پراست از دشنام ها و ناسزاگویی های يك مشت فرنگی جاسوس و نوکر سیاست های استعماری - .

اما آن استاد فراماسون فراموش کرده است که ملت ایران هر عیبی داشته باشد، خدمتگزار و خیانتکار را بخوبی از هم باز می شناسد و دست کم پاس خدمتگزاران خویش را نکهمیدارد .

باری ، آقای تقی زاده ، حالت مجرمی را دارد که از آشکار شدن دفتر زندگیش همیشه اندیشناك است و از همین رو، پیوسته کوشا بوده است مبادا کسانی دانستنی های خود را درباره او آشکار کنند .

محمود محمود میفرمود :

« تقی زاده چند بار واسطه تراشید که آشنایی قدیم تجدید شود ،
 « و آن هم برای این بود که میترسید مبادا در تاریخ روابط ،
 « سیاسی در قضیه قتل اتابك و دیگر مسائلی که در آنجا و ،
 « جلدهای بعدی مطرح شده بود ، از او انتقاد نمایم . من ،
 « درخواست او را نپذیرفتم ، برای اینکه هر کدام از ما دو ،
 « نفر راه دیگری پیش گرفته بودیم ولی به شخص واسطه که ،
 « حامل پیغام او بود ، قول دادم که تا او حیات دارد ، چیزی ،
 « علیه او ننویسم . این قول را دادم و در نگارش تاریخ روابط ،
 « سیاسی عمل کردم . » (۱)

۱ : با احترام بسیاری که به محمود محمود میگذارم، این گونه محافظه کاری (یا هر چه نامش را بگذرانند) او را نمی پسندم ، زیرا تاریخ نویسی جای مجامله گویی نیست و هر کس چنین کند ، حقایق مربوط به احوال ملتی را پنهان ساخته است .

اما میدانیم که محمود محمود همه چیز را یادداشت کرده و نوشته است و چند سال پیش که جزیی از آن یادداشت ها چاپ و پخش شد ، محمود خود میگفت :

- « تقی زاده آقای مهدی بامداد را فرسناد و گله کرد که شما ،
- « قول داده بودید درباره من (= تقی زاده) تا زنده ام ،
- « چیزی ننویسید . من (= محمود محمود) جواب دادم ، ،
- « مسئول نشر آن یادداشت ها من نیستم ، اگر دروغ است ، آقای ،
- « تقی زاده که حیات دارند ، تکذیب کنند . »

کوتاه سخن : دفتر زندگی این مرد سرتاسر فریب و ریاکاری و نیرنگ و ناپاوری به هر اصل اخلاقی و ملی و شرافت انسانی است . به قول محمود محمود :

- « این مرد کسی است که دین را از او گرفتند و عیج مبنای ،
- « اخلاقی جانشین آن نکردند . »

به ایران و ملت ایران خیانت کرده است . (۱)

۱ : درباره تقی زاده آنچه نوشته اند از موافق و مخالف : یغما س ۱۲ شماره بهمن ماه ۱۳۳۸ مقاله رضازاده شفق : یغما . س ۱۵ مقاله مجتبی مینوی . ، یغما س ۱۹ ، شماره بهمن ۱۳۴۵ مقاله محمود علی جمالزاده بازیگران سیاست . ابوالحسن احتشایی : تاریخ زندگی تقی زاده . مجتهدی .

این آقای مجتهدی همان کسی است که برای کاستن عوج بیراری مردم ایران به بدکرداری های انگلیسیان و خدمت به انگلستان ، کتابی بنام « ایران وانگلیس » چاپ و پخش کرد و راستی های بی چون و چرای تاریخی را به رنگ انگلیسی پسندانه ای درآورد ؛ رجال بدون ماسک (- - صد مرد) .

چه خوش گفت آن کس که :

→
 نصرالله شیفته ، ج ۲ : نطق عباس اسکندری در جلسه پنجشنبه هشتم
 مرداد ۱۳۲۶ در مجلس شورای ملی : تقی زاده (از دوره رهبران مشروطه)
 ابراهیم صفایی؛ تاریخ مشروطه . کسروی . ص ۴۴۹ : ۷ - ۵۶۴ : ۹-۵۷۷
 ۳-۶۱۱ : ۶۲۵ : ۷-۶۵۳ : ۷ - ۶۶۶ : ۹ - ۸۰۷ : تاریخ هیجده ساله
 آذربایجان . کسروی . ص ۲۹-۳۵ : ۳۴ : ۴۵۷ : وگفتار شانزدهم .

فکرآزادی . فریدون آدمیت . ص ۲۴۸ و آنچه زیر عنوان « بحران
 آزادی » یاد شده (ص ۳۲۱ و پس از آن) : سیاستگران دوره قاجار . خانمک
 ساسانی ج ۱ ص ۳۱۹ .

افسران ما . احمد کسروی . ص ۴۲ و ۴۵ و ۴۶ : انجمن های سری در
 دوره مشروطیت . اسمعیل رابین . رابین در این کتاب درباره فراماسون ها (و از
 جمله تقی زاده) به نعل و به میخ زده است و در زیر نویس صفحه ۱۱۳ کتابش نام
 تقی زاده و چند تن از فراماسون ها را می برد که « معتقد به ناسیونالیسم ایران
 و عدم همبستگی جهانی ماسونی بوده و هستند » و « سروری و برتری لژهای
 انگلیسی و ریاست استاد اعظم ماسونی انگلیسی را قبول ندارند . »
 در اینجا نویسنده را سهو قلمی رخ داده است :

در جمله نخست نون نفی باید افزود و از عبارت دوم نون نفی را
 برداشت !

کتاب خاطرات من . حسن اعظام قدسی ، ج ۱ ص ۴۲۰ : عارف
 قزوینی . کورش حائری . ص ۳۵ ؛ ماهنامه نگین . خرداد ۱۳۴۶ : يك خاطره
 از عارف . به خامة ابراهیم صفایی .

و چند مقاله به قلم جمال زاده در « ژورنال دو تهران » به عنوان :

Taquizadeh , tel que je l ' ai Connu



→
در شماره‌های ۸۰۹۶ و ۸۰۹۷ و ۸۰۹۸ و ۸۰۹۹ .
خود تقی‌زاده هم زندگانی نامه خود را نوشته است : راهنمای کتاب :
سال ۴ ، شماره ۴ ، تیرماه ۱۳۴۰ .
۱ : سخن نامدار ترین سیاستگر ایرانی دوران اخیر است .

نتیجه

از همه پژوهش‌هایی که در پیدایش و بنیانگذاری فراماسونری در ایران کردیم، تا این زمان بدین نتیجه رسیده‌ایم که انگلیسیان برای پیشرفت هدف‌های سودجویانه خویش، در سده هژدهم این دستگاه را بر بنیان تازه‌ای برپاداشتند و در هر جای جهان که توانستند، مانند آنرا درچیدند؛ و این تنها یکی از راه‌های پرشماری بود که برای پیشرفت خواست‌های خود در جهان پیش گرفتند.

در این دو‌یست سال، انگلیسیان یکبار هم گامی بسود ایران برداشتند مگر آنکه اتفاقاً سود خویش را در آن دیدند.

این زبان راستین این دوره از تاریخ ایران است و آگاهان از آن نیک آگاهند.

این دستگاه دولت انگلستان بود که آتش جنگ‌های ایران و روس را دامن میزد؛ که در کار دانشجویانی که در آغاز بفرنگ فرستادند کارشکنی میکرد و بر سر راهشان دام میگسترده؛ که عثمانیان را بر میانگیخت تا به مرزهای ایران ترکتازی کنند - به ایران بتازند و مردم را بچاپند -

که به انگیزش آن ، قائم مقام فراهانی کشته شد ؛ که باپول پاشی و گربزی و نیرنگ ، کسانی از ایرانیان فرومایه را خدمتگزار خود کرد ؛ که میرزا تقی خان فراهانی امیر کبیر را به کشتن داد ؛ که جاسوسانی چون «لایارد» به ایران فرستاد که سالها در خاک بختیاری برای تجزیه ایران آشوب میکرد و نیرنگ میزد و به هنگام بازگشت به انگلستان ، زن بختیاری خود را بایک خر تاخت زد و رفت ؛ که افغانستان را از ایران جدا کرد ؛ که بحرین را به سوی خود کشید ؛ که منابع سرشار ایران را چاپید ؛ که در سپیده دم شهریور هزار و سیصد و بیست چون دزدان دریایی بر ایران شبیخون زد ...

همین دستگاه بود که جرج چهارم (۱۸۳۰-۱۸۲۰) پادشاه انگلیس

درباره اش به جرج کابینگ نخست وزیر آن کشور گفت :

- « مطلبی را که زمانی یکی از پادشاهان جداً به من اظهار نمود ، هرگز فراموش نمی کنم ، آن مطلب این است : »
- « دولت انگلیس شما فقط برای این خوب است »
- « که ازار اذل و او باش حمایت کند و رجال درست »
- « و امین را تهدید نماید . »
- « آقای کابینگ ! عقیده شما در این باب چیست ؟ آیا گنجینه »
- « مهمی از حقیقت در این گفتار نیست ؟ »
- « کابینگ جوابی نداد . » (۱)

سیاست عمومی انگلستان را نسبت به ایران بر پایه نوشته های

۱ : تاریخ زندگانی جرج کابینگ . تألیف سرچارلز پطری ، ص ۱۷۶ ، چاپ ۱۹۳۰ (نقل از تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس . محمود محمود ، ج ۲ ، ص ۴۷۹ . محمود محمود عین متن انگلیسی آن را نیز آورده است .)

سیاستمداران انگلیس باز می‌نماییم که جای کمترین گمانی نماند :
 سرگور او زلی همان وزیر مختار انگلیس « بعد از ختم غائله
 ناپلئون و هزار نوع گرفتاری که برای ایران تهیه کرد ؛ در تاریخ بیست و پنجم
 ماه اکتبر ۱۸۱۵ به وزیر امور خارجه دولت انگلیس می‌نویسد :

« عقیده صریح و صادقانه من این است که چون مقصود نهایی ،
 « ما فقط صیانت حدود هندوستان میباشد ، در این صورت ،
 « بهترین سیاست ما این خواهد بود که کشور «
 « ایران را در این حال ضعف و توحش و بربریت «
 « بگذاریم و سیاست دیگری را مخالف آن تعقیب «
 « نکنیم . » (۱)

« و هنگامی که دولت انگلستان خاطر نشان مینمود که برای ،
 « بسط مدنیت که برعهده دولت انگلستان است مجاهدت ،
 « مینماید ، هانری لاپوچر نماینده مجلس انگلیس اعلام ،
 « داشت : »

« ما بدون استثنایز رگترین راهزنان و غارتگرانی «
 « هستیم که تا بحال گره زمین به خود دیده «
 « است . »

« ما از این جهت بدتر از سایر جهانیان هستیم ، «
 « زیرا که علاوه بر آن صفات ، موذی و منافق نیز «
 « میباشیم . »

« ما به چپاول میبریم و همیشه آن غارت را به «
 « خیر و صلاح جهانیان وانمود مینماییم . » (۲)

۱ : تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس . محمود . محمود ج ۳ ،

ص ۷۱۲ .

۲ : امیر کبیر و ایران . فریدون آدمیت . ص ۳۳۸ و ۳۵۹ .

و مک‌گرگور انگلیسی که مدت‌ها در ایران جاسوسی می‌کرد

نوشت :

« تا جایی که من فهمیده‌ام ، عقیده من این است که
 « کمک به دولت ایران بیشتر به ضرر ماست تا به
 « نفع ما (انگلستان) . سیاست دولت انگلیس
 « باید قطعاً این باشد : علیه ایران له عثمانی و ،
 و افغانستان ، (۱)»

بر پایه این سیاست بود که انگلیسیان در بردن و کشاندن ایرانیان
 به انجمن‌های ماسونی میکوشیدند ؛ و از آن چه گذشت میتوانیم دریابیم
 که چرا زندگی نامه سیاسی فراماسون‌ها ، بر ما آشکار میکند که نزدیک
 به همه آنان ، در سراسر زندگی جز در راه سود انگلیس و خویش ، گامی
 برداشتند.

نوشتم « نزدیک به همه آنان » ؛ در این باره توضیحی بایستد
 می‌نماید :

آرمانهای فراماسونری مانند آزادی ، برابری و برادری ، بسی
 والا بود .

در میان ایرانیان ، کسانی اندک یافتد میشدند که ساده دلانه فریفته
 سخنان بی‌کردار فراماسون‌ها میشدند و از سرشوری که به آزادیخواهی و
 فرمانروایی قانون و مردم سالاری (۲) راستین داشتند ، بدین دستگاه

۱ : تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس . محمود . محمود . ج ۳ ،

ص ۸۳۳ ، امیر کبیر و ایران فریدون آدمیت . ص ۳۶ .

۲ : دموکراسی (اصطلاح زیبا و رسایی است که در کتاب « زمینه جامعه

شناسی » تألیف امیر حسین آریانپور ، در برابر « دموکراسی » بکار رفته
 است .)

پیوستند - از این گذشته ، دیگر فراماسون ها همگی از نوکران دستگاه سیاسی انگلستان بوده اند .

باری . فراماسون ها ، خواه خود را در پرده « اخوت » بپيچند و خواه دم از « آزادی ، برابری و برادری » بزنند و از « شرق اعظم » الهام بگیرند ؛ خواه آنان را پیرو « یونایتدگران لژ آلمان » و معتقد به « ناسیونالیزم ایران و عدم همبستگی جهانی ماسونی » (۱) بنویسند ، در باور ما که همه آنان سر و ته یک کرباس هستند و آبشخور آنان یکی است ، تغییری نخواهد داد .

در نخستین جنگ جهانی ، دولت ناسیونال سوسیالیست آلمان دستگاههای فراماسونی آلمان را از میان برداشت و اعلام کرد که لژهای فراماسونری کشورهای انگلو ساکسن ولاتین و بویژه لژ گران دوریان (شرق اعظم) فرانسه و فراماسون های سربستان ، همیشه از سیاست دشمنی با آلمان پیروی کرده اند؛ و سیاست لیبرال و پلوتوکرات لژهای فراماسونری زیر نفوذ سرمایه و نیروی مالی یهود است؛ و فراماسون های آلمان به میهن خویش خیانت کرده اند (۲) . و در جنگ یکم جهانی فراماسون های آلمان که جزو سپاه آلمان بودند ، به سود انگلیسیان و فرانسویان کار میکردند (۳) .

نتیجه پژوهش ما ، با آن چه که پاره ای در باره فراماسون ها نوشته اند ، کمابیش میخواند :

۱ : سخن اسمعیل رابین است در کتاب « انجمن های سری در دوره مشروطیت » زیر نویس صفحه ۱۱۲ .
 ۲ و ۳ : تاریخ روابط سیاسی . محمود . محمود ، ج ۷ ، زیر نویس صفحه ۱۸۳۷ .

سعید نفیسی که در این باره پژوهش‌هایی کرده بود (۱) نوشته است
که انگلیس‌ها :

- » در ایران از روز نخست با مردمی که اصل و نسب درستی ،
- » نداشته‌اند ، ازمال جهان جز دلی هوی پرست و طبعی جاه ،
- » طلب چیزی به آن‌ها نرسیده بود ، بنای سازش را گذاشته‌اند .
- » گروه گروه مردم ، از طبقه پست را پروبال داده ، یا جاه ،
- » طلبی آن‌ها را راضی کرده و یا مطامعشان را تسلیت ،
- » بخشیده‌اند .
- » مردمی که به وسایل طبیعی و به نیروی ذاتی خویش هرگز ،
- » نمی‌توانسته‌اند به جایی برسند و از نردبان‌های ترقی بالا ،
- » روند ، بهترین وسیله را این دیده‌اند که به این دستگاه ،
- » (= فراماسونری) خدمت کنند و به آرزوهای مادی و معنوی ،
- » خود برسند ... » (۲)

و نیز نویسد :

- » فراماسون‌ها همیشه درهمه جای جهان در پی مردم متوسط ،
- » اندک همت کوتاه نظر ظاهر پرست گشته‌اند ، (۳) و اساس ،
- » کار فراماسون‌ها همواره در هر زمان و در هر کشوری بهره ،
- » جویی و بهره‌یابی از مردم زبون ناتوان سست پای سست‌دل ،
- » سست رای بوده است .
- » درگام اول که میخواهند کسی را جلب کنند ، نخست آن ،
- » چه می‌توانند درباره‌ی وی بحث و فحص می‌کنند و می‌پرسند ،

۱ : سعید نفیسی وعده فرموده بود که یادداشت‌هایش را در باره
فراماسونری به من بسپارد ، افسوس که دست مرگ او را در ربود . امید است
روزی یادداشت‌های او در این باره چاپ و پخش شود .

۲ : نیمه راه بهشت . سعید نفیسی . ص ۴۲ .

۳ : همان . ص ۴۱ .

- « و می‌جویند و تا مطمئن نشده باشند که آن مرد ، دست‌نشانده ،
 « فرمانبردارشان خواهد شد ، او را به بازی نمی‌گیرند ، (۱)
 از این افزون‌تر و پرمعنی‌تر ، همبستگی دستگاه فراماسونری با
 دستگاه جاسوسی انگلستان (اینتلیجنس سرویس) است که می‌نویسد:
 « انگلیس ها ... بسیار ظاهرالصلاح اند و باطن خبیث خود ،
 « را در زیر لفافهٔ ظاهری آراسته نهان کرده‌اند؛ بهمین جهت ،
 « دورترین و مزورترین مردم جهانند ...
 « دستگاه جاسوسی انگلستان عجیب‌ترین دستگاه‌های بشریت است؛
 « تا کسی از رموز آن خبر نشده باشد نمیتواند تصور کند که ،
 « چه خیانتها و چه رسواییها در آن نهفته است .
 « از زشت‌ترین و پست‌ترین وسایل بشری در آن بهره‌مند ،
 « میشوند .
 « از فحشاء و خیانت نیز روبرگردان نیستند ...
 « دستگاهی که این چرخ عجیب را میگرداند بی‌باکترین ،
 « و ناپاک‌ترین دستگاهی است که تاکنون بشر جانی و خیانت ،
 « شمار بوجود آورده‌است درین دستگاه مطلقاً اثری از ،
 « مردمی و انصاف و حق‌شناسی و حتی پیش‌بینی نسبت به آینده ،
 « نیست و کسی را هم برای روز مبادا نگاه نمیدارند روش ،
 « قضاوت و محاکمه نیز در انگلستان با این اوضاع تطبیق میشود ،
 « و بنفع آنست .
 « هیئت‌های منصفه که هر جرم و خطا و جنایتی را محاکمه ،
 « میکنند با این دستگاه مربوطند و هم ممکنست بی‌گناه باشند ،
 « اما بدستور آن که خود نمیدانند از کجا می‌آید رفتار میکنند ،
 « کسی را که این دستگاه لازم داشت تبرئه میکنند و آنکه ،
 « تسلیم نشد محکوم میشود .
 « این شبکه جاسوسی عظیم که قطعاً وسیع‌ترین و تواناترین ،

د دستگاههای جهانیست در سراسر جهان خرچنگ وار نیش ،
 د خود را فروبرده و عنکبوت وار تار خود را تنیده است . ،
 د پیداست که در مستعمرات بیش از هر جای دیگر وسعت دارد و ،
 د در شرق میانه ، و شرق نزدیک ، بقول خودشان بیش ،
 د از همه جا مشغول کارست زیرا که این سرزمینهای بلاکشیده ،
 د ومصیبت دیده آسیا نقطه حساس و مرکز منافع اداره کنندگان ،
 د این دستگاه اهریمنی است . ،

« این دستگاه همواره با فراماسونهای فرانسوی »
 « و انگلیسی رابطه عجیب داشته و بازبردستی »
 « خاص ، فراماسونها را در هر جای ایران بنفع »
 « خود بکار انداخته و آنها را کورکورانه به »
 « اطاعت و فرمانبرداری محض وادار کرده »
 « است. » (۱)

محمود محمود نیز در تاریخ پرارزش خود ، فراماسونری را ره
 آوردانگلستان می داند و می نویسد :

د باور بکنید، از آن روزی که عنوان فراماسون در این مملکت ،
 د پیداشد و محفل سری آنها به اشاره لندن در این سرزمین ،
 د تشکیل گردید، از همان روز بدبختی و سیه روزی ملت ایران ،
 د شروع شده است . » (۲)

یکی از مؤلفان امریکایی نیز می نویسد :

د نزدیک به همه ایرانیان بر این باورند که دستگاه «
 « فراماسونری، ابزار امپریالیزم انگلستان است »
 د دیگر این که کسان پرشماری که بدین دستگاه پیوسته اند ،

۱ : نیمه راه بهشت . ص ۴۱-۴۵

۲ : تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس . محمود . محمود ، ج ۵ ،

« پشتیبانی انگلستان را برای پیشرفت زندگی سیاسی خودشان ،
« پذیرفته‌اند » (۱)

و بدنبال آن چنین می‌نویسد :

« راستش این است که سیاستگران ایرانی در سالیان اخیر ،
« با کوشش و شوری ویژه برای پیوستن به دستگاہ های ،
« فراماسونری می‌کوشند . » (۲)



کوتاه سخن : در دوران گسترش نفوذ انگلستان ، کارگزاران آن
کشور برای پیش بردن سیاست انگلیس ، از هیچ نابکاری رو گردان
نبوده‌اند .

بگفته‌اند هربرت اسپنسر : انگلیسیان هر کجا پنجه اندازند چون
سرطان ریشه میدوانند و چاره‌ای نیست مگر آن که ریشه آنان را از بن بپزند
و برکنند .

خوشبختانه دوره برتری و خودکامگی انگلیسیان روبه سپری شدن
است ، و ستاره شوم آنان کورسومیزند و آفتاب امپراطوری پهناور ، لب
بام است و مزدوران باید خود را برای « فاتحه » آماده سازند .

۱ : Richard . W . Cottam . Nationalism in Iran .

چاپ دانشگاه پینسبورگ ، ۱۹۶۴ ص ۲۳۵ .

۲ : پیشین . ص ۲۳۶ .

پیوست ها -

- ۱- کتابچه فراموشخانه نوشته میرزا ملکم خان .
- ۲- « جزوه راپورت شخصی که دودرجه از فراموشخانه طی کرده است » .
- ۳- برخی از اسناد اثر بیداری ایران که از میرزا صادق خان امیری فراهانی (ادیب الممالک) بجا مانده بوده و خانمک ساسانی به نویسنده ابن کتاب سپرد . این اسناد عبارتند از:
 - الف - کتابچه « تعاون ماسونی » .
 - ب - نظامنامه خصوصی اثر بیداری ایران .
 - پ - پذیرفتن اعضاء در اثر بیداری ایران (نامی است که ما بر آن نهادیم) .
 - ت - درخواست نامه پرداخت حق عضویت اثر بیداری ایران (نامی است که ما بر آن نهادیم) .
 - ث - ترجمه فارسی نامه یکی از استادان فراماسون فرانسوی به ادیب الممالک فراهانی .
- ۴- مثنوی « آیین فراماسون » سروده ادیب الممالک فراهانی .

- ۵- دو یاد داشت که در هنگام چاپ کتاب نوشته و فراهم شد.
- الف - بخشی از گزارش دبیرالملک به امین السلطان در باره فراماسونگری .
- ب - میرزا رفیع خان ارفع السلطنه .

کتابچه فراموشخانه

کتابچه فراموشخانه ، چنانکه نوشته‌اند
از میرزا ملکم خان است و آن در واقع
لایحه دفاعی است در پاسخ خرده‌گیری
هایی که به فراموشخانه کرده بودند .
از شیوه نوشتن آن برمیاید که جز ملکم
کس (یا شاید کسان) دیگری که باروش
استدلالی وجدلی خوب آشنایی داشته
در نوشتن این کتابچه دست داشته‌است .
متنی که در این جا چاپ میشود از
دستنویسی است به خط میرزا عباسقلی
خان آدمیت که در رمضان ۱۳۰۱ ق رو
نویس کرده است و آقای فریدون آدمیت
دانشمند وارسته ، آنرا با گشاده دستی
و مهربانی برای چاپ بما سپردند .

جناب آقا

داستان فراموشخانه البته به عرض شما رسیده است . جمعی در تحقیق این مسئله متحیر مانده اند .

بعضی میگویند اوضاع کفر و اسباب ضلالت است . بعضی میگویند مایه تکمیل انسان و منشأ نظم عالم است .

فرقه‌ای رفته‌اند و هیچ نمیگویند و گروهی رفته‌اند تفصیل غریبه بیان مینمایند .

از آنجایی که کشف دقایق علوم مسلمانان بر همت علمای دین لازم است و تحقیق این مسئله نیز بر علم و تقدس آن جناب واجب شده است ، و من این مقامات را بتفصیل دیده‌ام، الآن آن چه خود یافته‌ام و دیگران آن چه تقریر مینمایند، کلاً را معروض حضور عالی میدارم .

اشخاصی که از حقیقت این دستگاه فی الجمله معرفتی حاصل کرده‌اند، در این ادعا هستند که معنی دین و قوام دولت در اسرار این دستگاه است ؛ ولی اشخاصی که از این اسرار بجز معمولات جهل چیزی نیافته‌اند، منکر این اقوال و مدعی اقسام ایرادات شده‌اند .

اول بحثی که دارند ، این است که اولیای ما چرا از این مقدمه خبر نداده‌اند و دور نیست ایراد مزبور در نظر جمعی صحیح بیاید ولی من در صحت آن جزئی تشکیکی دارم .

اولاً از کجا بدانیم که اولیای ما بی‌خبر از این سر بزرگ بوده‌اند ، شاید این مطلب را به هزار قسم بیان کرده‌اند و ما ملتفت نیستیم ؛ و شاید وقتی به اصل معنی برسیم ، ما خود اعتراف کنیم که این حقیقت بزرگ در نظر ارباب بصیرت همیشه مکشوف بوده‌است .

ثانیاً بالفرض در کتب ما از این مقدمات هیچ چیزی نباشد ، سکوت گذشته به جهت حقیقت حاضر هرگز دلیل بطلان نخواهد بود .

شکلی نیست که جمیع علوم بشری و کل رموز معرفت ، در نظر اولیاء و انبیاء مشهود بوده است ، ولیکن این نکته نیز مبرهن است که به اقتضای حکمت بالغه نخواسته‌اند که جمیع معارف مخفیة را در عهد خود بروز بدهند چنانچه نه از تلکراف و نه از فنکراف و نه از تصویر عکس و نه مقناطیس حیوانی و نه از ینگی دنیا و نه از هزار حقیقت دیگر ، اصلاحبر نداده‌اند .

پس معلوم است سکوت اولیاء بربك علم، دلیل عدم آن علم نخواهد بود ؛ در صورتیکه از این سر بزرگ هیچ اشاره‌ای نفرموده باشند ، این معنی ابدأ خلل به حقیقت ما نخواهد رساند . و آن اشخاصی که میگویند چون این دستکاه از فرنگستان آمده است ، به همین دلیل باید منکر و مخرب آن شد ، به اعتقاد بنده در این تحقیق خود سهو بزرگ دارند :

اولاً از کجا در فرنگستان ابداع شده باشد . در صورتی که این مطلب واقعاً از فرنگستان آمده باشد ، به هیچ وجه موجب نقض مطلب نخواهد

بود زیرا عینک را هم حکیم فرنگی اختراع کرده است و امروز در چشم مقدسین اسلام و ایران اسباب قرائت قرآن مجید شده است.
حقیقت بزرگ رانه در خاک نمسه میکارند و نه در کارخانه انگلیس مییافتند .

آفتاب معرفت، اقلیم بخصوص ندارد. شعاع حقیقت از هر گوشه‌ای که برون کند اصل و منشاء آن یکی خواهد بود .

اگر ما فی الجمله بصیرتی داشته باشیم ، خواهیم دید که حقیقت این اسرار نه مال فرنگی است و نه مال هندی و نه زمان معین داشته و نه مکان بخصوص؛ و این يك حقیقت است که از اول خلقت عالم تا به حال عالم طبیعت را از انوار خود مملو دارد. و اگر از ما کسی ندیده است ، از عدم بصیرت بوده نه فقدان حقیقت :

ریده‌ات خود قابل دیدار نیست

ورنه جایی نیست کاین انوار نیست

لیکن من از این ایرادات و غفلت جهال چندان تعجب ندارم .
حیرت من از این است که بعضی اشخاص دیگر که خود را از کمترین قوم میدانند وقتی که از تحقیق این اسرار عاجز میمانند ، عجز خود را مبدل به تغییر مینمایند و با کمال اطمینان حکم میکنند که این سر ، کفر محض است ؛ به علت اینکه هر چه میپرسیم به ما نمی‌گویند . انصافاً به جهت رد مطلب ، بهتر از این نمیتوان دلیل اقامه کرد .

من تا بحال هیچ نفهمیده بودم که اخفای مطلب جزو کفر بوده است

و در دنیا هزار صنعت و علم هست که تعلیم آن مشروط به کتمان است .

شنیده بودم جمیع انبیا و حکما ، حتی معلمین و استادان فنون ،

بعضی از رموز علوم خود را نمی‌آموختند مگر بشرط کتمان؛ و خیال میکردم که اگر علمی داشته باشیم مختار خواهیم بود که علم خود را پنهان بکنیم و یا بنا به یک مصاحبتی در نزد دیگران و دپعه بگذاریم.

حالا، از قراری که حضرات کمترین میگویند، این اعتقاد من کفر محض است؛ و من تعجب دارم که صاحب این اسرار به چه زودی و بد چه خوبی خود را از آرایش این نوع کفر بکلی مبری ساخت؛ زیرا که می بینیم سر خود را به چندین هزار نفر برود داده است. هر گاه سر خود را منحصر به فرقه مخصوص میساخت، باز از آرایش کفر بکلی مستخلص نمیشد، ولیکن از حسن اتفاق هیچ صنفی نیست که معقولین آنها را خواه سید، خواه عالم، خواه امیر، خواه تاجر، محرم اسرار خود نساخته باشد؛ و الآن هم میگوید سر خود را از هیچ کس پنهان نخواهم کرد، هر کس میخواهد بد شرایط آن عمل نموده بیاید، ببیند.

از اطراف می شنوم که محققین ما فریاد میزنند که اگر صاحب این اسرار راست میگوید، پس چرا جوان است؟

پس چرا ریش ندارد؟

پس چرا در لباس علم نیست؟

پس چرا اسمش معنی ندارد؟

سرکار آقا! از خود شما می پرسم: در مقابل این نوع ایرادها چه می توان گفت؟

ساحب این اسرار کی گفته است که بیاید شخص مرا سیر بکنید. ما با ظاهرا و چه کار داریم. فرض می کنیم یک چرخه است در هندوستان ساخته اند و آورده اند این جا حرف میزند. چیزی که بر ما لازم است این است که

حقیقت مطلب او برسیم .

ما ، به چه دلیل چرخ را ندیده قبل از تحقیق مطلب ، ظاهر چرخ را
دلیل بطلان معنی قرار بدهیم .

ما به هیچ وجه حق نداریم تا این درجه خود را به نادانی معرفی
بنماییم .

تلگراف را از فرنگستان همین شخص محقر که ریش هم ندارد آورده
است ؛ حالا اگر شخص او هزار عیب هم داشته باشد ، از فواید تلگراف
چه کم خواهد شد .

باری ، معنی حقیقت نه در دفتر حرکات است و نه در آرایش لباس
ونه در زبان و نه در اغلاق کلام ؛ و اگر صاحب چنان بصیرتی باشیم که بتوانیم
حقیقت را در هر لباس و در هر زبان بشناسیم ، خواهیم دید که هیچ صورت
و هیچ لباس منافی حقیقت نیست و در هیچ مقام نباید از روی ظاهر حکم
نمود .

شکی ندارم که اگر جناب عالی ، دقایق این مقامات را درك نمایید
و در اقوال مدعیان فی الجمله تأملی بفرمایید ، غریق حیرت و برحالت
صاحب این مقامات ، مملو از ترحم خواهید بود .

چه بحث‌ها و چه ایرادها دارند که من از اظهار آن‌ها ، خجل و
عاجز مانده‌ام .

مثلاً مؤسس این دستگاه را مورد طعن و لعن می‌سازند که چرا دونفر
فاضل که سابقاً تشنه خون همدیگر بودند ، حال نسبت به یکدیگر ،
به محبت رفتار میکنند ؛ فلان واعظ هزار سال جمعی از معقولین را لعن
میکرد ، از وقتی که محرم این اسرار شد ، دیگر از کسی بدنمیکوید ، پس

معلوم شد که صاحب این اسرار کافر است و مردم را بی دین میکند !
 از همه غریب تر این است که میگویند فلان شخص مقامات شما را
 سیر کرده ، باز معصیت میکند .
 ای آقای محترم ... ما کی ادعا کردیم که سیر ما ، اسباب معصومیت
 است .

پس باید صاحبان حمام را تکفیر کرد : وضع حمام به جهت پاکی
 و طهارت است و ما روزی هزار نفر را می بینیم که پس از غسل ، باز مرتکب
 معصیت میشوند .

سیر این مقامات اسباب تکمیل انسانی است و لکن هر کس به اندازه
 استعداد خود بهره میبرد و بعضی خوب می شوند ؛ بعضی بهتر میشوند ؛ بعضی
 زندگی تازه حاصل مینمایند . اگر هم فرضاً کسی هیچ ترقی نکند ، قطعاً
 تنزل نخواهد کرد .

وانگهی ، معایب اصحاب سیر چه ربطی به اصل سیر خواهد
 داشت .

یقین در دنیا بزرگ تر از اسلام حقیقتی نیست و بلاشک از تأثیر نفس
 و برکت وجود جناب ختمی مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بالاتر هر بی نبوده است . با وصف
 این همان اشخاص که شب و روز در خدمت آن حضرت بودند ما آنها را اخس
 اشقیاء میدانیم .

پس معلوم میشود که نقص استعداد متعلم ، موجب انکار معلم
 نخواهد بود .

حضرات محققین ، بعد از آن که از این ایرادات بی معنی خسته
 میشوند ، بجهت تسلی خود با مناعت تمام میگویند : بلی ، زیاد اصرار

کردند که ما را ببرند آدم بکنند ، ولیکن ما نرفتیم زیرا که دین آدم را
میرند .

به جهت آسایش خاطر ایشان عرض میکنم که در این باب بکلی
آسوده باشند . هیچکس در خیال آوردن ایشان نبوده است ، به همین دلیل
که ایشان ندیده می فهمند و نرفته میدانند ؛ و چیزی که محقق است این است
که چندین هزار نفر ارباب ذوق و کمال بانهایت اصرار ، طالب این سیر
شدند و به چندین جهات از برای ایشان میسر نشد .

اشخاصی که به جهت دین خود نرفته اند ، کار بسیار بجایی کرده اند
که نزدیک این سیر نرفته اند ، به علت این که دینی که بتوان در نیم ساعت
ضایع کرد ، آن دین نیست و تا کسی دین محکم نداشته باشد ، در این سیر راه
نمی یابد .

واقعاً ملاحظه بفرمایید ، اختلاف عقول انسانی تا به چه پایه است که
هزار نفر عالم و متدین و ارباب هر نوع کمال میروند یک جایی و هیچ نمی فهمند
که دین و ایمان خود را بیاد داده اند و یک نفر هنوز نرفته و هنوز ندیده ،
فی الفور می فهمد که آن جا ، دین آدم را میگیرند ، و اگر کسی برود کافر
مطلق است .

حیف که من به هیچ کس حق مؤاخذة ندارم والا از این نوع اشخاص
چند سؤال می نمودم و می گفتم آقای دیندار از کجا فهمیدید که دین شخص
را می گیرند ؟

آن اشخاصی که رفته اند ، از دین ایشان چه کم شده است ؟

در حالت فلان امام چه نقصی می بینید ؟

عقل و دین خود را به چه شرط بر عقل و دین این همه اشخاص که آدم

شده‌اند ، ترجیح می‌دهید ؟

اگر این اشخاص از اول نفهمیده‌اند ورفته‌اند ، پس چرا بعد از رفتن اولاد و دوستان خود را از رفتن منع نکرده‌اند و از این سیر ، تهدید نموده‌اند ؟ .

مامی بینیم هر پدری که رفت بلا تأمل پسرش را فرستاد و هر ذی شعوری که بیرون آمد ، فی الفور خواست برادرش را داخل کند .
حتی جمعی را دیدم اول منتهای انکار و عداوت را نسبت به این سیر داشتند ، بعد که رفتند و دیدند ، بیش از همه کس در تقویت این دستگاه مبالغه نمودند .

از این دلایل معلوم و مبرهن است که حقیقت این مقام باید و رای آن باشد که شما تصور کرده‌اید ؛ و انگهی شما خود تصدیق دارید که این دستگاه سیر را ندیده‌اید و از آن طرف کسانی که دیده‌اند کلاً مصدق و مقوی این کار و این سیر هستند .

پس حرف شما چیست ؟

شما که علم قطعی ندارید ، یعنی ندیده‌اید و آدم نشده‌اید پس چرا حکم به مجهول مینمایید .

هر گاه می‌گویید يك آخوند نامعروف آمده است کیفیت را نقل کرده است .

اولاً از کجا که رفته باشد ؟

ثانیاً از کجا که چیزی درك کرده باشد ؟

ثالثاً از کجا حقیقتش را به شما گفته باشد ؟

رابعاً قول او از کجا بر قول هزار مسلمان دیگر ترجیح داشته باشد ؟

از يك طرف ميگويد كه اين عمل كفر است به علت اين كه مطلب را بروز نمي دهند و از طرف ديگر ميگويد ما از روي علم ميدانيم كفر است به علت آن كه مطلب را به ما بروز داده اند .

معنی وعمق اين دليل بر همه كس معلوم است .

چيزی كه به هيچ قسم بر من معلوم نمی شود اين است كه به اين نوع دلايل چقدر علم و تقدس بايد شخص داشته باشد كه با كمال آرامی فتوای قتل چند هزار نفر مسلمان را بدهد ؛ و آن هم چه نوع مسلمان : اشخاصی كه بر حسب عقل و علم و ديانت و هزار نوع فضيلت، مشهور كل ايران بل نخبه اعيان دين و دولت اسلام محسوب میشوند .

شما كه اين همه اشخاص محترم را به اين آسانی تكفير ميكنيد ،

اولاً بفرماييد تقصير ايشان چه بوده است؟

چه جرم و گناهی از ايشان سرزده است ؟

كدام حلال را حرام کرده اند و کدام حرام را حلال ساخته اند؟

از اصول شريعت چيزی را منكر شده اند؟ نه خير !

حرفی كه خلاف شرع انور باشد از ذهن ايشان بيرون آمده است ؟

نه خير !

بدگفتداند ؟ نه خير !

به كسی بد کرده اند ؟ نه خير !

آخر چه گناهی کرده اند كه به اين اطمینان خاطر از كسی فتوای قتل

ايشان را ميدهيد ؟

بلی ، گناه و كفر بزرگی كه از ايشان ظاهر شده اين است كه نفاق و

عداوت های سابقه خود را فراموش کرده اند و حالا ميخواهند نسبت به همديگر

از روی محبت و اتحاد رفتار نمایند .

ای مسلمان متدین، با این ایراد خودت خوب تأمل بفرمایید و ببینید کفر و ارتداد ما بیشتر است یا کفر اشخاصی که اتحاد مسلمانان را منافی اسلام میدانند و رفع نفاق را اسباب تکفیر مسلمانان میسازند .

بلی ، هرگاه مسلمانان ما با کفار اتفاق میکردند ، دور نبود که ایراد شما بجا باشد ولی دوهزار نفر مسلمان متدین شاهد هستند که این عمل ما با کفر خارجه هیچ ربطی ندارد و اگر اتحاد هست میان خود مسلمانان است .

ظهور کل انبیاء و وضع جمیع ادیان به جهت تمهید مواسات و الفت عباد بوده است .

بخصوص بنیان اسلام بر مسالمت و اتحاد است . جمیع حرکات و اقوال جناب پیغمبر ﷺ ، مقوی این حقیقت است . و آن کارهای بزرگ که در صدر اسلام به ظهور رسیده ، کلاً از یمن مواسات و اتحاد مسلمین بوده است .

با وجود این حال، اشخاصی که خود را رئیس اسلام میدانند، چگونه اتحاد و مسالمت مسلمانان را مستوجب قهر و غضب دولت میسازند .

معایب خرابی های نفاق ما ، عالم را گرفته است و هیچ روزی نیست که بر مصائب نفاق ما گریه نکنیم .

با وصف این به محض این که در میان مسلمانان بوی اتفاق میشنویم، فی الفور کمر قتل این ملاعین را بهمیان می بندیم و میاقتیم به در خانه حکام جور که ای وای ، این ها کافر شده اند . چرا ؟ بدلیل این که با هم متفق شده اند؛ و ما از روی آن عقل کامل که خدا بما داده است و به هیچ کس نداده

است میدانیم که اتفاق مردم بایکدیگر کاربردی است .
 بلی، شما درست فهمیده‌اید ولی نکته‌ای را درست ملتفت نشده‌اید
 که از اتفاق عامه ممکن نیست که بجز خیر و مصلحت چیزی دیگر برای
 عامه بروز بکند .

آن اتفاق که شما شنیده‌اید بد است، آن اتفاقی است که در میان اشرار
 و یاد در میان گروه مخصوص بد جهت قصد مذموم حاصل بشود .

هرگاه دزدهای این شهر باهم اتفاق بکنند ، البته از برای ما حسنی
 نخواهد داشت ولی وقتی ببینیم در میان يك طایفه عموم عقلا و ارباب کمال
 و علمای دین و امرای دولت و معارف هر صنف و صاحب اختیار هر گروه باهم
 متفق میشوند ، در صورتی که اشرار کل طایفه را شريك خود بسازند، باز
 باید قسم خورد که مقصود اتحاد ایشان نیست و نخواهد بود ، مگر
 خیر عامه .

در دنیا هرگز اتفاق نیفتاده است که دو نفر آدم معقول شريك خیال
 فاسد بشوند .

اگر مدعیان ما فی الجمله شعور و انصاف داشتند بی آن که ما بگوئیم
 خود درك مینمودند که این همه اشخاص معروف قطعاً از برای قصد بد جمع
 نشده‌اند؛ و یقین يك مصلحت کلتی و يك خیر عامه در این مطلب دیده‌اند که
 با وصف سرزنش و صدمه خارجه باز به این شدت مقید و مقوی این دستگاہ
 شده‌اند .

حیف که از حقیقت این مجمع نمی توانم رمزی بیان نمایم والا اشخاصی
 که منکر این حقیقت شده‌اند ، اعتراف مینمودند که بواسطه جهل انکار
 خود هم خائن دین و هم خائن دولت و هم خائن شخص خود بوده‌اند .

در میان مدعیان مایک گروهی هست که خیال میکنند خدا ایشان را از یک سرشت مخصوص آفریده است. چون لباس و اوضاع خود را رنگین تر از اوضاع دیگران می بینند ، چنان تصور احمقانه میفرمایند که در صفات معنوی هم بر سایرین امتیاز دارند .

این حضرات خودپسند که جمیع نعمتهای دنیا را حق خود میدانند، توقع داشتند که سیر مانیز مخصوص ایشان باشد .

چون بواسطه همین خودپسندی و حالت خودپرستی از سیر این مقامات محروم و مردود واقع شده اند، حالا برای رفع منقصت خود همه جامیگویند: خیر، این سیر قابل اعتنای مانیست، به علت این که فلان کس که نه صاحب منصب است ، و نه پدر او اسمی دارد، سیر این دستگام را دیده است .

به همین دلیل های بی معنی است که عقل من در رد ایراد به جایی نمی رسد، اما این قدر میدانم که این دلیل حضرات اگر صحیح باشد ما باید از نزدیکی مساجد هیچ عبور نکنیم زیرا که هیچ فاسق و هیچ نانهجیبی نیست که مسجد نرفته باشد .

مادر فارسی شریف تر از شاهنامه کتابی نداریم ، هر دهاتی بلکه هر دزدی از اشعار آن را حفظ دارد ، پس دیگر نجبا و معقولین ما نباید هرگز این کتاب را باز نمایند.

لیکن از حسن اتفاقات، این فقره نیز واضح است که عیب هیچ طلبه شرف هیچ علمی را زایل نکرده است.

گذشته از این ملاحظات، شما بفرمایید که این حضرات صاحب شان در معنی چه امتیازی بر نوکرهای خود دارند ؟

آسمان کی شرط کرده است که اسب عربی و لباس ترمه در هر مقام

اسباب تفوق باشد .

بلی ، هرگاه معنی انسانیت موقوف به القاب و بسته به اوضاع ظاهری بود، ایراد حضرات بسیار صحیح میشد.

اما چه کنم که اولیای این مقامات نه حمایل سرخ و نه حمایل سبز و نه حمایل زرد و نه رشمه طلا و نه نوکر زیاد و نه هیچ يك از این اسباب را که ما مایه و دلیل عقل و قابلیت میدانیم، سند استحقاق قرار نداده اند، سهل است بلکه معنی انسانیت و استعداد حقیقی را اغلب در لباس فقر و پریشانی و ذلت سراغ داده اند .

فخر دستگاه مادر حسن این نکته است که عقل و جوهر انسانی را در هر لباس که مخفی باشد به جلوه ظهور میرساند . و هر نقص که به ظواهر جلال آراسته باشد فی الفور مکشوف و اسباب عبرت میسازد.

چنانچه از آن اشخاص که بر حسب اوضاع ظاهری از معقولین صاحب شأن محسوب میشدند در سیر این مقامات نقص قابلیت خود را بنوعی ظاهر دیدند که در کمال خفت و اضطراب فرار نمودند .

جمعی دیگر که بواسطه عدم اعتباریات متداوله محل اعتنای هیچ کس نبودند، صفای باطن و جوهر ذاتی ایشان بقسمی جلوه نمود که موجب حیرت و محل ارادت جمعی واقع شدند .

باوصف این تفاسیل، تصور نفرمایید که هر نوع اشخاص در این مجمع راه یافته باشند . راست است که جمعی کثیر این اسرار را سیر کرده اند ولیکن نه چنین است که کل ایشان صاحب مقام واحد باشند .

سیر فلان حکیم و تماشای فلان جوان البته یکسان نبوده است. فواید

وعظمت این مقامات بخصوص در حکمت يك ترتيبی است که عقل در تصور آن حیران است .

در ظاهر چنان مینماید که هر نوع اشخاص وارد این مجمع میشوند. ولیکن در حقیقت ورود ایشان به جهت تشخیص مراتب استعداد ایشان است چنانکه بعد به اقتضای استحقاق معنوی ، هر کس يك مقام مخصوص پیدا میکند .

بواسطه این ترتیب حیرت انگیز ، اصحاب معرفت و ارباب کمال منتخب میشوند و به تدریج به مقامات عالیہ میرسند، بی آنکه اصحاب پایین ملتفت بشوند ، بی آنکه در صورت وحدت مجمع خلل بیاید .

حالا باوصف چنین ترتیب ورود فلان جوان به مجمع ما از معانی درجات عالیہ چه کم خواهد کرد .

باری، من به اغراض ارباب حسد و یا غفلت انبای زمان کاری ندارم. کار من با علم و عقل جناب عالی است و حال از انصاف شما يك سؤال مینمایم : هر گاه در دنیا شخصی پیدا شود که بدون هیچ ادعا و بدون هیچ خلاف شرع و بدون هیچ تصرف در امر مذهب، نفاق را در میان مسلمانان مبدل به اتفاق بسازد ، و بر غیرت دین و دولت بیفزاید ، کبر و نخوت بزرگان را کم کند و عجز ضعفا را اسباب تسلی بشود، بيك اشاره منازعات چندین ساله را دفع نماید و در يك مجلس واحد ، کین و عداوت را مبدل به صفا و اتحاد نماید و جمعی را از آلائش معاصی مصفا بدارد و بدان را خوب و خوبان را خوبتر و عموم قلوب را مایل بعدل بسازد و بواسطه اتحاد بزرگان و عقلای قوم اسباب قوام دین و دولت را فراهم بیاورد ؛ آیا چنین شخص موافق مذهبی که دارید مستوجب چه نوع عقوبت خواهد بود؟

هر گاه کسی وقوع این نوع تصرفات را منکر بشود، تمام این شهر را شاهد میاوریم که تأثیر سیر مایش از این ها بوده است.

چنانچه جمعی از اثر و نتایج این تصرفات بخوبی متعجب ماندند که ظهور این تأثیرات را حمل به سحر نمودند؛ و ما در این شهر گروهی را دیدیم که از يك طرف ما را تقبیح مینمودند که عمل شمایی معنی است و بی حاصل است و از طرف دیگر ما را تکفیر میکردند که عمل شما چرا باید آنقدر تأثیرات داشته باشد که عداوت های چندین ساله را در نیم ساعت مبدل به کمال اتحاد نماید .

خلاصه ، معمولات جهل و ایرادات ارباب غرض را بیش از این شرح نمیدهم و به جهت ختم عرایض خود قسم میخورم که به ذات پروردگار عالم قسم و به دینی که میپرستم و به حق جناب خاتم انبیاء و به حق ائمه اطهار و بحق کل انبیای عالم که مقصود اسرار ما به قدر ذره ای منافات با شریعت اسلام ندارد ، بلکه آنچه گفته ایم و آن چه کرده ایم ، کلاً به جهت تقویت و مزید رونق اسلام بوده است؛ و نیز قسم میخورم به جهت اثبات قول خود و پانصد نفر مسلمان عادل را شاهد میاوریم که در این مجمع اسرار بجز معقولیت و بجز دینداری و بجز دولت خواهی و بجز صلاح حال مسلمانان هیچ خیالی نبوده و نخواهد بود :

پس از همه عرایض ، يك نکته هم عرض میکنم که اگر سهل بشمارید سهو خواهد بود .

مسلماناً و محققاً از این سر خدمت شما آنچه عرض کرده اند یا دروغ است و یا نفهمیده گفتند .

این قدر بدانید که در این مطلب يك معنی هست که هر وجودی قابل

فهم آن نیست، به حق خدا اگر رمزی از حقیقت این مطلب به سمع شما برسد به حکم دین وهم به حکم عقل، آن چه دارید صرف پیشرفت این مجمع خواهید کرد؛ و خیر دنیا و آخرت را در این کار خواهید دید؛ و تاءمردارید تأسف خواهید خورد که چرا تا بحال غفلت کرده اید و چنین مطلب بزرگی را از روی جهل تحقیق فرموده اید .

مسلماً قابل تأمل و التفات شما هست. شما در رد این نکته چندان تعجیل

نفرمایید.

بطون مسئله را اندکی بشکافید. آنوقت ببینید در تقدیرات حکیم علی الاطلاق چه رمزهای نکتنی بوده است.

من آن چه باید بگویم گفتم . حالا وقت تحقیق شما است.



جزوه راپورت شخصی که دو درجه از

فراموشخانه را طی کرده است

این کتابچه جزو کتاب‌های بیوتات سلطنتی
به کتابخانه ملی برده شده است و در
آنجا نگهداری میشود .

نام نویسنده آن دانسته نیست . تاریخ
نوشتن آن بایستی زمانی پس از ربیع الاول
۱۲۷۸ ق که تاریخ چاپ و پخش «اعلان
نامه دولتی» است ، باشد.

این گزارش برای آگاهی دربار نوشته
شده بوده و در آن مردی باخامه‌ای خام
و شیوه‌ای آخوندانه، از «فراموشخانه»
و پیروان آن بدگفته و خرده‌گیری‌ها
کرده است . خود نویسنده نیز چنانکه
نوشته ، دو درجه از « فراموشخانه »
را دیده بوده است .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سیاس بی قیاس معبود بحق و مالک الملک مطلق را سزااست که انتظام
دول و ملل را به اقتضای نظم و نسق حکمت بالغه زینت داده و جناب ختمی
مآب صلواة الله علیه را جهت اتمام حجت و تبلیغ رسالت بر عموم (۱)
فرستاده .

اما برار باب بصیرت و دانش مخفی نماند که خداوند جل شأنه نظم
ظاهر و باطن جمیع موجودات را بدقدر ضرورت مقدر فرموده و کفایت احتیاج
هر مصنوعی را به طور اکمل مرتب داشته؛ پیروی احکام الهی که لازمه تدبیر
است این شیعه اثناعشری را کافی است، که هیچ احتیاج به قواعد و ملل و
آداب دیگر ندارد .

آداب تعیش و زندگی و نزدیکی به حقیقت و تحصیل ماحصل هر دو
نشأة را در کلام مجید مختوم فرموده و احادیث و اخبار که جامع فواید کلید
باشد به طوری که مافوق آن متصور نباشد، در کتب عدیده و از روای معتبره
در میان مسلمانان شایع گردانیده .

پس در این صورت پیروی به قواعد و قوانین الهی نکردن، به عقاید دیگران تأسی نمودن، کفر محض، و محض کفر است.

من تشبه بقوم فهو منهم. اگر این دین مبین بر حق و خوارج را کافر و مردود می‌دانیم پس چرا اقوال و افعال آن‌ها را پیشنهاد خود می‌کنیم و اسم آن را حقیقت می‌گذاریم.

صاحب شریعت و ملت مسلمانی که آداب لباس پوشیدن و حمام رفتن و ریش شانه کردن و خوابیدن و برخاستن (۱) و معاشرت نمودن و به مستراح رفتن را بطوری بیان فرموده که چیزی از آداب زندگی را فرو گذاشت نفرموده چرا وضع فراموشخانه را از خاطر محو می‌فرمود. اگر حاصل این کار محبت و اخوت است که جناب مستطاب ختمی مآب می‌فرماید که: « المؤمنون اخوه » و تحریر و ترغیب در تألیف بین قلوب فرموده‌اند و كذلك جناب مولای متقیان در اول دیوان مبارك خود می‌فرماید: الناس من جهة التمثال اكفاء. ابوهام آدم (۲) والام حواء.

اگر جماعت و جمعیت را می‌گویند که امر به نماز جماعت فرموده‌اند. اگر مساوات را می‌گویند خمس و زکوة و بذل مال در راه خدا چقدر تمجید و تأکید فرموده‌اند.

اگر عدم ظلم و تعدی را اسم اختیار گذاشته‌اند حدودات شرعی و تهدیدات اخروی را باید کافی بدانیم و عمل کنیم.

اگر مقصود بعضی مردم بیکار مفسده جوی که خبائث باطن آن‌ها را فرو گرفتند و می‌خواهند منشأ بعضی اعمال شنیعه باشند و مرتکب ملامی و

۱: اصل برخواستن.

۲: اصل: + و. و این منسوب به علی بن ابیطالب (ع) است.

مناهی خداوندی شوند و طالب بعضی مراتب هستند که لیاقت آن را ندارند و خداوند را قادر به ادای مراتب و عزت دنیا نمی‌دانند باهمدیگر در این حال متفق گشته‌دین و مذهب و قواعد ملت خود را گذاشته کسب بعضی اصطلاحات بی‌معنی کرده‌اند مقصود آنها از جماعت و جمعیت همراهی نمودن در معاصی است .

مثلاً شخص ملائی که در دین داری تکلیف خود را امر بمعروف نمودن و نهی از منکر کردن می‌داند او را آورده چشمش را بسته به طوری که در آخر تفصیل داده خواهد شد بعضی نامربوط به او گفته از این سوراخ به آن سوراخ برده و چند سنگی برداشته بدر و دیوار زده او را به این طور به قول خود به مقام امتحان آورده ساعت دیگر درپیش او شرب نموده بازن اجنبی زنا کرده ؛ این را جماعت اسم گذارده‌اند .

معنی اختیار این است . که چرا ما باید در تحت حکم دیگری باشیم و خود به شخصه هر کاری بخواهیم نتوانیم کرد و این چیزی است محال و منافی اساس خداوندی ، اگر هر فردی از افراد را خداوند سلطنت بدهد و مختار نماید امور دنیا مهمل (۱) و معطل خواهد ماند اگر بنای نظم بر این نبود از اول خلقت رأست و سلطنت مقرر نمی‌آمد و اگر امتیازات برداشته و مرتفع می‌شد و همه مساوی بودند هیچ کاری در دنیا پیشرفت نمی‌کرد و هیچ فردی اطاعت فرد دیگر را نمی‌نمود .

می‌گویند که اگر این کار بد بود و منافی شریعت بود چرا علمای شهر که به قدس و تقوی معروف هستند تمکین این کار را می‌کردند ؛ و از این فقره ، مردم خیلی دور افتاده‌اند و جهت این کار را نفهمیده‌اند .

باهرسنختی و صنفی از مردم به يك زبان برآمده به دام می کشند .
مثلاً به ملامی گویند که شما همین که واصل این کار شدید مرجعیت
شما زیاد می شود و پنج هزار یا ده هزار خلق که داخل این کار هستند از مرده
خواهند شد.

دکان شما رونق خواهد گرفت . احکام شما قبول عامه پیدا خواهد
کرد . اگر چه غیر ما نزل الله باشد ، صف جماعت زیاد خواهد شد . ترفع
بیشتر خواهد شد .

این است که مردم عوام محض تقلید که جناب آقا رفته است و دیده
است اگر بد بود چرامی رفت ، ولی نمی دانند که همین رفتن آقا کار را به این
جاها می کشاند ، خود را به مخاطرات بی معنی انداخته فراموشخانه ای
می شوند .

با فلان وزیر و پیشکار و صاحب درجه و منصب می گویند که شما
احتیاج به رفعت جاه بیش از این ندارید ولی حفظ این مرتبه ای که دارید
لازمست که فلان معاند بر شما استیلا نیابد و همیشه در این درجه و پایه ای که
نایل هستید باقی باشید و اگر سلطان عصر بخواهد در مدارج شما تغییر و
تبدیلی دهد نتواند .

به فلان شخص کاسب می گوید که شما شغلتان کسب است چه علت
دارد که ده هزار خلق ما محتاج خود را از شما خریده و این منافع کلی از
برای شما حاصل شود و در مقام ضرورت شما هم به خیال ما همراهی نمائید.
و هم چنین به مردم بیکار می گویند که چرا مثل شما مردم که جوهر قابلیت
و استعداد هستید همچو بیکار باشید ؟

وضع ایران و دولت ایران افراط و تفریط است چرا باید یکی صد هزار تومان ببرد و شماها نبرید ؟

پس باید تغییر وضع داد و آن بسته به این قاعده است .
این مردم را که این طور جمع نمودند آن وقت بعضی را به وعده در جمهور خیالی صاحب درجه و پایه می نمایند و از خواص قرار می دهند و می گویند که بهتر از همه چیزها این است که ما آزاد باشیم و در تحت قاعده متداوله نباشیم؛ خود قراری در میان خود بگذاریم و اسممان را فراموشخانه بکنیم. و آن خیالات تفصیلی دارد که ذکر آن را مناسب نمی داند و قدرت نوشتن ندارد .

آن وقت صد هزار قسم می دهند که شما مقوی این کار باشید و افشای مطلب نکنید مثل این است که شخص کافری آدم را قسم بدهد که ترا به فلان و فلان قسم می دهم که بیا و کافر بشو یا شخص آدم را قسم بدهد که خودت را از بام مرتفع بینداز یا بایست من این حربۀ خود را بکار ببرم .

نمی دانم صاحب شریعت نیز همچو قسم ها را جزء تدبیر و دینداری فرموده است یا خیر؟

در فرنگستان که مبنای این کار از آن هاست و به قول اهالی ، این فراموشخانه که می گویند دو هزار سال است پاینده است، هرگز کاری نکرده اند که بوی شرارت از آن ها بیاید .

منتها کاری است در تهذیب اخلاق و انسانیت و معقولیت و امتحان غیرت؛ نه مقصود این است که اگر من فلان شرارت بکنم و آدم بکشم و مال مردم را بدزدم جمعی حمایت خواهند کرد و من را از مخاطرات رهایی خواهند داد .

اعلیٰ حضرت شاهنشاه کل ممالک ایران، کمال اغماض را فرموده‌اند
با از خیالات نامتناسب این مردم مفصلاً اطلاع ندارند .

نویسنده این فقرات که از اهل این کار است و به قبح نتایج این کار
بر خورده و جمعی را نیز متنبه نموده تبری می‌جوید و استغفار می‌نماید و
هیچ مضایقه ندارد که خود را ظاهر سازد و بر حقانیت و صدق قول خود
دلایل واضح و براهین کافیہ اقامه نماید تا بیچاره مردم بدبخت که گرفتار
این گونه مزخرفات شده و خود را گرفتار مخاطرات نموده از شریعت و حقیقت
دور افتاده‌اند، پیروی نکنند و رجعت به عقاید حقّه خود نمایند .

این کار از دو حال خارج نیست: یا منافی شرع است که خدا و پیغمبر
خدا لعن کرده اند کسی را که در دین و عقاید شرعیہ بدعت بگذارد؛ و یا منافی
عرف، آن نیز بر سلطان عصر لازم می‌شود که این بدعت را مرتفع فرماید. اگر
بجز این دو فقره راه دیگر هست آن چیز است وجدانی، باید به مقام تحقیق
بر آیند و اثبات حقیقت این معنی را کنند .

بیچاره مردم که می‌خواهند به سهولت بدون زحمت که محال است
این نعمت دردنیا از برای کسی ممکن شود گذران نمایند - به حرف‌های
بی‌معنی از راه راست خارج گشته دست از کار و کسب خود برداشته‌اند به
امید بعضی حرف‌های دروغ بی‌اصل که خزینۀ در فراموشخانه از نفری
دوازده تومان پرمی‌شود که به فقرای این کار داده خواهد شد مجاناً؛ و به اشخاصی
که می‌توانند ادای دین خود را بکنند بدون گرو و رهن هر قدر محتاج
شوند داده خواهد شد، در این صورت احدی روی معطلی را ندیده بی‌نیاز
خواهند بود .

مردم خام‌طمع پریشان این اقوال دروغ راعین واقع دانسته می-

گویند چه بهتر از این که هرگز معطل نباشیم و این وجه مبلغ خطیری خواهد شد.

ده هزار نفر نفری دوازده تومان بدهند چه قدر خواهد شد. علاوه بر این هر نفری بخواهند در ماه صد دینار از يك نفر دستگیری نمایند رفع احتیاج آن شخص خواهد شد.

از این مقوله حرف‌ها که محض فریب عوام زده مردم را تطمیع می‌نمایند دست کدام فقیر بیچاره را گرفته‌اند؟ قرض کدام مدیون را داده‌اند؟ پس معلوم می‌شود وضع این کار از برای آسودگی مردم نیست بلکه اسباب زحمت و مخاطره انداختن است.

فلان شخص صاحب‌کرو راست به من و توجه؟

بیچاره این خصوصیت و آشنایی بی‌معنی به همه قسم از شخص انسان ممکن است.

محض این که فلان شخص بدمن سلام کرد نباید معتقد يك قانون احداثی بشوم.

این مردم در حق خود ظلم کردند. نخواست بیشتر از این بنویسد و از درجات بی‌معنی دیگر هم حکایت کند.

آدم عاقل از این درجه به درجات دیگر پی خواهد برد.

اگر اعلی حضرت شاهنشاه کل ممالک ایران خلد الله ملکه مقرر فرمایند و اطمینان مرحمت فرمایند که این چند نفر خود را ظاهر سازند و کما هو حقه عرض نمایند معلوم خواهد شد حاصل این کار بی‌معنی؛ و از عقلا و مردمان باتجربه معمر خیلی قبیح است که به این تفصیل چشم خود را بسته

خود را واگذار نمایند به جهال که از این جا به آن جا بکشند. و این که مشهور است اهالی این کار ابراز مطلب نمی کنند از بابت خجالت اعمال شیعه است که فلان وزیر یا فلان مرد ملا را بیاورند و بطوری که ذکر خواهد شد اسباب بازیچه نمایند. جای کمال تأسف و تأثر است که مردمان معقول بخواهند اغماض این فقرات نمایند و ملتفت قبح این عملا نشوند.

قبل از ملاحظه چندان بحثی وارد نمی آید چیزی است که سالهاست شهرت کرده انسان به خیال فهمیدن رغبت می نماید. اما بعد از ملاحظه هیچ مقتضی نیست که انسان معقول با بعضی جهال که بنای آنها به زرگی است موافقت نمایند چون بنای کاتب به اسم بردن نیست ولی همسری و اخوت به قول خودشان با بعضی اشخاص که متصف به صفات مستهجنه هستند نمودن، فوق الغایه جای تعجب است محض استحضار خواص و عوام تفصیل این تاریخچه را ذکر مینماید و ازین قرار است :

دراول مرحله، مقدمات از برای این کار چیده که حاصل زندگی را اهل ایران تا بحال ندانسته اند که از برای چه خلقت شده اند و فایده این هستی چه چیز است. حکمای پیش، از غور و تعمق بسیار این کار را فکر کرده اند و حاصل زندگی این کار است.

اما شخص سامع که فلان ملا است یا مجتهد است هیچ التفات به کلام الهی نمی نماید که فرموده است :

وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون .

و تمجید و تعریف می نماید که فی الواقع همین است که می فرماید .
عجب کار بزرگی است .

خلاصه قواعدی به قول خود در وصول به آن مراتب قرار داده اند .

اولا باید شخص طالب خود را مستعد فنا بکند و وصایای خود را بر حسب وصیت نامچه بنویسد که اگر در این راه تلف (۱) شود بر عهده هیچ کس نباشد و این را چرا می کنند محض این که آن شخص چنین تصور نماید که این کار کار با معنی بزرگی است و خیلی باعظم متصور شود .

در این ضمن تهدیدات مینمایند که ازین عزیمت برگرد مبادا طاقت ملاحظه این عالم را نداشته باشی . آن بیچاره چنین تصور مینماید که ازین عالم به عالم دیگر خواهد رفت .

این منع باعث رغبت اومی شود که فرموده اند « الانسان حریص علی مامنع » .

بعد پارچه پوستی آورده چشم های آن شخص را بسته در این بین باز می گویند که خود را به مخاطرات مینداز . خیال را منصرف نموده برگرد . آن شخص اگر آدم حریص در این کار است رجعت نخواهد کرد و الا از آن جا بر خواهد گشت ، مثل این که جمعی برگشتند .

بعد چشم او را که بستند در میان محوطه آن خانه دست او را گرفته چند دور دور آن حیاط گردانیده اگر سوراخ و پله باشد ازین سوراخ به آن سوراخ برده و ازین پله بالا برده از پله دیگر فرود آورده که آن شخص چنین تصور می کند او را به آسمان یا زمین برده اند .

بعد نردبانی تعبیه نموده که اسم آن را فلک تحقیق گذارده اند . در وسط نردبان پایه ای تعبیه کرده اند که آن شخص را بالای آن میبرند همین که به وسط نردبان رسید پایه نردبان بلند خواهد شد و سر نردبان میل به نشیب می نماید .

آن بیچاره چنین تصور می کند که او را به فلک تحقیق برده اند و به

مقام قاب قوسین او ادنی رسیده از آن جا اورا آورده داخل اوطاقی می نمایند. قبل از ورود شخصی در آن اوطاق را میزند؛ شخص دیگر از میان اوطاق به آواز درشت خشن سؤال می نماید که کیست این شخص و بچه کار آمده است .

همان شخص باز جواب می دهد که یکنفر آدم صحرائی میخواهد به مدینه علم داخل شود .

می گوید : اورا به فلك تحقیق بیاورید .

بعد اورا داخل اوطاق مزبور نموده ؛ چند تخته پاره گذارده اند. از روی تخته ها اورا برده بر صندلی می نشاندند .

آن شخص با وجود جمعیت و ازدحام (۱) چون چشم بسته و ندیده است کسی را ، چنین تصور می کند که خود تنهاست و این سؤال و جواب کننده چون تغییر آواز می دهد شخص چشم بسته نمی شناسد و حالت تعجب از برای آن بیچاره حاصل می شود که این جا کجاست و صاحب آواز کیست .

در آن جا نیز تهدیدات می کند و مخاطرات می نماید که این راه، راهی است پرخطر دور نیست که باعث اتلاف و هلاکت تو باشد ولی با امید این که شما مردمان سخت با غیرت هستید احتمال می رود که بدون مخاطره و آسیب بگذرد و این مراحل را طی نمایید . اگر چه من در این عالم باشم آشنایی ندارم و آشنایی من در عالم دیگر است اگر خوف و ترس دارم من می توانم از این جا هم شمارا برگردانم و این راه زحمات و سختی ها دارد . دور نیست که به چاه بیفتید یا به آتش بسوزید من تکلیف خود را در

امتحان شما می‌دانم و باید یکی از این فقرات را قبول نماید حالا کدام یک را قبول میکنید طبعاً آنچه بر خود خالی می‌کنید یا به چاه خود را می‌اندازید یا به آتش می‌روید .

چراغی تعبیه نموده اند که در وقت سوختن صدا می‌نماید و آن شخص چشم بسته چنین تصور می‌کند که آتشی افروخته اند و می‌خواهند او را با آتش بیندازند تا یکی از این فقرات را قبول می‌نماید .

باز می‌گوید او را بکشید به قعر زمین اگر در آن خانه سرداب و حمامی باشد او را به سرعت تمام به آن جاکشیده و در آن جانیز بعضی گفتگوها نموده باز بنای تهدید را می‌گذارد که این امتحان امتحانی است که اگر خوف بکنید حکماً تلف می‌شوید .

اگر خوف بر شما مستولی شد دست خود را بلند کنید تا من امتحان را تمام کنم. آلات و اسبابی از چوب ساخته اند و تعبیه نموده اند که بحرکت دادن، صداهای عجیب از آنها بلند می‌شود . جمعی دست گرفته و چند نفر هم سنگ ها برداشته بیک مرتبه آن چوب ها را بحرکت می‌آورند و آن سنگ ها را بدرود یوار می‌زنند معلوم است در میان سرداب و حمام با وجود این صداها که بیک مرتبه با انواع مختلف بلند میشود و آن شخص چنین تصور میکند که تنها است چه حالت از برای او دست خواهد بود .

از آن جانیز او را بیرون آورده در اوطاقی که جمعی از اهالی این کار نشسته اند وساکت و صامت (۱) هستند آن شخص را بهمان حالت چشم بستگی حاضر می‌سازند و در مقابل آن جمعیت بر روی صندلی می‌نشانند باز خیال

می‌کند که احدی در آن جانست (۱)



بعضی اوقات عدد مردم به هشتاد و نود می‌رسید که در میان حیاط و اوطاق بودند .

بعد از گفتگوی بسیار در فواید این کار و بعضی تحقیقات که ما قافلهٔ مدینهٔ علم هستیم و حالاً رو بمدینهٔ علم آورده‌ایم و آن سه چیز که در اول ذکر شد که عبارت از جماعت و اختیار و مساوات باشد ، تفصیلی بر آن قرارداد صد هزار قسم در اخفای این کار داده از منافع این فقره صحبت نموده که اگر ما نیز مثل وحوش و طیور در صحراها یکه و تنها بودیم نمی‌توانستیم تعیش نماییم چرا که آن‌ها اسباب ضروریه خود را دارند و لابد از جمعیت و جماعت است هر چه جمعیت بیشتر باشد بهتر است پس باید رابطه بخصوص در میان جماعت باشد حاصل مساوات نیز معلوم است که چه قدر مفید خواهد بود .

احتیاج بکلی از میان مرتفع و برداشته خواهد شد . مال و جان هر يك از اهالی این کار از یکدیگر باید باشد اختیار نیز لازم است که انسان مختار خود باشد . بعضی بیانات که از جمله بدیهیات است ذکر می‌نماید .

در آن مجلس معانی مزبوره را به این‌طور ذکر می‌نماید تا این که متدرجاً به مقام امتحان آورده از خیالات باطن خود با اشخاص بخصوص حاکی شود و آن تفصیل علیحده است که هیچ مداخلت باین حرف‌ها ندارد .

چشم آن شخص را باز نموده در حالی که آن اشخاص بدون این که

نگاه بطرفی نماید یا حرکت کنند بعد از چند دقیقه برخاسته (۱) با او یکان یکان مصافحه می نمایند و جزء وجود یکدیگر می شوند ، بقول خود ، و علامت شناسایی را رئیس این کار یا خلفا به آن شخص گفته آن بیچاره را رها نموده دیگری را به دام می کشند .

آن وقت جمعی بی کار که اسباب شرب و هرزگی آن ها منقصدی داشت باهمدیگر در حالت جماعت مساوات می نمایند و خود را مختار هر نوع هرزگی می دانند .

تفصیل درجه اول فراموشخانه از قرار اینست که ذکر شد . مطالعه کننده خود را بدون این زحمات از اهل فراموشخانه بداند .

دیگر فقره تعجیب (۴) است که در غیبت رئیس این کار مقرر گردیده آن چیزی است بسیاری معنی که قابل ذکر نیست وجه اجری برای مداخل کرده بودند و نفری سه تومان می گرفتند . جمعی از امارد و اجاندۀ این شهر تعجیب (۴) شده اند کاتب نمی داند تکلیف خود را که با آن ها نیز سمت اخوت دارد و باید بطور مساوات و اختیار و جماعت حرکت نماید یا خیر ؟ این مقصودات ظاهر فراموشخانه بود .

مقصود باطن بعضی از اهالی فراموشخانه را طور دیگر ملاحظه نمود که انشای آن را تقصیری بزرگ از برای خود می شمارد و جهت اطلاع عموم مردم عرض نمود .

و این فقره اخیر محل اشتباه نشود که نکته بامعنی در این کار بوده که افشای اسرار آن را مقتضی ندید . خیر ، بجز فتنه و فساد داخله مملکت

هیچ مقصود و منظوری ملحوظ نیفتاده . واضح این کار با کمال مرحمت که که عموم مردم شاهد و گواه هستند از شاهنشاه ولی نعمت کل ممالک محروسه ایران، باز به خیال خود درباره او کوتاهی شده است اظهار دلتنگی مینمود و میخواست که رتق و فتق امور در قبضه اقتدار او باشد .

در بدو امر بر مردم مشتبه نمود که بر حسب اذن و اجازه دولت بنای این کار را گذارده اند و هیچ تفاوتی با فراموشخانه فرنگستان ندارد .

چندی نگذشت که نتیجه این کار طور دیگر شد و همه فقرات آن منافی بارضای دولت به ظهور پیوست نه این که جمع مردم از خیال کلیه و مقصود جزئیة او استحضار حاصل نمودند ، بعضی اشخاص که از خواص او بودند و مردمان بیکار مفسده جوی شناخته بود متدرجاً حاصل این کار را حالی نمود و همیشه می گفت که اگر صد نفر از میان این جمع با خیال من همراهی نمایند از عهده خیال خود بر می آیم .

بعد از آن که خداوند به فضل خود به مضمون آیه شریفه مقدسه **ولا یحییق المکر السعی (۱) الا باهله** را .. در باره او جاری فرمود اعمال شنیعه و خیالات مظنه (۴) او کالشمس فی وسط السماء واضح و لایح گردید از دارالخلافة عزیمت نمود که در جای دیگر اسباب فتنه و فساد شود یا جمعی بیچاره مردم دیگر را گرفتار زحمت و مرارت نماید . و این غلط مشهور است میان مردم که هر کس از اهل این کار باشد دیگری را می شناسد این حرفی است بی معنی ؛ علامتی چند قرار داده است کسیکه از اهل این کار باشد به هر کس که رسید و بخواهد معین نماید که این شخص از اهل

این کار است دست راست بسمت راست سینه خود می کشد طرف مقابل اگر از اهل این کار باشد دست خود را به پیشانی خود می کند باز این شخص بمناسبت اطمینان که این حرکت بلکه از روی حرکت طبیعی بوده است دست خود را باز کرده شصت خود را بالای بینی گذارده به تقریبی کدکسی ملتفت نشود؛ باز طرف مقابل پشت دست خود را به تقریبی می بوسد این علامت که گذشت بعد سؤال شفاهی می نماید که شما از اهل کجاستید؟

می گوید یک وقتی پدران ما چادر نشین و در صحراها بودند. حالا شهری شدیم . باید اسم صحرائی ذکر شود .

خواهد گفت : کدام شهر؟

می گوید : مدینه علم .

خواهد گفت : بچه دلیل؟

می گوید : بدلیل مساوات .

آن شخص خواهد پرسید شما بچه دلیل؟

می گوید بدلیل اختیار .

باز دلیل دیگر میخواهد می گوید بدلیل جماعت .

جواب خواهد گفت : قربان جماعت .

این علامت شناسایی اهالی فراموشخانه است .

علامت درجات دیگر از این قبیل چیزهاست و از برای هر کس ممکن

است بایکدیگر علامت شناسایی بگذارد .

اگر وضع این کار به جهت انتظام دولت بود که صاحب دولت و

مملکت ازین سرفه سرف نظر فرمودند و قدغن اکید نمودند ؛ بعد از قدغن

چرا باز مشغول بودند و اگر اسباب مداخل بود از حقه بازی و کارهای دیگر بیشتر می توانست مداخل کرد و اگر بنای ترویج شریعت داشت شریعتی را که شخص کافری مروج باشد چه حالت خواهد داشت اگر چه جمعی اعتماد و اعتقاد بر عقل وافی و حزم کافی او داشتند و در امورات از او و پدرا و مشورت میکردند ولی آدم عاقل صرف نظر از نعمت کلیه و لسی نعمت نمی نماید و در مقابل پادشاه قاهر غالب دکان فتنه و فساد نمی گشاید .

ای ذره تو در مقابل خورشید بیچاره چه میکنی.

بدین خردی (۱) (۲) (درجه اول از قرار این تفصیل بدون کم و زیاد است بخیال اینکه اگر مصلحت مقتضی شود و امر و مقرر شود در میان مردم منتشر شود تا عموم مردم مستحضر شده وقع این کار به کلی تمام شود عرض نمود ، درجه دوم را به طوری که گفته در صفحه دیگر عرض نموده است .)

درجه دوم از قرار این است که عرض می نماید تفسیر آن را نوشت و عرض نمود از برای عوام مقتضی نیست .

اما قدری غور و تعمق شود این چند کلمه حاوی بعضی فقرات است که اسباب عدم استقلال دولت است بزبان عربی ذکر نموده خانه زاد نیز همان طور عرض ندوده تاویل آن خیلی مفصل است که اگر امر و مقرر شود بنویسد از این قرار است:

المقصود من الجماعة تسهيل المعاش وتكميل النفس و هما يتوقفان

۱ : اصل : خوردی .

۲ : آنچه بین () آمده ، در حاشیه نوشته شده است .

على النظم والنظم يتحقق بعشرة اجزاء

اول : الاطمینان فی النفس .

دوم : الاطمینان فی المال .

سیم : المساوات فی الحقوق .

چهارم : الاختیار فی العقیده والخیال .

پنجم : الاختیار فی الشخص .

ششم : الاختیار فی الكلام .

هفتم : الاختیار فی الكتابه .

هشتم : الاختیار فی الکسب .

نهم : الاختیار فی الاجتماع وهو اساس الاساس (۱) .

دهم : الامتیاز والرجحان فی الفضيله .

خاندن زاد این دو درجه را گردیده و این درجه دوم اگر تفسیر شود

از این درجه معلوم خواهد شد خیالات او ، علامت شناسایی این درجه از

سؤال از سن است .

اگر کسی بنخواهد معلوم کند که فلان درجه دوم گردیده می پرسد چند

سال داری .

طرف به مقابل يك لفظ « دو » می باید بگوید : بیست و دو ، سی

و دو ، لفظ دو داشته باشد .

علامت (۲) چپ خفت (۳) نموده در طرف چپ نگاه

می دارد .

۱ : اصل : اشق الاساس .

۲ : جای نقطه ها نوشته بوده ولی سیاه کرده شده است .

۳ : این دو کلمه از زیر سیاه کردگی به تقریب خوانده شد .

کتابچه «تعاون ماسونی»

در یادداشت های باز مانده از ادیب
الممالك فراهانی کتابچه ای ناقص
بدست آمده که نامش «تعاون ماسونی»
است .

این کتابچه چاپ ژلاتینی است و از آن
نیک پیدا است که پنهانی و ویژه اعضای
لژ بیداری ایران بوده است .
در صفحه یکم آن به خط ادیب الممالك
چنین نوشته شده است :

« این رساله را ب :: (۱) مسیولانی »
« و ب :: ل (۲) درل :: (۳) »
« ب :: ا :: (۴) به فرانسه انشاء »
« کرده و ب :: وثوق الدوله آن »

۱ : = برادر ؛ نامی که فراماسون ها به هم مسلکان ماسونی خود
میدهند .

۲ : = ظ : لوبلان فرانسوی .

۳ : = لژ .

۴ : = بیداری ایران .

- « را به فارسی ترجمه کرده وب : »
 « دبیر الملك به طبع ثلاثینی »
 « مطبوع نموده وبه عموم برادران »
 « متخدم : (۱) تقسیم شده . »
 « بتاریخ لیلا سه شنبه نهم شهر »
 « جمادی الاخره ۱۳۲۹ مطابق »
 « شانزدهم جوزا . محمد صادق »
 « الحسینی (ادیب الممالک) . »
 « کتابچه « تعاون ماسونی » پس »
 « از مرگ ادیب الممالک، به خانملک »
 « ساسانی رسیده بود و من رونویسی »
 « از آن برداشتم که در صفحه های »
 « آینده به چاپ رسیده است . »



تعاون م .: نی (۱)

ب .: عزیز من !

این قاعده در میان ما معمول شده است که در جلساتی که ب .: ن (۲) تازه در معبد قبول میشوند یکی از اعضاء کا .: نه (۳) برای هدایت و ارشاد و تکمیل ملکات اخلاقی ب .: ن نکته (ای) از نکات طریقه م .: نی را شرح و تفسیر کند و دیگر برادران اصفا نماید .

ماه گذشته ب .: « خطیب » این وظیفه را بر عهده گرفت و شرحی در باب حکمت و اهمیت سرپوشی که از نخستین تکالیف م .: نی است اظهار نمود .

اینک من نیز اجازه خواسته‌ام که این تکلیف را بنوبت خود ادا کنم و موضوع نطق خود را « تعاون » که یک تکلیف دیگر م .: نی است قرار میدهم .

۱ : = ماسونی .

۲ : = برادران .

۳ : = کارخانه .

چه من این تکلیف را از تکالیف دیگر حتی از سکوت و سربووشی نیز واجب تر و مهم تر دانسته شرح و تفسیر آنرا نیز دشوارتر تصور میکنم . زیرا این تکالیف دارای صور و ظهورات متعدده ایست که ایفای هر یک از آنها درغایت صعوبت و مستلزم یک ملکه راسخه و تربیت عمیق م . است .

و در حقیقه اثبات این معنی نفی یک مثل سایر کهنه ایست که آثار حقیقه حزن انگیز آن هنوز در جریان تمام ترقیات انفرادی و اجتماعی عالم بشریت باقی است و آن مثل اینست :

آدمی گرگ است برای آدمی (۱) .

اولا باید دانست تعاون چیست ؟

تعاون یک عقد اتحاد و رابطه اتصال محکمی است که مابسط و تعمیم آنرا در تمام نوع بشر آرزو میکنیم .

ولی من باب قصور استعداد و نواقص آداب و اخلاق امروزه مجبوریم علی العجاله این معنی را بطور تمامیت و کمال در میان قسمت کوچکی از نوع بشر یعنی ف . م . ی (۲) بکار ببریم .

تعاون یک پیمان معاضدت متقابل و حمایت متبادلی است که باید تمام ف . م . ی (۳) را در حیات دنیا مانند برگهای یک درخت و اعضای یک عائله متحد نماید .

بالاخره تعاون عبارت است از مجموع خیالات و حسیات و افعالی که

۱ : این سخن ها بز است و ضرب المثل .

Homo Homini Lupus

۲ : Franc – Maconerie =

۳ : فراماسون ها .

بواسطه آنها ، مخاطبه بنام ب :: ، که میان ف :: م :: ها معمول است باید تعبیر تام يك اتصال حقیقی و مواحدات متین و محکم باشد نه مجرد لقلقهٔ لسان و الفاظ خالی از مغز و مقدار .

از فحوای کلمات سابقه اجمالاً معلوم میشود که تعاون بعقیده من اساس و بنیان ف :: م :: ی است .

اینک سعی میکنم که این دعوی را اثبات نمایم .

اگر در رسالهٔ تعلیمات شاگردی که همه شما ها در دست داشته‌اید و در همین کتابچه مختصر که مندرجات آن برای ما باید خیلی گرانها باشد تعریف ف :: م :: (۱) را بجوییم این عبارت را خواهیم یافت که :

« ف :: م :: مردی است آزاد و صاحب ملکات نیک که عدالت و حقیقه را بر همه چیز ترجیح دهد و بواسطهٔ وارستگی از او هام پست عادی ، غنی و فقیر را یکسان دوست دارد در صورتیکه متقی و پرهیزکار باشند .

اکنون بیندیشیم :: ن (۲) من که چرا این آزاد مردان و خداوندان سیرتهای پاک که سلطنت عدل و استیلائی حق را گرامی‌ترین آمال خود می‌دانند ایجاد این اساس را که ما بعضویت آن افتخار میکنیم لازم شمرده و ضرورت چنین اتحادی را حس کرده‌اند ؟

آیا میتوان تصور کرد که این اشخاص جز مبادله نظریات فلسفی در مسائل خیالیه خود مقصودی نداشته فقط باین امید که تدریجاً افکار آنها در عالم و وجود ذهنی کسب حالات و صور جدید کند به ضرورت چنین تأسیس قائل شده‌اند ؟

من چنین فرض را معتقد نیستم :

۱ : = فراماسون .

۲ : = برادران = هم مسلکهای ماسونی .

چه این نکته را نباید از نظر دررکرد که مجامعی که کم یا بیش تعداد اعضاء در آنها معتبر باشد برای تولد و تکوین خیالات فلسفی جایگاه مستعدی نیست :

خیال در حالت وحدت و انقطاع بهتر شکفته میشود .
بعلاوه این خود لافی گزاف و زیاده طلبی جسورانه ایست که پس از پنجاه قرن که انسان متفکر در عالم است اکنون تنی چند از اشخاص هر قدر خود را متبحر و صاحب نظر تصور کنند انجمن کنند تا برای معانی عدالت و مساوات اجتماعی و امثال آنها صور فکریه بدیع تر و زیباتر از آنچه تاکنون بنظر دانشمندان سلف رسیده است بیندیشند یا جهد کنند که فضیلت راستی را بردروغ، یا عدل را بر ظلم، یا بردباری را بر تعصب، یا درستی را بر تقلب، یا عفو و رحمت را بر فظاظت و قساوت و بالجمله مزیت تمام فضایل را بر زائل بهتر از پیشینیان ثابت و روشن نمایند.

ب .: ن از این بیانات من تصور نکنند که ف .: م .: (۱) مکلف به ادای يك وظیفه ارشادی و تعلیمی نیست :

بالعکس هر کس طالب وسائل حسن استعمال قوای انسانی و حسن تفهیم تکالیف خود باشد این وسائل را در «معابد» ما خواهد یافت و از این راه بکمالات نفسانی و مقامات اخلاقی خواهد رسید.

در معابد ماست که هر انسان عاقل و معتدلی باطمینان قلب و سکون خاطر به تناول حظ اوفر و سهم اتم از حظوظ روحانیه موفق تواند شد.
لکن باید در نظر داشت که کثیری از اعظام فلاسفه، نام معانی و مدرکاتی که برای اصلاح افراد و اجتماعات بشری مفید دانسته اند در تصنیفات

خود به اشارات فائقه تأیید و تخلید کرده‌اند و تکلیف تعلیمی مانسبت به آن معانی و مدرکات همانا از حد و شرح و تفسیر متجاوز نتواند کرد .

و بالجمله تکلیف ارشادی و تعلیمی ف :: م :: وارد است که مزیت آن بر نخستین مزیت وجود خارجی بر وجود ذهنی، و مزیت فعل بر قوه، و عمل بر اندیشه، و حقیقه بر توهم است.

این تکلیف ثانوی يك جهد مبرم و کوشش دائمی است برای بنیان ندریجی دوره حقیقت و عدالت و برادری که گرامی‌ترین وسیله آمال ماست و برای ظهور وسائل استکمالاتی که درجات نازله آنها نیز با حرارت و عشق بسیار آرزو میشود و با خون دل و تعب مفرط بدست می‌آید.

بالجمله ب :: ن من، هر چند درخور مقام ف :: م :: ی است که مدرسه عالیہ تربیة و تعلیم اخلاقی باشد اما باید بیشتر در ایجاد کارگرهای جدی و فعال سعی کند، نه آنکه هم خود را به تکثیر عدد دانشمندان صاحب نظر و خیال آفرین منصور گرداند :

چه اگر ف :: م :: ری (۱) مدارك مریدین خود را فقط بر حسب اصول عالیہ فلسفی و نکات حسنه اخلاقی تربیت کند و از آن حث و بحث حاصلخیزی که باید در عالم اجتماع بشری این جماعت را جُند متهور و عمله عاشق فتح و نصرت افکار م :: نی کند، غافل نشیند، کار خود را ناقص و اعرج گذاشته است .

اینجاست ب :: ن عزیز من که ما بین افراد جمعیتی که نمیخواهد کار خود را بنظریات عاری از عمل و مفاهیم اعتباریه ذهنی محدود کند، بلکه مدعی است که انسانیت را بجانب يك آتیه نورانی که سعادت و کمال

مطلوب اوست سوق کند ضرورت يك تعاون محکم و تزلزل ناپذیر بايك وضوح ساطع و لامعی احساس میشود.

پیش از این گفتیم که افکار بدیعه و اندیشه‌های باریک و بارور کمتر از مجامع کثیرالاعضاء حاصل میشود بلکه عادةً از شخص واحد یا جماعت قلیل به صدور میرسد :

همانطور که عقیده مذکوره علی‌الظاهر دور از صحت نیست ، يك قانون قلیل‌الاستثنای دیگر بما می‌آموزد که اساس ابداعات و تجدیدات سیاسی که باید بوجود خارجی و ظهور نفس‌الامری مخصوص شوند جز از جمعیتی کثیرالافراد مرکب از اشخاص صاحب عزم و ثابت‌العقیده بطور مفید و ثمر بخش حاصل نتواند شد.

شخص واحد انسانی که در دارالملک خیال قوی است، در مقابل حقایق خارجی که مانع ترقیات بشری هستند ضعیف است و تقریباً بالضروره در عملیات اصلاحیه سیاسی که اقدامات يك جمعیت متحد ممکن است کسب موفقیتی کند ، آدم تنها و بی‌کس بی‌اس و نومیدی محکوم است . همین است دلیل باریک و محکمی که ما را به وقایه تعاون و تظافر حقیقی مجبور مینماید.

جد و جهد متفرق و غیر منظم ما هر قدر از روی خلوص نیت و صفای قلب باشد عقیم و بی‌حاصل میماند ؛ همینکه تابع نظم و ترتیب و متوجه بمقصد واحد شد غالباً بحسن نتیجه و کمال توفیق مطاوفه میکند.

اکنون که علل وجودیه تعاونم .: نی را بر حسب نظریات خود بسمع ب .: ن رساندم سعی میکنم که کیفیت بکار بردن این مواحدات برادرانه و ترتیب اجرای این عهدنامه مظاهرت تامه را که انتاج عملیات مافقط

متوقف بر حسن اعمال آن است نیز برای شما تجزیه کرده بساطت ضروریه آنرا بشما ارائه کنم :

اولاً بدانید این همکاری و همدستی دائم ، این توازی و تقابل در عملیات که سرچشمه تمام قوای ماست با کمال سطوت و استیلا بر ما ایجاب میکند که ف :: م :: ها اتم و اکمل انواع اعتماد و حسن ظن نسبت به یکدیگر اعمال کنیم .

مخصوصاً این نکته را نباید فراموش کنیم که کار ف :: م :: ر (۱) بالتمام در معابد انجام نمیگیرد، چه معبد در حکم مدرسه است و زندگانی در حکم میدان وسیع عملیات که ف :: م :: باید رفتار خود را در این میدان با تعلیماتی که فرا گرفته است منطبق نماید .

از همین نقطه نظر است که اگر کسی اعتقاد کند که تعلیمات يكل :: (۲) برای تمام مواقع زندگانی ، متضمن يك دستور العمل صریح معینی است، تصویری طفلانه کرده است. با خیال ها و طرح ها، با اصلاحات و ابداعات که ف :: م :: ها خیال خود را در خارج برای تقویت و تأیید یا منع و مضاده با آنها صرف میکنند در صورتیکه هیچوقت حتی در اساس و کلیات آنها نیز صحبت درك :: نه های م :: نی (۳) بعمل نیامده است .

در امثال این احوال اگر صراط حق مشکوک یا مخفی باشد تکلیف يك ف :: م :: حقیقی چیست ؟

اگر ف :: م :: در چنین موقعی بنهایی خط حرکت و رفتار خود را معین کرده بمشاورت و استعانت از فکر و تجربه ب :: ن مبالات نکند ، خطایی را که کمتر قابل عفو است مرتکب شده .

۱ : ظ . فراماسونر .

۲ - :: لژ .

۳ :: کارخانه های ماسونی .

چه اینگونه رفتار ممکنست در صورت عدم اصابت ، يك حرکت استکمالی طبیعی و مفید را فاسد و بی اثر کند ، یا يك نمو و خیم الاثری را تسریع و ترویج نماید و بر فرض اصابت و اعادت نیز ممکن است ب .: نی را که معاونت و معاضدت آنها صاحب این رفتار را مفید توانستی بود در صراط باطل متوقف گذارد ، تا از روی غفلت و بی خبری ، آنها نیز برخلاف صلاح کار کنند و خیر و فلاح در میان آنها این کشمکش مفعول و غیر معمول بماند .

بنابر این نخستین کلام جامعی که دارای معنی تعاون مطلوب باشد چنین خواهد بود:

موقع استفاده از دانش و تجربه ، ب .: ن را از دست ندادن و از... (۱) افکار و نظریات خود بر آنها غفلت روا نداشتن .

پس هر وقت در بیرون معا بد م .: نی عدد از ب .: ن بر حسب اتفاق در شغل و عملی شریک شوند اولین وظیفه آنها اینست که هم در نتیجه مطلوب از عمل ، هم در اختیار حرکتی که مؤدی به مطلوب تواند شد از روی اعتماد صادق و کامل بایکدیگر متفق و همراه شوند .

همین مطلب است که چندین بار در این ك .: نه از ب .: ن وکیل خود درخواست کرده ایم اما بدبختانه باید اقرار کنیم که نتیجه بزرگی بر این درخواست ما ترتیب نشده است .

چرا ؟

زیرا که عنصر اصلی این همکاری و همدستی خالصانه که حسن ظن و اعتماد است در میان ب .: ن مفقود بوده است و بهمین دلیل هر وقت مجامع شوریه داشته اند جز مبادله الفاظی خالی از حقیقت حاصلی نداشته است .

در این مجامع بجای آنکه چنانکه رفتار ب :: باب :: (۱) مقتضی است بی شائبه خودداری و امساک، خیالات و آمال و طرحهای خود را در دامن ریخته بیکدیگر تسلیم کنند، غالباً يك صمت و سکوتی با احتیاط که باید دشمن در میان دشمنان خود مراعات کند بکار برده اند .

پس قدم اول در شاهراه تعاون حسن ظن و اعتماد است؛ و من هر چند گمان میکنم که از اثبات فقدان این خاصیت در میان ب :: ن کسی را متعجب نکرده باشم یقین راسخ دارم که این نقیصه قابل اصلاح و علاج است. چون موافق يك قانون طبیعی که در علم نفس و قوای نفسانیه مقرر و مطرد است حسن ظن و اعتماد خود مولد حسن ظن و اعتماد است چنانکه ترقی به اسائه ظن و مذاجات نیز موجب شیوع و سریان همین صفات است .

آنان که در میان شماسخنان مرا به علائم صحت مقرون دیده اند اگر عادت کنند که هر وقت در حالات زندگانی اجتماعی، وجدان ف :: م :: نی آنها دچار دغدغه و تردید میشود ب :: نی را که از آنها صلاحیت اضافه و ارشاد میبینند باز جسته، شبهات خود را بر آنها عرضه دارند و دلائلی که موجب حیرت و تذبذب آنهاست باز گفته یا وسوسه می کنند که آنها را در احدی - الطريق متوقف دارد اظهار نمایند و بالجمله از آنها يك کنگاش برادرانه مسئلت کنند، بوجه یقین مزد این زحمت را باز خواهند یافت و این ترتیب حسن ظن مطلق و اعتماد تام را که برای افاضه يك صورت وجدانی جمعی

برك .: نه وسیلهٔ واحده است بتدریج متحقق تواند نمود .

بنابراین زنهاری برادران از اجتماعات مخفی و مستور از یکدیگر
و مکیدت و سیاه دلی نسبت بهم، حتی از احتیاط و مبالغه در تحفظ و اساک
کلام که این جمله موجب سلب اعتماد متقابل ب .: ن از یکدیگر
میشوند .

بدانید ب .: ن من که سلامت و نجات از این راه بیرون نیست و
یقین کنید که اگر یکی از ماها در حالت حاضره فریفته و منخدع شود یا
گرفتار رنج و عذاب باشد آن فریفتگی و رنج و زحمت در آن واحد به جملگی
ماها فرداً و جمعاً عاید و متوجه شده است .

پس درست شد که اعمال حسن ظن از لوازم اعمال تعاون است بلکه
انفکاک این دو عملاً و تصوراً از یکدیگر ممکن نیست .

لکن باید بدانیم که برای تحقق تعاون ، حسن ظن تنها کافی نیست
چه هیچکس از شخص متردد و متزلزلی که از زمین و یسار خود استشاره کرده
علی الظاهر با هر عقیده متمایل شود اما چون قدر و قیمت سخنها ی عاقلانه
را که لفظاً تصدیق میکند بر حسب حقیقت مستشعر نیست شاید بالاخره پس
از استشاره از این و آن برای شخص خود کار میکند ، غایب تر و خاسر تر
نیست .

هنوز برای آنکه يك گروه آدمی بتوانند حقیقهٔ بر اصول تعاون کار
کنند لازم است که علاوه بر حسن ظن و اعتماد متقابل يك دستور العمل عمومی
و يك نظام معینی را دارا باشند .

من نمیخواهم اکنون در باب نظام هیئت م .: نی شرح و بسط زیاد
بدهم . همینقدر گفتن کافی است که بعقیده من آن دستور انظامی که فرا گرفتن

آن درغایت دشواری است واحکام آن دور از قطعیت است وسهو وغفلت در مراعات آن بسیار واقع میشود، دستور ونظامی است که باید اشخاص کثیر- العدد را تابع خویش کند .

من تصور میکنم یکی از علل واسباب عقم عملیات ما که نظیر آن را در استرخای کامل مشروطیت ایران نیز مشاهده میکنیم عدم عنایت وتوجهی است که نسبت به تصمیم اکثریت که روح واساس جمله نظامات اجتماعی و عنصر اصلی حکومت مشروطه است مرعی میداریم.

مملکت ایران که در طول قرون متکثره در تحت فشار اصول استبداد و اراده مطلقه شخص واحد اسیر بوده است، عجیب نیست اگر از فرط عطش و التهایی که برای آزادی اظهار میکند و نظر به عکس عملی که نتیجه تضییقات سابقه است متوقع امری شده باشد که هیچ قومی در تحت هیچ قاعده ای بدان نائل نتواند شد، و آن اداره امور ملکی است بتوسط مجموع اهالی اجتماعاً و بتوسط هر یک از آنها انفراداً .

اختیاراتی که در حکومتهای ملی بافکار عمومی تفویض و در پارلمان متمرکز میشود مقوم و مشخص این حکومت است. پس اگر کسی این اختیارات را از اختیاراتی که ملوک و سلاطین در حکومتهای استبدادی غصب میکنند اولی باطاعت وانقیاد نداند یک خطای خطرناک بلکه یک خیانت عظیم نسبت به وطن ارتکاب کرده است. چه نتیجه این خیال که بدبختانه در بعضی اشخاص طبیعی است جز به هرج و مرج ونفی مطلق حکومت یعنی یک ترتیب یابی ترتیبی که مستلزم تفویض اختیارات بعموم افراد یعنی سلب اختیارات از تمام افراد باشد مودی نتواند شد.

این مسئله نیز واضح ومسلم است که اطاعت تام نسبت به اکثریت برای

تمام اهالی مملکت ثمره يك تربیت و تعلیم سیاسی طولانی است :
 هنوز فرانسه ها بطور کمال این قاعده را رعایت نمیکنند و در میان
 اقوام اروپ فقط انگلیسها بکمال اهمیت این قاعده اعتراف دارند.
 اما من آرزو میکنم که در نزد جمعیت کوچکی که برای استکمال
 اخلاق و تحصیل شرافت و سعادت حقیقه در این خانه جمع میشوند ، این
 اصل که حقیقت و روح حکومت عالیه است بیشتر مقبول و محترم باشد
 یعنی وقتی که ف :: م :: های يك ك :: نه باکثریت ، قطع و تصمیمی
 کردند بجای آنکه همه ، آنرا مانند يك وظیفه شاقه و تکلیف متبعی تلقی
 کرده دائم در فکر آن باشند که معافیت خود را از آن اختلاس نمایند جملگی
 آن قطع و تصمیم را چون يك فریضه مقدسه و شغل محبوب استقبال نمایند
 چه این اراده است که بی شائبه اکراه و اجبار از اکثریت جمعیتی صالح که
 هر يك بر حسب وجدان خود رأی داده اند صادر شده و بنا بر این مقارنت آن
 باصحت و اصابت بیشتر تواند بود .

قبل از آنکه در مسئله تعاون که بدون آن اساس ف :: م :: ی ممکن
 نیست (و بهمین دلیل باید از تصمیم قلب متوجه آن باشیم) نتیجه بگیریم لازم
 است يك وجه دیگر از این تکلیف اساسی را که شاید در بادی نظر با وجهه
 اولی متناقض بنظر بیاید و با همدستی تام در امور مشترکه که تاکنون از
 آن سخن رانده ایم منافی فرض شود نیز بسمع ب :: ن برسانم .

نام این وجه تعاون که از انضمام دو کلمه متباعد بمفهوم یکدیگر
 حاصل میشود « تعاون انفرادی » است و برای اینکه خوب مفهوم شود
 از این کلمه مبهمه چه قسم تکالیفی در نظر داریم اندك توضیحی لازم
 است :

در التزام نامه م :: نی که تمام ماها در موقع وصول به روشنائی امضاء کرده ایم و مطالعه دقیق آن تمام تکالیفی را که بر ما وارد است بطور صریح ایضاح مینماید . این دو جمله مندرج است :

یکی آنکه «من وعده میدهم که با غیرت و ثبات و نظم در کار ف :: م :: ی بکوشم» .

دیگر آنکه «وعده میدهم دوست داشته باشم برادران خود را و با آنها تمام قوه خود معاوضت کنم و در هر موقع ، قانون بزرگ تعاون انسانی را که ملکه اخلاقی ف :: م :: ی است بکار برم» .

نخستین این دو جمله که تکلیف فاعلیت و عاملیت م :: نی را اعلام میکند ، شکل اول تعاون را که تا کنون از آن بحث میکردیم و میتوانیم آنرا تعاون اجتماعی بنامیم متضمن است ، و من در اثبات این معنی که فعلیت م :: نی جز با رعایت اعتماد نظم و ترتیب که همکاری و همدستی نتیجه آن است عملاً و تصوراً از قوه به فعل نمیآید بقدر کافی سخن راندم .

جمله ثانی که بیشتر مربوط است به تعاونی که فعلاً از آن سخن میگوییم معنی آنرا بصورت دیگر در نظر ما جلوه میدهد :

در این جمله می بینیم بدون اینکه بتکلیف اجتماعی ف :: م :: ی اشارتی شده باشد بما امر شده و بطور صریح وعده داده ایم که یکدیگر را دوست بداریم و با تمام قوه خود معاوضت کنیم .

اکنون باید دید کدام است آن مساعدت دائم و جدی که هر ف ::

به ب .: ن خود مدیون است و حق دارد به نوبه خود از آنها متوقع باشد ؟

آیا مراد همین دستگیری اولی و فطری انسانی است که روابط نوعیت رعایت آن را بدرماندگان و مصیبت زدگان الزام میکند؛ یا همان اعانتی است که غنی به فقیر مدیون است - زیرا که روح انسانی از مشاهده فقر و فاقه متألم میشود -؛ یا همان «سان اقویا به ضعف و بیچارگی آنها آنرا جلب میکند ؟

البته هرگاه يك م .: ن در مقابل م .: ن دیگر با این قانون بزرگ انسانی که دستگیری ضعفا و کشف هموم درماندگان را بر ما واجب میکند مخالفت نماید از رتبه و مقام خود منحط و متنزل میشود .

اما سخن اینجاست که تکلیف ف .: م .: باینقدر محدود نیست و چون خود را باین مقدار قانع کند بیشتر از یکی از صور تعاون را که رأفت و رحمت م .: ب و بعقیده من نازلترین مراتب تعاون است بکار نبرده .

تعاون متضمن معنی رأفت و رحمت است ولی عموم، استیجاب بیشتر است چرا که فقط باین حد متوقف نیست که اغنیارا بمعاونت فقرا و مقتدرین را بحمايت عجزه یا اقویا را بارفاه ضعفا تحریض کند بلکه کمکها و همدستی های مادی و معنوی را که ممکن است در حالات مختلفه زندگانی توانگران، از توانگران واقویا و متنفذین، از امثال خود متوقع باشند نیز مانند يك تکلیف اساسی واجب میکند .

من مدعی هستم که اجرای این شرط جدید عهدنامه ما از بکار بردن رحمت و رأفت خیلی دشوارتر است. زیرا در حالتی که رحمت و رأفت نتیجه رفت است یکی

از حسیات طبیعی انسانی است، مساعدت شخص با عدیل خود ممکن الحصول نیست جز به نیروی فتح و نصرت قوه عاقله انسانی بر خصالت حسد که هر چند اقرار و اعتراف بدان دشوار است ولی بدبختانه شیوع آن از دیگر خصایل مقبل تر است باید بخود بگوید که هر چه مقدار اعتبارات اجتماعی یکی از ب. ن. ما را زیاد کند بر نفوذ هیئت ما میافزاید و شخصیت و عظمت هیئت ما را ترقی میدهد چرا که تمام ف. م. ن. ها در زندگانی دنیا معاهدین و مدافعین و حماهت یکدیگر هستند.

من در این موضع این شرح و تفسیرها را بپایان میبرم و امیدوارم به اثبات این دعوی موفق شده باشم که میان تمام وظایف م. ن. نی تعاون و وظیفه ایست که هم شرح و تفسیر و هم اعمال و اجرای آن دشوارتر از سایر تکالیف است و هم اهمیت مقامش بالاتر از آنهاست بلکه وظایف دیگر را بنحو وحدت و بساطت داراست؛ چه از آنجا که مستلزم معنی اعتماد و حسن ظن است متضمن سرپوشی تام نیز هست و نظر بتضمن معنی همدستی مستتبع یک نظام محکم و لازم الرعایه ایست که باید دستور رفتار ف. م. ن. ها باشد و نظر باتحاد محکمی که در روابط اشخاص بما وصیت میکند مستدعی وفای کامل بقول و وعد، و مترجم اتم معانی عشق و برادری است.

پس ای ب. ن. عزیز من بهترین مقطع کلام من این تواند بود که باز این وصیت خود را اعاده و این التماس را تکرار کنم که هر چند قانون تعاون در نظرهای صعب التناول و مستلزم مشاق نفسانی بسیار است ولی جهد کنیم تا اقصی درجه امکان مطیع آن باشیم و اگر وجدان ماها به صمیمیت حکم میکند که فقدان سرپوشی، سوء ظن، بی نظامی، بدگمانی و سیاه

دلی ما نسبت به یکدیگر و بالجمله نفاقها و شقاقهای داخلی ما قابل علاج نیستند ، پس بیایید در این معبدرا بر خود بسته و این مقام قدس را بنفاق و اختلاف خود آلوده و ناپاک نکنیم و نام زیبای ف . م . ن . را که لایق آن نیستیم زودتر از خود خلع کنیم (۱) بیشتر است .

آری ب . ن . من ، اگر کسی از ترقیات دیگران که در درجات مادیون وی واقع میشود احساس نرت نکند ؛ چقدر معدود و نادر الوجود هستند دل‌های صاف و پاکی که از ترقی امثال مهتران خود نیز احساس یکنوع آزرده‌گی رشک آمیز ننمایند .

به‌مین جهت است که رحم و رأفت از تعاون حقیقی شایع تر و فراوان تر است ؛ و به‌مین نظریکی از بزرگترین صور تعلیمات م . ن . نی این است که شخص متخلق میشود به اینکه حس پست رقابت را که غالباً حسیات ماحتی به ب . ن . نیز ناشی از این حس است در خود اخمد و اطفاء کند و خود را مجبور کند که بر هر تقدیر ب . ن . را از صمیم قلب از حملات دشمنان ، مدافعه و حمایت نماید .

اما نباید تصور کرد که بکار بردن این نحو از تعاون که من عمداً پرده از روی اشکالات آن برداشتم مستلزم ترك خودی خود و تشخصات انسانی است چه لازم نیست برای اینکه کسی يك ف . م . ن . صالح بشود يك وجود مقدس معصوم از زلالت انسانی یا يك روح مجرد از علایق عنصری باشد .

۱ : اینجا آخر صفحه ۱۴ جزوه است اما پس از آن در صفحه ۱۵ از

واژه « بیشتر » آغاز میشود شاید واژه یا جمله و یا صفحه‌ای از آن افتاده .

فقط لازم است چنین شخصی انسان باشد ولی انسان عاقل خیر خواه .
چه اگر تعاون م .. نی يك اتحادی است که عمل بشرایط آن خالی از
صعوبت نیست ولی بر اساس انصاف نهاده شده ، و چون رعایت تقابل و تکافو
در آن ملحوظ است شخص بالطبع از قدرت و افتخار و اعتباری که بدیگران
نصیب و ازوی منع شده است احساس میکند که ف :: م درمورد ف :: م
دیگر که ازوی ... (۱)



نظامنامه خصوصی

ثر بیداری ایران

نظامنامه خصوصی :: ب ::

فصل اول

ترتیب قبول بیگانگان

۱- علاوه بر ترتیبی که برای قبول بیگانگان در نظامنامه عمومی مقرر است در ل :: ب :: ترتیبات ذیل نیز باید مراعات شود .

۲- هرگاه یکی از برادران بیگانه‌ای را لایق آشنا شدن به سیر ماسنی بداند باید قبل از آنکه با آن بیگانه هیچگونه صحبتی از وجود ل :: در ایران بنماید (بطریق ذیل رفتار شود^(۱)) باید ازل :: تحصیل اجازه شود.

۳- تحصیل اجازه برای مذاکره با بیگانه باید ممضی بامضای سه نفر استاد باشد والا^(۲) ارجمند، موافق آیین و رقره میسوزاند و معرفی مزبور

۱- این جمله بامداد خط زده شده و بجایش جمله بعدی یعنی «باید از ل :: تحصیل اجازه شود» بامداد افزوده شده است .

۲- «والا» بامداد افزوده شده است .

حق ندارند معرفی خود را به برادران دیگر معلوم کنند.

۴- اسامی بیگانگانیکه معرفی شده اند باید (بتوسط نویسندگانها^(۱)) در لوحه مخصوصی بخط جلی و معرفی کامل، پانزده روز قبل از آنکه بخواهند برای تحصیل اجازه رأی بگیرند نوشته و اعلان شده باشد.

۵- پس از آنکه بیگانه معرفی شد ارجمند: دو یا سه نفر از برادران را معین می کند، درباره چند ماده بخصوص از ورقه تفتیش که لازم به تحقیق از شخص بیگانه نیست تحقیقات خارجی نموده را پورت بدهند.

۶- همه برادران حاضر حق مذاکره دارند اما حق رأی فقط برای استادان و یاران است.

هرگاه عده مهره های سیاه کمتر از خمس کلیه مهره ها بوده باشد اجازه داده میشود.

۷- عده کلیه رأی دهندگان نباید کمتر از یازده باشد.

۸- هرگاه يك ورقه از اوراق تفتیش مقرر در نظامنامه عمومی در جواب یکی از سؤالات ساکت یا مبهم باشد، ارجمند آن ورقه را بتوسط برادر دیگر تجدید کرده و بعد از اكمال آن رأی گرفته میشود.

۹- ورقه تفتیش مخصوصاً در باب سابقه اعمال و ترجمه احوال باید بسط و تحقیق کامل بعمل آید تا برادران از اعمال گذشته بیگانه بتوانند عقیده روشنی حاصل نمایند.

فصل دوم

غیبت اعضاء رسمی

- ۱۱- (۱) هر برادر يک‌به‌بدون عذر موجه در دو جلسه متوالی غیبت کند یک‌ماه ارتقاء رتبه او بتأخیر می‌افتد.
- ۱۲- غیبت هر يك از اعضاء رسمی سه (۳) هر يك مرتبه اعلان در صورت مجلس قید میشود .
- ۱۳- صورت غیبت سالیانه هر يك از اعضاء رسمی لژ باید در موقع انتخابات عمومی قرائت شود تا برادران دقت کرده در موقع انتخاب سالاران، برادران مراقب را ترجیح بدهند .
- ۱۴- برادران غائب برای غیبت بدون عذر، هر جلسه باید مبلغ دو قران بعنوان اعانه به امین خیریه بدهند .

فصل سوم

سالاران

- ۱۵- برادران يک‌به‌از سالاران در اجرای وظایف مسامحه و غفلت یا تقصیری مشاهده می‌کنند باید ارجمند را متذکر سازند تا ایشان را تنبیه نماید.
- ۱۶- ارجمند همینکه از یکی از سالاران مسامحه و غفلت یا تقصیری احساس کند در صورتیکه خطای او طوری نباشد که محتاج بمحاکمه باشد

ابتداء برادرانه اورا به ادای وظایف خود دعوت می کند اگر نتیجه حاصل
 نماند، در خصوص بقای آن برادر به سالاری کسبرای می نماید.

فصل چهارم

روابط برادرانه و همبستگی

- ۷- هیچ برادری حق ندارد در غیاب برادری از وی بدگوئی کند.
- ۱۸- هر برادری که نسبت به برادری سوء ظن یا شکایتی در امور شخصی
 یا نوعی داشته باشد باید بدو به ارجمند اظهار نماید تا اقدامات برادرانه
 در آن باب بنماید. هر گاه ارجمند اقدامی نکرد، میتواند به لژ شکایت خود
 را اظهار دارد تا لژ در این خصوص قراری بگذارد. و این ترتیب غیر از نظم
 ماسونی است که بموجب آن برادران میتوانند یکدیگر را در تحت محاکمه
 در آورند و آن ترتیب بجای خود باقی و منظور تواند بود .
- ۱۹- حمایت و رعایت برادرانه در باره برادری محترم است که او نیز
 در موقع لزوم از حمایت و رعایت برادران خود مضایقه نکرده باشد.
- ۲۰- تکلیف هر یک از اعضای رسمی یا افتخاری است که هر گاه از
 برادری نسبت به برادری دیگر بدگوئی بشود یا اقدامی بر ضد یکدیگر ببینند
 فوراً با رجمند اظهار نماید .

فصل پنجم

مجازات

- ۲۱- برادرانیکه رعایت مواد این نظامنامه را ننمایند مانند

برادرانی مجازات خواهند شد که رعایت مواد نظامنامه عمومی را نکرده باشند .

۲۲- هر برادری که علناً و عمداً برخلاف مقررات نظامنامه عمومی و این نظامنامه خصوصی اقدامی برضد برادری کند موقتاً از لژ خارج و محاکمه میشود .

تعیین مدت اخراج بالتر است.

۲۲- هر برادری که خدمتی را رسماً در لژ بعهده گرفت و با انجام نرساند مورد سرزنش برادرانه خواهد شد و ذکر آن در نامه اعمال ماسونی او میشود .

فصل ششم

مکافات برادرانه

۲۴- هر برادری که بواسطه خدمات شایان، مستحق اظهار قدردانی از طرف لژ بشود، بر حسب درجات خدمت مکافات برادرانه ذیل در باره او مبذول میشود :

۱- () شادی بنام آن برادر.

۲- قید در صورت مجلس

۳- قید در نامه اعمال ماسونی.

۴- شادخواری بنام آن برادر در مهمانی ماسونی.

پذیرفتن اعضاء در لث

بیداری ایران

پ : خ : ع :

مجمع عمومی ۱۹۱۱ بنا بر تمنایی که از لژ آتیه فراترند شرق ()
شده بود و کنگره لژهای شرق آنرا تجدید کرده بود مطالب ذیل را :
اولاً هر سال يك مسئله که صرف ماسونيك باشد برای مطالعه به لژها
فرستاده خواهد شد .

ثانیاً در سال ۱۹۱۱-۱۹۱۲ لژها مسئله ذیل را مطرح خواهند کرد
(پذیرفتن اعضاء در ماسونری) .

چنانکه میدانید شورای طریقت مواد این مسئله بسیار مهم را محل
توجه قرار داده و در مراسلات متعدده دقت لژها را بآن جلب کرده است.
بنظر ما بی فایده نیست که بعضی عبارات آن مراسلات را در اینجا عیناً
نقل کنیم :

در ماه فوریه ۱۸۸۶ چنین نوشته شده است:

قصور در اجرای تکلیف ؛ می دانیم اگر مؤکداً لژها و مخصوصاً
ارجمندها را دعوت نکنیم باینکه فقرات قانون ما را با کمال مراقبت متابعت
کرده در احتیاطهایی که راجع بقبول اعضای جدید در خانواده بزرگ ما

باید بنمایند رعایت روح آن قانون را بکنند، وارد شدن يك (عضو) معيوب در يك «کارخانه» ممکن است باعث خرابی آن کارخانه و بدنامی فراماسونری در آن ناحیه شود .

پس حال و ماضی هر داوطلب را باید تفتیش کرد و در باطن او نه تنها در محل اقامت فعلی او، بلکه در جایی که سابقاً اقامت داشته تحصیل اطلاع نمایند. در دویم آوریل ۱۸۸۹ نوشته شده است :

شرح اصلی دوام و حسن ترکیب حوزه ما این است که در آزمایش و () یگانگان یا برادرانی که میخواهند مجدداً در ماسونری داخل شوند دقت و سخت گیری معقولی بکار رود .

هر گاه عدد ماقلیل باشد ضرری ندارد اما همقطاران خود را باید با کمال دقت انتخاب کنیم .

هر سال مجبور می شویم اسامی بسیاری از برادران خود ما را محو کنیم و این باعث تأسف و از طرفی نیز موجب اشتیاق ما بوقوع دقت در قبول یگانگان است .

علاوه بر این توقف در درجه اول بقدر کفایت طولانی است برای اینکه قبل از اعطای درجه دویم و سیم به ب . ل . آ آنان را بخوبی شناخته باشیم .

پایه استادی نباید داد مگر با آنکه صمیمی و با استقامتند .

باید ما بین اعضای خود همبستگی حقیقی برقرار کنیم تا این همبستگی در فرد برادرانی که بمشاغل و مناصب دولتی میرسند باعث شود که در حال و عقیده اولیه خود باقی بمانند .

از اول ژانویه ۱۸۹۴ نوشته شده است :

لازم است دائماً بخاطر داشته باشیم که تمام آداب و رسوم که قوانین ما درباره سیریکانگان اختیار نموده برای اینست که هر کس در باره داد و طلبان تحصیل اطلاع بتواند کرد و از روی بصیرت رأی بدهد.

بواسطه مسامحه در آن تعلیمات مفیده غالباً اشخاصی داخل طریقت ماشده اند که بهتر آن بود از آن طریقت دور باشند و وقایع ناگواری که گاهی اوقات در کارخانه های ما واقع میشود عموماً ناشی از این است که بعضی از اجزاء کارخانه ها بواسطه مسامحه در آنجا وارد شده اند .

نصایح و توصیه های فوق که شورای طریقت مکرر نموده است بیفایده نبوده زیرا که بسیاری از ما سونهار آگاه ساخته است بر خطری (که) ممکنست متوجه کلیه طریقت ماشود، بواسطه خبط لژها که کمیت اعضاء را بر کیفیت آنها ترجیح دهند و مجمع ۱۹۱۱ این حال را از روی نگرانی نظر کرده است زیرا که آراء سابق الذکر را بدون مباحثه اختیار نموده است ؛ مسئله اکنون به همبستگی طرح شده، حال باید دید راه حل آن کدامست؟

بنظر ما مقصود مجمع عمومی این نبوده است که ما تعلیمات و دلالت های جدیده بشما بنماییم برای اینکه اعضائی تازه که اختیار میکنید بی عیب باشد ؛ بلکه نیت مجمع این بوده است که هر لژی راه چاره دردی را که ممکنست عارض شده باشد تفتیش کند. اولاً مناسب است حال معرفین بیگانگان را در نظر آوریم و معلوم کنیم که قبل از قبول مسئولیت وارد کردن عضو جدیدی، چه باید رعایت کند و چه وسایل اطمینانی باید در این باب در دست باشد. آنگاه باید تکلیف ارجمند رادر () مقتشین معلوم کرد.

پس از آن مأموریتی را که بمقتشین واجد میشود باید تصریح نمود و دانست که برای تسهیل کار آنها چه نوع نصایح و سفارشات باید بآنها کرد. و

خوب است بنخاطر داشته باشیم که مسئله تفتیش، جزء اهم این موضوع است و کمال مراقبت را در آن باب باید داشت؛ زیرا که خوبی و بدی اعضای جدید بیشتر راجع به حسن تفتیش است.

بالاخره باید مسئولیتی را که در یقین قابلیت داوطلب و رأی قطعی بر قبول او بر عهده خود لژ وارد میشود بنظر درآورد.

در اشعارات فوق مقصود این نیست که تحقیقات شمارا محدود کنیم، حد آنها فقط جزء مختصری است از مسأله مهمی که مطرح شده است. برعکس کمال آرزو را داریم که شما دایره تحقیقات خود را بسط دهید و امیدواریم که تحقیقاتی که کارخانه‌ها خواهند کرد حاوی تعلیمات و اشارات مفیده خواهد بود که بعد تمام هیئت ما از آن منتفع خواهند شد.



درخواستنامه پرداخت حق عضویت

لژیبیداری ایران

از خدمت (۱) جناب .: آقای ادیب الممالک زید اقباله خواهش
میرود که مبلغ شش تومان (۱) از بابت سالانه ۱۹۰۸ و مبلغ
پنجتومان از بابت ارتفاع درجه رفاقت و پنجتومان از بابت
ارتفاع درجه استادی مبلغ ده تومان از بابت سالانه ۱۹۰۹
که جمع آن مبلغ بیست و شش تومان میشود بصندوق بپردازند
وقبض رسید دریافت بتاريخ ۲۵ شهر ذی‌قعدة سنه ۱۳۲۷
جهة صندوق‌دار
همایون

(۱) کلماتی که در شت چاپ شده در متن اصلی ، چاپی است .

(۲) جاهای خالی مبلغ را به سیاق نوشته است .

14 Mai 1913

از خدمت (۱) جناب مستطاب آقای ادیب الممالک خواهش میروود که
مبلغ ده تومان از بابت ۱۹۱۲ مبلغ ده تومان از بابت ۱۹۱۳
که جمع آن مبلغ بیست تومان میشود بصندوق پردازد .
بتاریخ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۱
صندوقدار

۱- کلماتی که درشت چاپ شده در متن اصلی چاپی است .

۲- امضای ویزیوز رئیس مدرسه آلیانس .

ترجمه نامه رئیس افتخاری لژماسونی

فرانسه و اسکاتلند

به

ادیب الممالک فراهانی

در یادداشت های بازمانده از
میرزا صادق خان امیری فراهانی
(ادیب الممالک) نامه ای از یکی از
استادان ماسون فرانسوی که امضاء او
بدرستی خوانده نشده (ظ: ژول درگت)
بدست آمده که در تاریخ ۲۴ مارس
۱۹۰۸ (۱۳۲۶ ق) در پاسخ نامه
ادیب الممالک نوشته است .

از این نامه برمیآید که ادیب در
تاریخ بیستم ژانویه ۱۹۰۸ نامه ای
به این آدم فرستاده است . و نیز
برمیآید که این استاد ماسونی از حدود
سال ۱۳۱۶ ق با کسانی از ایرانیان
نامه نویسی داشته و آنان را به بر پا

کردن لژهای ماسونی بر میانگیخته
است .

اصل نامه نزد خانمك ساسانی
بود که برای استفاده بمن سپرد و
ترجمه فارسی آن در این جا چاپ
میشود .

آزادی . برابری . برادری
بنام و تحت توجهات شرق اعظم
فرانسه .
لژفرانسه واسکاتلند. ۲۴ مارس
۱۹۰۸ .
از : رئیس افتخاری (دارای
درجه ۳۳ ماسونی) .
به : برادر بسیار گرامی میرزا
سید صادق خان ادیب الممالک، عضو
لژ بیداری ایران .

سایه دست بیست و هشت ژانویه گذشته شما را همراه عکسی که
از خودتان فرستاده بودید ، دریافت کردم . اگر شاهزاده عبدالله میرزا
(۱) را پس از بازگشتش از اروپا دیدار فرموده باشید ، به شما گفته است

۱ : این مرد از خاندان جهانبانی است . در نزدیکی دارالفنون سالهای دراز
دکان عکاسی داشت .

پس از آن به پاریس رفت و کسانی چون میرزا حسن مستوفی الممالک به
پا اندازی او به فراماسونری پیوستند (از گفته‌های خانمک ساسانی)

که چه اندازه از این نازك رفتاری شما احساس دوستی کردم .
 در هنگامی که ایشان را دیدار کردم ، ازعکس های خود چیزی
 آماده نداشتم که برای جنابعالی بفرستم و این خود يك علت تأخیر در
 نوشتن نامه بود : اما چون میدانم که شما فراماسون و در نتیجه شاگرد
 مکتب گذشت و چشم پوشی هستید ، از این که امروز پاسخ شما را
 مینویسم مرا خواهید بخشود .

برادر بسیار گرامیم ! شادمانم که مردی بدهوش و فرزانهگی شما ،
 چون شما ، سودمند بودن سازمان جهانی ما را در کشور خود ، بدین
 خوبی دریافته است . من بیگمانم که اگر برادران ماسون ما در تهران
 با عزمی استوار ، بایکدیگر از روی راستی آماده همکاری و همگامی
 باشند ، میتوانند همچون مشعلی فروزان فرا راه نادان ترین و پس افتاده
 ترین مردم را روشنائی بخشند .

رسیدن بدین نتیجه يك شرط اساسی دارد و آن این است که
 برادران ماسونی بکردار ، سرمشق فضایل مدنی و انسانی باشند .
 يك کانون ماسنی در قلب مشرق زمین ، با آموزش اصول استوار
 اندیشه ما به اعضای دلیر و دانا و باهوش پارلمان شما ، خواهد توانست
 که در آینده نزدیک کشور شما را زنده کند .

رئیس لژ نوبنیادی مانند لژ شما ، بی چون چرا میبایست مورد
 اعتماد و احترام برادرانش باشد و احترامات مقام ریاست او را چنانکه
 بایسته است بجا آرند .

برپاکردن لژ بسود آدمیان است ، پس بسود همگان می باشد و
 تنها بسود يك تن نیست . اگر لژ ، مأموریتی سیاسی بسود ملت و یا در

هر صورت سودمند به حال همگان ، به یکی از اعضای خود میدهد ، این عضو باید بخوبی بداند که او فرمانگزار کسانی است که در راه سود مردم گام برمیدارند .

پس برادرگرامی ، بر این اساس باید همت و راستی و اعتماد در میان برادران ماسنی شایسته ، برپا باشد . اما آدم‌های ناشایسته و خشک اندیشی نیز هستند که راه پیشرفت را بر ما می‌بندند و حتی گاه به بهترین اندیشه‌ها و هدف‌ها خلل می‌رسانند . باور من این است که زیان‌بخش‌ترین مردم برای مکتب فلسفی ما همانا مردم ناشایسته‌اند ؛ زیرا این ناشایستگان را بدشواری میتوان بازشناخت و حال آنکه خشک اندیشان تا اندازه‌ای در خور بخشایشند و باشناختن آنان میتوان از آسیب و زیان‌شان در پناه ماند .

به برادر ماسنی شادباش می‌گویم . کوشش کنید که گرد هم آید ، همه همشهریان خود را با خود هم‌بازر کنید و روح اطمینان و انضباط در آنان بدمید .

هنکام آن رسیده است که به جهان متمدن بنمایانید که ایران شایستگی زندگی نو دارد ، و با کوشش های پیگیر میتواند از غنای خاک خود برخوردار شود و از آزادی اندیشه برخوردار شود ؛ فریبکاران دغل را شرمسار کند تا نتوانند به هم‌نوعان خود زیان رسانند .

با آوای بلند بگویید که میخواهیم بکوشش معنوی و کار مادی به آزادی برسیم . در برابر قانون به اندازه شایستگی برابری میخواهیم و با همه مردم مطابق طبقه و مقام و هوش برادری میخواهیم ، و این سه اصل را با بردباری و آسان‌گیری و همکاری با همه کسانی که به کشورشان خدمتی

توانند کرد ، سر آغاز همه شعارهای خویش بنهید .
 برادرگرامیم ، آرزوی من از نزدیک به ده سال بداین سوکه با
 برادران فراماسون ایرانی نامه نویسی دارم ، همین است . زیرا تا آن
 جا که میدانم شما ملتی با هوش هستید ، منابع ثروت بسیار دارید .
 بر شماست که از آنها برخوردار شوید . رسیدن بدین هدف از این راه
 است که گروهی در راه معنویات و اخلاقیات کوشش کنند و گروهی دیگر
 به کارهای مادی که در عین حال مقید به قواعد اخلاقی باشد پردازند .
 بایستی تنی چند از مردم باهوش وقت و دارایی خود را در این راه
 بگذارند که صداقت و اعتماد مطلق و میهن پرستی و همت در میان مردم
 نیک کردار استوار گردد . چه ، نیک اندیشی و نیک گفتاری ، بدون نیک
 کرداری به پیشیزی نیرزد .

برادرگرامیم ، سپاسگزارم که برای من فرصتی فراهم گردید تا
 این چند کلمه را بشما بنویسم .

آرزو دارم که این نامه نویسی دنباله داشته باشد .

چشم براه دریافت نامه های شما و آرزومند فرارسیدن روزی
 هستم که دیدارتان مراد دست دهد . خواهش دارم احترامات برادرانه
 مرا بپذیرید .

امضاء

سروده

میرزا صادق خان امیری فراهانی (ادیب الممالک)

مثنوی « آیین فراماسون » در
دیوان ادیب الممالک چاپ وحید
دستگردی ، به چاپ رسیده است .
و حلد در آخر این مثنوی مینویسد:
« شرح مثنوی فراماسون بسی
فصل تر از این بود ، به خط استاد ؛
ولی ما خلاصه آن را نگاشتیم . »
(دیوان : دیباچه ، ص «ب» .) و
نیک پندارم که این کار ناپسند وحید
دستگردی ، بی دلیل بوده است .
گویا چاپ آن بخش از مثنوی را ،
باسود جوبی های خویش سازگار
ندیده است .

بهر انجام این مثنوی نزدیک به
شصد بیت است و چنانکه سراینده اش
در پایان مثنوی گوید ، آن را در

۱۳۲۵ق سروده است .

چون خواندن این مثنوی را
برای آشنایی با آموزش‌های ماسونی
لز بیداری ایران و نیز از برخی جهات
دیگر ، بسود ندیدیم، نزدیک به همه
آن را در این جا میاوریم .

همچنین چند بیت نیز که به گونه‌ای
بافراماسونری بستگی می‌یابد، از دیوان
ادیب بیرون نویس کردیم که پس از
این مثنوی آورده خواهد شد .

زیر نویس ها همه از وحید
دستگردی است مگر جاهایی که بانسان
(م.ك) است .

ادیب الممالک در آغاز این مثنوی چنین سروده است :

سرنامه	بنام آن معمار	که بر افراشت این بلند حصار
اوست معمار این کشیده رواق		اوست بنای این مقرنس طاق
کرده هنگام طرح این آثار		کافکن گونیا و نون پرگار
باد از مادر و دو مهر نوید		بر روان پیمبران جاوید
که همه روشن و سنی بودند		اوستادان ما سنی بودند
آدم آن اوستاد معماران		نوح فرخنده پیر نجاران
بر براهیم شیخ کلدانی		لژ بیت العتیق را بانی (۱)

* * *

آنگاه علت سرودن این مثنوی را چنین می‌سراید :

هست پیدا بر اهل دانش و ویر	که درین قرن تابناک از دیر
در فرانسه ز شرق اعظم تاخت	آفتابسی که قلب ذره شکافت
وز خطوط شعاعی آن مهر	گشت روشن بساط خاک و سپهر
نور بگرفت سطح عالم را	روشن داد آل آدم را
تا از آن نور سنگها بگداخت	لژ بیداریتی در ایران ساخت

بِسْ كِهْرَهَا بَرُون شَد اَز دَل خَاك
 سَاخْتَنَد اَنَدَر اَن سَرَا مَحْرَم
 سَنَك سَخْتَم جُو زَر پَنذِيرْفَتَنَد
 يَار اَصْحَاب كَهْف شَد قَطْمِير (۱)
 خَدْمَت لَائِقِي دَهْم اَنجَام
 عَقْدِي اَز لَل و دَر بِيُوَسْتَم
 بَسْتَم اَنسَان كِه دَر و مَرَجَان رَا (۲)

وَنَدَر اَن مَعْبِد سَتُوْدَه پَاك
 بَنَدَه رَا هَم بَرَادَرَان زَكْرَم
 رَا ز پَنهَان بَكُوَش مَن كَفْتَنَد
 تَا بَفْضَل خَدَا و هَمَت پِير
 خَوَاسْتَم تَا بَجَاي اَيْن اِكْرَام
 لَاجْرَم اَيْن چَكَا-ه بَرَبْسْتَم
 رَشْتَه رَا ز هَاي پَنهَان رَا

* * *

آنگاه در باره «مجمع فراماسون» چنین میگوید :

كِه بَجَا مَانَدَه اَز زَمَان كَهَن
 بِي رِيَا بَر بَرَادَرَان سَلِيم
 كِه تُو هَسْتِي بَرَادَر مَاسَن ؟
 خَوَانَدَه اَنَد اَيْنچَنِين مَرَا بَجَهَان
 كُو مَرَا بَرخُود اَعْتِمَادِي نِيَسْت
 كِه بَكْرَدَار خُوِيَش غَرَه شُود
 فِكْرَت و حَزْم رَا كَنَد پِنَه
 اَزْمُونِي كَنَنْد دَر شَانَش
 زَنَدَه نَاكَشْتَه خُود هَلَاك شُود
 كُو يَكِي نَخْلَه هَمِيُون اَسْت
 رِيَشَه اش دَر بَهْسْت اَزَادِي
 تَنَش اَز نَنَك عَيْب رَسَنَه بُوَد
 فَرْق نَنَهْد بَمَالِدَار و كَدَا

مَجْمَع فَرْقَه فَرَامَاسَن
 فِكْر و دَانَش هَمِي كَنَد تَعْلِيم
 كَر بَكُوِيد كَسِي تُو رَا سَخْنِي
 پَا سَخْش دَه كِه زَمْرَه اَخْوَان
 وَر بَكُوِيد كِه اَيْن جَوَاب اَز چِيَسْت
 حَق شَاكْرَد مَاسَنِي نَبُوَد
 بَلَكِه بَا خَاطْرِي پَر اَنَدِيَشَه
 زَان بَتْرَسَد كِه جَمْع اَخ-وَانَش
 سَپَس اَز كَفْتَه شَرْمَنَاك شُود
 وَر بَكُوِيد كِه مَاسَنِي چُونَسْت
 كَشْتَه دَهْقَان بَرَاي اَبَادِي
 هَمَه اَخْلَاق او خَجْسَنَه بُوَد
 دُوسْت بَاشَد بَه دُوسْتَدَار خَدَا

۱- نام سگ اصحاب کهن .

۲- ص ۵۷۶ .

هم ز آئین مردی و رادی
 زان رذائل که هست مایهٔ درد
 ببری از زحمت و تهی زگزند
 پای کوبد به تخت کیخسرو
 عمرو عیسی فزون ز اندازه
عدل و حق را بجستجو باشد
 هر بدی را ز خویش سازد دور
 پاک باشد به آشکار و نهفت
 یا دلیلی بر این عمل جوید
 که بود زاهل دانش و ادراک
 میشناسد نه از سرای و وثاق
 همه آرایشند و پیرایه
 که بهر حال ندهدش از دست
 زین ره او باقی و جهان فانی است
 جنبش و عزم پر افادهٔ تست
 خویش را چون زر سبیک کنی
 آدمیت ازین گهر تابد
 بشنو از من که یابی آگاهی
 زی فضائل شتاب و می آمیز
 که کسی تا در اینجهان باشد
 نکند یک دقیقه کوتاهی
 سخن من بصدق اصفا کن
 که نهد بر زمین اساس جهان
 کوشد و دیو را کند آدم
 با تمام قوای انسانی
 سعی (م ت) همی بود بیچه کار
 که شود باغ فیض خاطر مرد

ور پیرسد ز زاد آزادی ؟
 پاسخش ده که چون بمیرد مرد
 پس در آید درین مقام بلند
 رو نهد سوی زندگانی نو
 اینت باشد ولادتسی تازه
 ور بخواهد که نیکخو باشد
 این دورا برتری دهد بامور
 کار خود را بدین دو سازد جفت
 گر کسی قصد غیر ازین گوید
 در جوابش بگو که ماسن پاک
 شرف و قدر مرد را ز اخلاق
 دولت و مال و ثروت و مایه
 ارزش آدمی بدان گهر است
 وین گهر در وجود انسانی است
 غرض از این گهر رادهٔ تست
 که بدان کارهای نیک کنی
 آدمی زین گهر شرف یابد
 گر ز تکلیف ماسنی خواهی
 از رذائل گریز و می پرهیز
 راه کسب فضایل آن باشد
 از نکو کاری و نکو خواهی
 گر بخواهی وظیفه ماسن
 هست کار بزرگ ماسنی آن
 در اساس ترقی عالم
 وین بنا راهمی شود بانی
 از تو پرسند اگر که در اقطار
 گو بدان کار سعی باید کرد

فیض بخشد به مهر و نی بهوس
 به فراماسنی ترا پذیرفت
 کامل از مردمان صاحبدل
 پنج روشن چراغ تابنده
 همه معمار کاخ عز و جلال
 شد مه و مهر و خنس و کنس (۱)
 که بیابی زسرش آگاهی
 که بود قلبشان خزانه سر
 با همایون دبیر و ناطق راد
 ناگزیر است از مثنای سبع
 نتواند لوای داد افراشت
 خانه تاراست و میهمان بر در
 ۲ رفیق ستوده آزاد
 جستجو از درون و منز کنند
 سایه گسترده است برکیوان
 محفل ساده‌ای شود بنیاد
 نتواند نمود دیاری
 معبد آراسته است بهر نماز
 آید آنجا پیشگاه قضا
 نشود روشن از حکومت شمع
 کی حکومت شود علی‌الاطلاق
 کز چه هنگام گشته‌ای م ژ ؟
 در شب تیره نور حق دیدم

همه جا و همیشه بر همه کس
 ور پیرسند از آن مکان که نهفت
 پاسخش ده که در لژی عادل
 سه به تنظیم آن شتابنده
 هفت ارکان عدل و اصل کمال
 رمز ایشان به مصحف اقدس
 هفت و پنج وسه را اگر خواهی
 ۳ بود يك رئیس و دو و مبصر
 ۵ شمنند این ۳ تن استاد
 وین کتاب المبین ما بالطبع
 تن ولژ، گرنه هفت پیکر داشت
 ورنه نابد شمع هفت اختر
 باید از ۷ تن ۳ استاد
 تا بسی کارهای نغز کنند
 علم داوری درین ایوان
 از ۳ م ژ ، کز آن یکی استاد
 که بجز مشورت در آن کاری
 از ۳ استاد را دو يك انباز
 میتواند کسی بطوع و رضا
 ليك تا ۷ تن نباشد جمع
 گر نباشند هفت تن به وثاق
 ور پیرسد ترا رفیق کهن
 گو از آدم که ره نور دیدم

۱- قوله تعالى (فلا اقس بالخنس الجوار الكنس) علی علیه السلام فرماید که خنس و کنس عبارتست از زحل . مشتری . مریخ . زهره . عطارد . ونگارنده به ضمیمه شمس و قمر کنایه با تشبیها نماینده ارکان سبعة ل ژ م ژ دانسته که سیارات فلك بشریت و اساتید کارخانه عدالتند . (ص ۵۹۵ دیوان ادیب)

ور دهد پاسخت کز این گفتار
 پاسخش ده که چشم ما کور است
 م ت واقعی نگردد کس
 تا نمیرد در او لجاجت و خشم
 چون بدین نور دیده بگشاید
 م ت واقعی شود آنگاه
 گر بگوید که از تو بهراسم
 گو اشارات ما چو شمس بود
 باز اگر گوید رفیق نبیه
 گو نخستین نشانه رفتارم
 دومین « قول ، صدق و حق باشد
 سومین در بلندی و پستی
 با برادر به جان دل و مال یار
 گر زنو طرح گفتگو فکند
 گو علامات ما شود مشهود
 ز آنکه اعمال فکر ما ز آغاز
 پس به تسطیح خویش پردازیم
 پس فرازیم بر زمین پایه
 یعنی اندر زمین نهیم اساس
 گر پرسد علامت م ت
 آن علامت که داری از استاد
 سر آن از تو گر همی پرسد
 هر که در این طریقه پای نهد
 گر از این راز معنی دیگر
 « یدیمنا به منتهای گلو ،
 یعنی این دست بر هوا و هوس
 تا بجوشد درون دل شهوات

پرده بردار و فاش کن اسرار
 عقل ما در حجاب مستور است
 تا بخود ننگرد ز پیش وز پس
 نگشاید سوی حقایق چشم
 در ره عدل و حق فرود آید
 که سپارد سوی حقایق راه
 تا ترا با نشانه شناسم
 بعلامات و قول و لمس بود
 کاین سخن را بصدق کن توجیه
 که بانصاف و عدل شد کارم
 که برون از حق ورق باشد
 عهد همراهی است و « همدستی ،
 « لمس دست ، آمده است شاهدکار
 وز علامات آن سؤال کند
 بر تو از گونیا و سطح و عمود
 سوی عدل و حقیقت آید باز
 کزو کوژی زبن براندازیم
 زان بناکش برآسمان سایه
 از تمدن بمون خالق ناس
 که برون باشد از کتاب و سخن
 آشکارا بنزد او کن یاد
 گو خدا جوزبنده کی ترسد
 « سر دهد لیک سر بکسی ندهد ،
 از تو پرسد بگوی واضح تر
 « که شود گونیا پدید از او ،
 غالب آید بسینه گوید بس ا
 شهریار خرد نگردد مات

بیقین دان که گفته او را ورد
 بکف اندر زمان نفس حرون (۱)
 فارغ از زهر بیم و شهد امید
 نکنم جز براه صدق عبور
 که بیاموختی زبند قبول
 آشکارا بگو که دستور است
 پاسخش ده تو با دلیل و سند
 خواندم از فصل چهارم تکوین، (۳)
 صانع آلت است از آهن و مس
 گوش ده تا بیابی آگاهی
 پسی نامور بنام «خنوخ»
 پس «محویائل» از عراد بزاد
 پسی نام «م» «عتوشائیل»
 که ازو چند پور پیدا شد
 این یکی «ظله» آندگر «عاده»
 پدر صاحبان خیل و خیام
 آن نوازندگان بر ربط و نی
 صانع آلت از مس و آهن

این علامت چو دیدی از شاگرد
 کاین منم چیره بر طبیعت دون
 سعی دارم که در جهان جاوید
 نشوم ز اعتدال هرگز دور
 گر بپرسد ترا ز رمز دخول
 لفظ «توبالکن» (۲) ارچه مستور است
 گر ز مفهوم آن سؤال کنند
 که من این راز از روی یقین
 کاین بود نام من آنکیکه به حس
 شرح آنرا درست اگر خواهی
 داشت «قایل» بیساعت شوخ
 نام پور خنوخ شد «عیراد»
 هم پدید آمد از محویائل
 «لمک» از این پدر هویدا شد
 در سرا داشت دو پری زاده
 عاده «یا بال» راهمی شد مام
 نیز «یوبال» را که زاد از وی
 زاد از ظله نیز «توبالکن»

نام آن نقش گشته بردل ما

«مد پاس» است در محافل ما

زان کلام مقدس مخفی

نه نویسنده ام نه خواننده

چکنم نیست دانش دگرم

ور بپرسد ترا رفیق صفی

پاسخش ده که این کمین بنده

جز هجی بیخبر زهر هنرم

۱- حرون : سرکش .

۲- توبالکن Toubacin (توبال قائین) از احفاد قایل است که مخترع آلات از

فلزات شد .

۳- سفر تکوین . کتاب اول توریه است .

تو بگو حرف اولش ز آغاز
 سپس از ابتداء کند به سخن
 در سؤال و جواب این اسرار
 معنی این کلام اگر جوید
 که ز مفهوم آن مرا در یاد
 مدخل معبد سلیمان راست
 ز دور خویش را استاد
 نام آن استن است این کلمه
 گر بگوید رفیق روحانی
 در دبستان مگر نداد استاد
 در جوابش بگو که طالب حق
 این اشارات را این رسوم و رموز
 هم بکنه حقایق این راه
 که کند بالبداهه ساز سخن
 هر چه باشد سخنور و نامی
 باز اگر گفت و در تو در نگریست
 پاسخش ده که آنچه در آئین
 هست دستوری آنچنانکه- بسراز
 تا که شاگرد سوی راه درست
 پس در این کار جد و جهد آرد
 باز حرف سوم پیاموزد
 چارمین حرف راز پرده فکر
 ور بگوید زمزد قصد تو چیست؟

تا من از پی همی سرایم باز
 تو ز دنبال آن قرائت کن
 I و A و K و I و N بشمار
 پاسخش م ت اینچنین گوید
 نیست غیر از عمارت و بنیاد
 استنی چون درخت ایمان راست
 روزها پای این ستون میداد
 که بود نقش در ضمیر همه (۱)
 کز چه پویی طریق نادانی
 هیجت از خواندن و نبستن یاد ؟
 درك هر نکته کی کند به ورق
 کی بهر دل کند ظهور و بروز ؟
 دل شاگرد کی شود آگاه ؟
 از پس پرده فراماسن ؟
 هست بی شبهه جاهل و عاهی
 کز تهبجی مرادم ت چیست ؟
 بفراماسنی شده تلقین
 حرف اول بیان شود ز آغاز
 ره سپارد براستی ز نخست
 از دوم حرف پرده بردارد
 شمع دانش به محفل افروزد
 اندر آرد چو نو عروسی بکر
 گو مرادم زمزد جز این نیست

۱- در کتاب مقدس توریه (کتاب اول ملوک) فصل هفتم آیه ۲۱ آمده (و آن ستونها را در روان هیكل برپا نمود و ستون طرف راست را بر پا نمود اسمش را یاگین گذاشت و ستون طرف چپ را بنا نموده اسمش را بوغر گذاشت) شاید لفظ یاسین (= یسن) در قرآن مجید هم در اصل یاگین باشد.

رحمت آید بر او ز مطلع نور
گنج باشد نصیبه از پی رنج
بنماند چه پاسبان و چه دزد
مزد مزدور چیست بالتحقیق
چيست این اجر و چون شود اجری؟
آنچه شاگرد دیده از استاد
ز آنکه تکمیل نفس و روح بود
حاصل آید زگنج گنجوران
مزد مزدور راز مطلع فجر
زین کنایت چه مدعا دارند؟
از عنایات کرد کار حکیم
مرکز کار و شغل امجاد است
گو بود مرکز عقول و شئون
مجمع النور فضل و دانائی است
همه تکلیف روزگار حیات
همه را اندران کند احساس
وز تفکر مشاهدات کند
داور عدل را حکم سازد
عقل و انصاف را کند قاضی
پس باجرای آن شروع کند
در درون زمین دهند قرار
چیره گردد بنفس دون همت
پس برآید بتخت و شاه شود
پایه برمه فرازد ازماهی
اوستادان که جمه آگاهند
باب فضلش بسوی مغرب باز
عرض آن از شمال تا بجنوب

که پیاداش زحمت مزدور
مر کسی را در این سرای سپنج
هیچ کس اندرین جهان بی‌مزد
باز اگر گوید آن خجسته رفیق
یعنی از حیث صورت و معنی
پاسخش ده که در طریقت داد
مزد او بهترین فتوح بود
که بتدریج بهر مزدوران
گر بگوید که گاه بخشش و اجر
از چه پای ستون « Z » آزند؟
گوستون « Z » آینی است عظیم
رمز کانون حسن ایجاد است
گر بگوید که چیست آن کانون؟
مطلع المئمن عقل و بینائی است
آدمی بیند اندرین مرآت
کسب ادراك و عقل و هوش و حواس
با طبیعت مجاهدات کند
هر چه بیند بفکر پردازد
باشد از نفس خویش ناراضی
کار خود بر خرد رجوع کند
اینکه شاگرد را نخستین بار
بهر آنست کاندران خلوت
یوسف آسا بقعر چاه شود
از حقیقت بیابد آگاهی
وضع و شکل « ل ل » از توگر خواهند
گو « ل ل » ما مربع است و دراز
پولش از سمت شرق سوی غروب

زاوین نقطه زیر سوی زیر
 مرد ماسن بیاسخن گوید
 که بخرگاه عالم ایجاد
 تابد از شمس ماسنی انوار
 بر همه مردمان زپا تا فرق
 نور آن شایع است و عالمگیر
 رفته در باختر ز خاور سوی
 در بیوتی که اقدسند و شگرف
 نه درایشان عوج پدیدونه امت (۳)
 مقبل آن بنور غرق آمد
 بنگرد پرتو تمدن را
 شمس حق را در آسمان ظهور
 بحقیقت رسیده بگراید
 که بجا مانده از زمان کهن
 ساختند و هم بدان ترکیب
 با خط استوا برابر بود
 گو مقام منبع و خاص و خفی است
 نزد نامحرمان زکار و سخن
 کار و مژده چرا بود به نهفت
 آن قوائی که عاملند بکار
 وز برون منشأ بسی اثرند
 متراکم شوند در یکجا
 لایق کار و مستعد اثر
 پنجه باشیر نر در اندازند

ارتفاع از «زینت» (۱) تا «نادیر» (۲)
 راز ابعاد اگر کسی حوید
 آشکارا شود از این ابعاد
 ابدال هر از در و دیوار
 در جنوب و شمال و مغرب و شرق
 فقیر و غنی و کودک و پیر
 سر بگوید که وضع دلش ز چه روی
 گو از آنجا که گربه بینی ژوف
 نگری امتدادشان زین سمت
 مطلع نور شمس شرق آمد
 وجهه چون مشرق است و مژده را
 متذکر شود ز تابش نور
 دیده از خواب جهل بکشاید
 پیروان طریقت ماسن
 معبد خویش را بدان ترتیب
 کاندرا آنجا خطی که محور بود
 گر بگوید که دلش چگونه و چیست
 که بود حافظ فراماسن
 باز اگر گویدت بگفت و شنفت
 گوازیرا که در همه اطوار
 از درون چشمهای هر هنرند
 این قوی را سزد که ابر آسا
 تا شوند از فشار یکدیگر
 بطریقی که چون برون تازند

۱- Zenith گویند این کلمه از عربی مأخوذ و بمعنی اقصی نقطه سمت الرأس است

۲- Nadir این کلمه نیز مأخوذ از عرب و بر منتهی نقطه تحت القدم اطلاق میشود.

۳- عوج: کژو کوزی؛ امت: ناهمواری در سطح.

توانند پنجه زد باوی
اندك اندك بهم در آمیزد
آورد رعد و برق تلج و مطر
کاندر آن بارگاه روحانی است
ابر بودی بخار و باران ، دود
که « لثه » منتظم به چیست شبیه ؟
« مٔ » آنجا کار ز محفوظ است
که بنایی است محکم و عالی
که درونش کسی نمی داند
منشأ قوه و اثر بوجود
تربیت سازدش در آن محفل
اندر آن مجلس است بسته بند
در گشادش که سوی بیرون تاخت
که بود کار خانه پنهان
ساکنانش به کار کوشیده
بیضهای درشت نامحدود
بال زرین بچرخ بگشایند
نیست اسرار ماسنی پنهان
در جوابش بگو که « میبارد »
هست حاضر وجود بیگانه
وزستون وقوایم ایوان
وانچه دانی بشرح کن آغاز
رکن سوم ستون « زیبائی » است
« دو نگهبان » چو شمس وزهره و مار
اندرین ره شدند راهنمون
اثر قوه موله را
از چه شاه دلند و مالک تن ؟

گر یکی را دوسد رقیب از پی
چون بخاری که از زمین خیزد
متراکم شود بیکدیگر
این اثر ز اجتماع پنهانی است
گر نه این اجتماع و خلوت بود
از تو گر پرسد اوستاد بنیه
یعنی آن محفلی که محفوظ است
گوبه سلول پیکری آلی
با یکی تخم مرغ را ماند
در ضمیرش بود يك موجود
پروراند ورا بخانه دل
تا بود ناقص و ضعیف و نژند
چون تنومند گشت و بال افراخت
همچنین مغز کله انسان
در ب آن بسته سقف پوشیده
گویی آنجا نهاده مرغ وجود
که از آن جوجه ها برون آیند
گر پرسد از آن لژی که در آن
رمز آنکس چسان پدید آرد ؟
این اشارات بود که در خانه
گر پرسند از نگهبانان
زود بگشای از آن ۳ قائمه راز
که دو دانائی و توانایی
ظاهر این سه « پیروالاجام »
گر بگوید کاین ۳ قائمه چون
« مٔ » و کیف قوای موجوده را
چه نیرو نهاده برگردن ؟

کارشان چیست ؟ در اثر چونند ؟
 راز بگشا که صنعت و ایجاد ،
 و ختم و انجام ، با توانائی است
 این سه اصل قوی بمالم کون
 گر پرسد کسی که در این راه
 چه برانگیخت در سرت سودا
 در جوابش بگو که ظلمت جهل
 نور عقل و شمع آگاهی
 بسکه زندان جهل بد تیره
 لاجرم سوی نور بینائی
 ور بگوید چگونه بعد قبول
 گو نمودم ز خود فلز ها دور
 اینکه کردم برون لباس از تن
 شد کنایت از آنکه بیندعوی
 هست مستغنی از زر و زیور
 (سینه و دل برهنه بود مرا)
 شخص من محرم با اعتماد تمام
 زانوی راستم بدی عریان
 که چو سالک جراه حق آید
 موزه کردم زپای چپ بیرون
 زانکه در بار قدس و مبدرب
 دور کردم زخویشتن زر و سیم
 این کنایت بود زسلب طمع
 زانکه چون مرد شد بطلی سبیل
 سیم و زر راز خویش سازد دور
 ور بگوید که در مقام قبول
 گو سه نوبت نموده دق الباب

در کمالات و در هنر چونند ؟
 کار و فرزائیگی ، بود بیلاد
 و دلربائی ، نشان زیبائی است
 جزء را حافظند و کل را عون
 از چه سالک شدی بلا اکراه ؟
 که شدی سوی ماضی پویا ؟
 کرده نا اهل را مسخر اغل
 بگدا داده رتبه شاء
 دیده ام کور گشت و دل تیره
 تاختم بر سپهر بینائی
 محرم و لذت ، شدی بگاہ دخول ؟
 نه تنم عور بود و نه مستور
 دور کردم ز خود زر و آهن
 مرد چون یافت جامه تقوی
 زیور او بس است فضل و هنر
 زانکه نزد برادران صفا
 اندر آید بصدق و بنهد کام
 تا بدانند زمرة اخوان
 بخضوع و نیاز بگراید
 پابرنه در آمدم بدرون
 محرم آید با احترام و ادب
 وز تجرد بمن وزید سیم
 در مقامی زآسمان
 در طریق مراتب
 که وجوه مضرب است
 بچه سان یافتی توانی
 راه حستم زباب

پاسخش را چنین بیاید داد
 کن سه قندیل روشن از این زیت
 بی طلب در کف تو زر نهند
 ورنه کوی برخ فراز کنند
 طلب‌الثیبی ثم جد و جد
 قرع‌الباب ثم لج و لج
 خود چه دیدی در آن مکان فراخ؟
 که زهر کسی همیشه ناچار
 دستگیرم شدند پیرو خطیب
 محرم سر شدم به کار و سخن
 امتحان تو چه اش حکمت؟
 بار بستم سه بار سوی سفر
 بحقیقت دویده باز رسم
 اندر آن بارگه چه کردی باز؟
 کرده‌ام عهد و خورده‌ام سوگند
 نکنم زان بخلق گمت و شفت
 باشم از صدق تابع احکام
 شرح اسرار و رازهای طریق
 نورشان علم برحقایق دان
 (م ۱) از لوحشان عقیده نگاشت
 نکته‌ای زان حقایق عالی
 باز پرسد مشاهدات تو را
 وز حقایق چگونه بستی طرف؟
 دیدم آنها که برتر از ادراک
 بترازوی فکر کی سجد
 هر که فهمش گمان کند وهم است
 بازماند زکنه آن مقصود

معنی این سه پرسد از استاد
 که بخوان این سه نکته را زسه بیت
 اولاً - باز خواه تا بدهند
 ثانیاً - در بزنی که باز کنند
 زین سبب گفته آن شه امجد
 سعی و کوشش بود کلید فرج
 ورنه بگوید پس از دخول به کاخ
 گو پس از آزمایش بسیار
 کرد رأی برادران تصویب
 تا که در معبد فراماسن
 گر پرسد چه بد در آن خلوت؟
 گو در آن بارگاه مینوفر
 از پی آنکه تا بود نفسم
 گوید از بعد آزمون دراز
 باز گو کاندرا آن وثاق بلند
 که نگهدار سر شوم بنهفت
 نیز در هر مقام و هر هنگام
 از تو گر پرسد اوستاد شفیق
 گو نجومی است زیر ابر نهان
 آن حقایق که معنویت داشت
 همه مرموزهای تمثالی
 چون نباشد معاهدات تو را
 که چه دیدی در آن مقام شکر؟
 گو در آن بارگاه روشن پاک
 آنچه در عقل کسی نمیکند
 و آنچه بیرون زدانش و فهم است
 فکرت و عقل و هوش هر موجود

حامل روح شد در آن ایوان
 پرده ای زفت بود سایه فکن
 روی خورشید را گرفت چو ابر
 مانع از درك آفتاب شده
 هست محتاج شرح یا توضیح
 می نگردد بروشنی ملحق
 یافتن در دربر چراغ حضور
 پای باید برآه بشناهد
 نرهی از مقام ظلماتی
 بسنه ای روح را به محبس تن
 وز حقایق همی شوی محروم
 برطرف کن بدشو از ظلمات
 وسنا البرق یخطف الابصار
 چون رسیدی بروشنی چون شد ؟
 پیر روشندل ستوده سیر
 دیدم و رستم از بلا و گزند
 جفت خورشید و ماه گشته بگوی
 در شب تیره و بروز آید
 منبع هوش پاك و ذكر تواند
 بمقامی رسیده است بلند
 مبدأ عقل ها و دانشها
 کار گاه حیات را بانی
 در رخ وی کند طلوع و ظهور
 ذات او کاشف حقایق شد
 اندر آن کاخ واجب التقدير
 در حواشی بگو بنقطه
 برتر از کعباد و حمت

خاصه آندم که این تن پژمان
 گفتمی اندر فراز دیده من
 گرد های غلیظ و دود سطر
 تابش نور را حجاب شده
 گر بگوید که این بیان فصیح
 گوتن مرد پیش تابش حق
 نیست کافی برای دیدن نور
 دیده باید که روشنی یابد
 تا ندری حجاب نادانی
 تا بزنجیر وهم های کهن
 نکنی درك این فنون و علوم
 ظلمت غفلت از وثاق حیات
 تا به بینی جهان پر از انوار
 گر بگوید که بخت میمون شد
 گو بدیدم جمال شمس و قمر
 این سه را اندر آن سپهر بلند
 گر بگوید که پیر ما زچه روی ؟
 بطریقی که آن سه و خورشید
 چشمه تابناک فکر تواند
 همچنین اوستاد دانشمند
 که بود منشأ نمایشها
 اوست مصداق عقل انسانی
 چون زشمس و قمر برآید نور
 وجه او هادی خلائق شد
 گر بپرسد که اوستاد رئیس
 در کجا مینهد کلاه بفرق ؟
 زانکه قایم مقام خورشید است

شود از فر خود جهان افروز
 پاس ها را گذارد اندازه
 جانشین خور است در خاور
 چشم شاگرد سوی مسند اوست
 همه فرمان پذیرش از که و مه
 در کدامین جهت کنند مکان ؟
 در سهیلند طالع از مغرب
 استن خرگه همایونند
 لیک از ایشان همی ببايد خواست
 برز شاگرد و کم زمعمارند
 چیست مقصودش و چه داشت مراد ؟
 باشد از شرق در طلوع و ظهور
 تابش ضوء و نور گشته عیان
 آفتاب اندر آن نموده غروب
 لیک در سمت غرب محدود است
 نور جاری در آن بروز و شب
 که بحس درك آن کند اسان
 کز جواهر مرکب است و عرض
 که در آن نور معرفت فانی است
 نشود باحواس ما ادراك
 لایزال است برجهان جودش
 شغل آن راجع است بر تقدیر
 در کدامین طرف شده است عیان ؟
 می نیاورده مایه ها را گرد
 تهی از درك نور معقول است
 که نوآموز اولین واردند

عمچنان کافتاب اول روز
 گردش روز و شب کند تازه
 پیر ما نیز اندرین محضر
 فتح و ختم امور درید اوست
 اوست در کار خانه فرمانده
 گر بگوید که آن نگهبانان
 گو دو تن مبصر صدیق محب
 یاور اوستاد میمونند
 مزد شاگرد اگر چه بابناست
 زانکه ایشان و سیط درکارند
 گر بگوید زشرق و غرب اوستاد
 گو عیان است این لطیفه که نور
 پس بود مشرق آن جهت که از آن
 مغرب آنجا بود که گاه وجوب (۱)
 نور مشرق همیشه موجود است
 شرق سرچشمه است و غرب مصب
 میتوان گفت قسمتی زاکوان
 یعنی این عالم امید و غرض
 مغرب شمس عقل انسانی است
 قسم دیگر که شد مجرد و پاک
 خارج از ماده است موجودش
 درك آن مشکل است جز بضمیر
 گر بگوید که جای شاگردان
 گو از آنجا که در عمل شاگرد
 دلشان آنچنان که معمول است
 در دبستان عقل شاگردند

ابتدایی همی شمرده شوند
 وسع ممکن بقدر وسع کمال
 نیست اند وفاق و صحرائی (۱)
 ازگه افتتاح و ختم عمل
 هم بقانون حکمت و دستور
 نیمشب دست میکشد از کار
 از چه باشد کنایه در اوقات
 پیش از آن کاید از وجودش اثر
 بامدادش به نیمروز آید
 در نماز از دلوك تابه غسق (۲)
 کار بگذشته را تلافی کرد
 پاك سازد دل از هوا و هوس
 جز نکوئی بخلق نپسندد
 کویا موخت سر ظلمت و نور
 کوهمه منز بود و مردم پوست
 هست روشن ز آیه الکرسی (۳)
 پیرو دستور رازدان « سلمان »
 برد در کعبه مه آبادی
 دید مردی به بیت از اهل البیت
 برگزیدش چنانکه لایق بود
 تازی و پارسی برادر شد
 خاک ها ماوران (۴) چو در عدن

چون در این خانه نام برده شوند
 لاجرم هست جایشان به شمال
 زانکه باریکتر از آن جائی
 گر فرا پرسد اوستاد اجل
 گوبه رمز و کنایه دستور
 ظهر آید بکار خود معمار
 گر بگوید ترا که این ساعات
 در جوابش بگو که نوع بشر
 نیمی از عمر خود به پیماید
 سپس آید درون معبد حق
 زاول نیمروز خواهد مرد
 لاجرم تا باخرینه نفس
 خدمت نوع را کمر بندد
 از زراتشت مانده این دستور
 روشنی یادگار حکمت اوست
 گر ز فرقان نشان آن پرسی
 موبد پارسی پارسیان
 راز رزشت را باستانی
 تا چو احمد به کعبه راند کمیت
 چون نماینده حقایق بود
 چون خرد باب و داد مادر شد
 شد ز گوگرد پارسی روشن

-
- ۱- در عبری شرق را پیش و غرب را پس و جنوب را راست و شمال را تاریک یا پوشیده گویند و ظلمت را در آنجا میپنداشتند .
 - ۲- دلوك نیمه روز (ظهر) و غسق نیمه شب است .
 - ۳- آیه الکرسی و آیه نور معروفند در قرآن .
 - ۴- ها ماوران : حجاز و نجد و یمن را گویند .

خیمه زد بوقییس برالوند
 اصفهان از حجاز عهد گرفت
 تخت سلیمان براز سلیمان ماند
 روشن از سرمه صفاهانی
 عکس حیرام (۲) در حرم اوفتاد
 اندرین امر دلکش مشروع
 امر معلوم را طلب چه بود؟
 خوبی کار بسته برهنگام
 که رواجش بدان بود بسته
 عامل از رنج خود نمر نبرد
 نبری فایدت زکرده خویش
 جان خود در شکنج و زجر کنی
 نیست کار تو در خور تحسین
 طبل بیگام و مرغ بیهنگام
 حرمت وقت بهر طاعت و پاس
 که نه پیش افتد از زمان و نه پس
 باشد از جان مراقب ساعت
 شود از سعی خویش بر خوردار
 باز گو کز سه سال افزون نیست؟
 بی تأمل گشای لب به بیان
 پایه منصبش رسد بظهور
 پی فهم ۳ سعی سازد و جهد
 تا ز سر ۳ آگهی یابد
 بر ۳ مولودش اتصال بود

کرد فرقان بیان حکمت زند
 مرمکی گروز شهد گرفت
 اوستا از نبی اوستا خواند
 شد دل و چشم پیر کلدانی
 گنگ دژ هوخت (۱) پیش کعبه ستاد
 گر بگوید ترا که قبل شروع
 پرسش وقت را سبب چه بود؟
 پاسخش ده که در زمانه مدام
 کار را موقمی است شایسته
 پاسی از وقت کار چون گذرد
 و در عمل راز وقت رانی پیش
 نیم شب گر نماز فجر کنی
 و نهی بامداد فرض پسین
 زشت باشد درون برزن و بام
 رو نگهبان وقت باش و شناس
 بی سخن واجب است بر همه کس
 در همه شغل و خدمت و طاعت
 تا پشیمان نگردد از کردار
 گر بپرسد کسی که من تو چیست؟
 و بگوید که چیست معنی ن؟
 که ز من طریقت مزدور
 زین سبب باید از درستی عهد
 بطلب نزد پیر بشتابد
 زین سبب عمر خود ۳ سال بود

۱- گنگ دژ هوخت بیت المقدس است که اورشلیم نیز گویند .

۲- حیرام : پادشاه مملکت (تیر-صور) است که با سلیمان در ساختن مسجد اقصی

بفرستادن تخته و چوب با کشتی معاونت نمود .

از د یکی ، معنی و نتیجه خاص ؟
 شد یکی اصل و بیخ هر موجود
 نه عدد بلکه مصدر عدد است
 همه اعداد شد مظاهر يك
 که هزار تو خود هزار يك است
 گو عدد راست اصل و ریشه و حد
 پیکر ما مرتب از اعضاست
 تن هر شئی حامل عضو است
 چه کند درك از حقیقت «دو» ؟
 بنکات دقیقه راه برد
 بخطأ رفته دیده پاکش
 غیر محدود را کند محدود
 واحد از وهم ما شده واقع
 پای بند دو اصل نامعلوم
 کاندر ایشان یکی حقیقت نی
 که از آن شبهه شرکها برخاست (۲)
 رشته شرک را مسلسل دید
 و وحده لا اله الا هو ،
 غرضت چیست و ز چه بستی طرف ؟
 کرده با ما ز فضل همدستی
 گر چه خارج شد از حکایت و نقل
 یا که تمثال اصل هر موجود

گوید ار چیست کاه کشف خواص
 پاسخش ده که در جهان وجود
 ذات واحد که مظهر احد است
 در تعدد چه پیش و چه اندک
 نزد اهل خرد چه جای شك است
 گر نبودی یکی نبود عدد
 هیئت کل مرکب از اجزاست
 کل زهر حیث شامل جزو است
 گر بگوید که عقل و دانش تو
 گو از آنجا که آدمی ز خرد
 همه جا از قصور ادراکش
 خواهد اندر سرای جود و وجود
 بفلط کل به جزو شد تابع
 در میان دو غایت موهوم
 صورت و لفظ خارج از معنی
 شبهه «بن کمونه» از اینجاست (۱)
 چون یکی را دو چشم احول دید
 پس دویی راز بن برافکن و گو
 گر بگوید از این بیان شگرف
 گو خرد در تعقل هستی
 تا چنان درك کرده ایم بهقل
 که سه شد مظهر جمال وجود

۱- ابن کمونه : سعد بن منصور الیهودی مؤلف کتاب الکاشف از تلامیذ شیخ

اشراق شهاب الدین سهر دروی است و شبهه وی در دلیل توحید در کتب فلسفه مشهور

و مدونست .

۲- در متن دیوان : برخواست

زانکه چون مصدر وجود بخویش
چشم ناظر چو روی او بیند
ناری از وحدت وز کثرت شمع
گرچه این شمع و نار و نوریکی است
لیک در چشم ما سه می آید
هندوان کرده زین سه چیز ادراک
مصریان از مثلث منشور
نامشان در کتابشان مرقوم
در سه اقنوم عیسی زنده
که به تعبیر دیگر این کلمات
مصطفی گفته این مثلث را
پایه داد در شریعت ما
که دو آزادی و برابری است
رمز زرتشت شد به گات و بهیشت
منی این سه واضح و روشن
با سه چیزت درین جهان کاراست
این سه گر نیک نیکی اربد بد
گر پرسد از آن مثلث باز
گو مثلث علامت علم است
چشم بازش نشانه خرد است
هندیان این نشانه ساخته اند
گر بگوید ترا چه فایده داشت ؟
گو بود یادگار آن دو ستون
دو ستون میان تهی (۴) زفلز

جلوه حسن سازد از پس و پیش
سه گل از باغ معرفت چیند
نوری اندر مقام جمع الجمع
مظهر و ظاهر و ظهور یکی است
از سه منظر قمر سه بنماید
مصدر خلقت و حیات و هلاک
سه صنم داشتند مظهر نور
هرمخیس (۱) است وانگهی دعوتوم (۲)
آب و ابن است و روح پاینده
رمز ذات صفات گشت و حیات
لاتنی و قد تثلث را
برسه چیر است از طریق صفا
سومین پایه برادری است
همت نیک و هوخت با هورشت (۳)
منشن دادن و گوشن و کنشن
وین سه اندیشه گفت و کردار است
یا چو افراشته ای تو یا چون دد
که در آن نصب گشته دیده باز
علم طومار حکمت و علم است
کادمی زان جد از دیو و دداست
پس کشیشان گل شناخته اند
دو ستونی که اوستاد افراشت
که سلیمان فراشت برگردون
ساخت آن آسمان حشمت و عز

۱ و ۲- هرمخیس : مأخوذ از زبان پارسی تمثال نماینده آفتابست در اول طلوع درع،

تمثال مظهر شمس است در نیمروز «توم» تمثال خورشید است در وقت غروب .

۳- اشاره به سه پایه دین زرتشت : اندیشه نیک . گفتار نیک . کردار نیک (م ک)

۴- دو ستون میان تهی : شرح آن در ترجمه علامت ۲۵ رقم شد .

مزد شاگرد هم در آنجا داد
 از انار دهن گشوده سخن؟
 حجراتی بود بيك هنجار
 همه آکنده و پر از ثمرات
 يكدگر را گرفته در بر تنگ
 در اخوت قرین مهر و وفا
 معنی اتحاد و قوت را
 از چه شد بر میان مرد دلیر
 هست پنهان در این لطیفه دورمز
 بود از سوقه وزعامه دریغ
 صاحبان مناصب و امرا
 که کشد تیغ و بندش بمیان
 در دل ژمه ماسنی شد این میعاد
 نه حسب برتری دهد نه نسب
 همه را بالسویه پندارند
 همه با هم برابری دارند
 بست شمشیر و کج نهاد کلاه
 که برادر برادری دارد
 هست اندر جهان علامت جنك
 نظرش اندرین ورق باشد
 قدمش ثابت است و مردانه
 کوشد اندر طریق عدل و سداد
 بمیان بست بایش ناچار
 بندی اندر که دخول سرا
 کار عقلانی و یدی است مراد
 کار شایسته گیری اندر پیش
 آنچه استاد کرده پیشنهاد

گنجها را در او نشان بنهاد
 گر سرايد خلیفه مژمه
 بجوابش بگو که در دل نار
 در و دیوار و بام آن حجرات
 دانه هائی منظم و همرنك
 شده باهم درون بزم صفا
 می نماید بما اخوت را
 گر بپرسد کسی که این شمشیر
 پاسخش ده که بی کنایه و غمز
 اولاً - آنکه در فرانسه تیغ
 جز بزرگان و فرقه نجبا
 هیچکس را بنود زهره آن
 تا چه غنظ (۱۷۸۹) گذشت از میلاد
 که به اخوان محترم زادب
 امتیاز میانه بردارند
 چون مقام برادری دارند
 لاجرم هر که یافت آنجاریه
 تا بلوح خیال بنگارد
 ثانیاً - چون حسام مینا رنك
 جنك دانا برای حق باشد
 مرد ماسن فزن ز بیگانه
 سعی دارد به دفع ظلم و فساد
 هست شمشیر آلت این کار
 گر بگوید که پیشگیر چرا؟
 گو ازین سر بنزد اهل و داد
 چون بدست آوری وظیفه خویش
 پیشگیر تو آرد اندر یاد

که چه باشد وظیفه ایشان ؟
 قطعه سنگ ناهموار
 آینه و سیاه شده
 همچو گوهر کنیم لایق گنج
 صاف و شفاف و نقر و درخشنده
 در خور تاج شهریار شود
 سنگخاره است صخره صما ؟
 سوی آن سنگ خاره راه بری
 فطرت پست ناخراشیده
 زیر چرخ عمل شود گردان
 تا بردز آن بلندی و پستی
 تا که روشن شود سرپایش
 خاتم دست کیقباد شود
 چیست افزار دست کارگران
 قلم آهنین و تخماق است
 چیست قصدت چه باشد این افزار
 ناطق از او درون صامت ما
 که بگوید قلم بر آن يك لخت (۱)
 این همی گوید آن همی سنبه
 مشی و رفتارشان اشاره به چیست
 یعنی اندر عمل مجده باشد
 بمقام کسی شود نزدیک
 روشنی بخشش بدیده کور
 که ترا در در دل آرزویی هست
 نیستم آرزو بجز منصب

گر ببرد زکار شاگردان
 گو بود در سرشت ماهموار
 که گل ما از آن تپاه شده
 باید آن سنگ را بزحمت ورنج
 تا شود روشن و درخشنده
 سنگ ما لعل شاهوار شود
 گر بگوید چگونه در دل ما
 گو بچاه طبیعت ار نگری
 هست این سنگ فتراشیده
 که به نیروی دست شاگردان
 عقل سازد بمدل همدستی
 بتراشند جمله اعضایش
 شکل از نقر و چهره شاد شود
 گوید ار در تراش سنگ گران
 گو دو آلت که هر یکی طاق است
 گر بگوید کزین دو آلت کار
 گو قلم هست فکر ثابت ما
 هست تخماق آن اداره سخت
 کوه خارا اگر زجا جنبه
 گر بگوید بگاہ رفتن و ایست
 گو کنایت زجهد وجد باشد
 تا بر آید زخانه تاریک
 که بود هادیش بجز گه نور
 گر همی پرسد آن خدای پرست
 پا-بخش ده زروی عقل و ادب

۱- يك لخت گرز است و در اینجا مراد چکش سنگ تراشی است .

که شود بنده اش معین و رفیق
 به و مهر فرقدان نازم
 پیر روشندل فراماسن
 صادق اللهجه باش و ثابت عهد
 سعی کن تا بکام دل برسی

گر اجازت دهد دلیل طریق
 سر باوج فلک برافرازم
 چون بدینجا رسید حد سخن
 گوید اندر عمل بکوش و بجهد
 برهان طبع خود زبوالهوسی

* * *

یافت از طبع من ظهور و بروز
 که بگوهر قرین وهمسلکم
 شب یکشنبه سوم شوال
 سیصد و بیست و پنج بد هزار
 از شهر هزار و نهد و هفت
 آن دوم بود و این به هیفدم (۱)
 آرزومند عفو بخشنده
 احقر الخلق صادق الملوی
 چون هوا خواه دانش و ادب است
 جهل را بر کند زینخ وز بن

شکر الله که این نهفته رموز
 این گهر زاد این یم کلکم
 شد زدر این سفیقه مالا مال
 رفته از هجرت شه ابرار
 سال میلاد ده زپانزده رفت
 مه بیزغاله مهر در کژدم
 ناظم این عقود رخشنده
 بنده خاندان مصطفوی
 که ادیب الممالکش لقب است
 خواهد از دولت فراماسن

۱- یعنی: ده روز از ماه نوامبر که ماه یازدهم شهر مسیحی است رفته بود از

در بخش « متفرقات » دیوان ادیب الممالک ، زیر عنوان « سال اشغال
۱۳۳۲ » چنین آمده است :

« سال اشغال رفته از هجرت	شب سه شنبه مسلخ ماه صفر »
« گشت در برج دلوکنگراهی	منعقد ز اجتماع پنج اختر »
« پنج کوکب شدند باهم یار	تیر و برجیس و زهره شمس و قمر
« صحبتی ساز کرده طولانی	از برای دفاع جنس بشر
« به ادیب الممالک از این راز	پیر اختر شناس داد خبر
« تا که اسرار شاه زسرتاپای	ساخت یکباره ثبت این دفتر » (۱)

پس از مرگ دکتر مرل (۲) فراماسون‌های لژ بیداری ایران ، مجلس

۱ : دیوان . ص ۶۸۹

دکتر مرل زنی بسیار جوان‌تر از خودش داشت. سخت زیبا و بی‌پروا و بی‌بند و بار بود

و ارباب حاجت را نوید بر نمیگردانید (خانمک ساسانی). اعتمادالسلطنه مینویسد :

« ... زن دکتر مرل که دختر سه‌بینو است ؟ بقدری خوشگل ولوند است که من

نه در فرنگ و نه در ایران زن به این خوشگلی و محبوبی ندیده‌ام ... »

(روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه . چاپ ایرج افشار ص ۱۵۴۸) (م . ک)

۲ : چنانکه براون نوشته است (تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت

ترجمه عباسی ، ج ۲ ص ۱۴۴) دکتر مرل (Vorel) مدیر روزنامه صدای ایران

یادبودی برپا کردند ، ادیب الممالک سوگنامدای ذو سوگ او سروده است

که در دیوان او (ص ۹-۱۸۸) چاپ شده ، در آغاز سوگنامد نوشته :

و در شب دوشنبه مسلخ شهر شهبان ۱۳۲۸ هجری مطابق پنجم سپتمبر

۱۹۱۵ میلادی که محفل عزای مرحوم ب . . . (۱) دکتر مرل

منعقد بود در ل . . . ۱ . . . (۲) این قطعه را انشاء و قرائت نمودم ،

این سوگنامه با این بیت آغاز میشود :

برادران به جهان اعتماد کی شاید که می بکاهد شادی و غم بیفراید

تا آنجا که می گوید :

ولی جدایی دکتر مرل از این مجمع غمی بود که تن کوه را بفرساید . . .

بخوان بنکنه توحید سرالاله که رمز های نهان را صریح بنماید

الف بشکلی عمود است و لام الف پرکار دو لام سطح و زها گونیا پدید آید

بود وظیفه «مانس» که بر روان مرل درود خواند و شکر خدای سرآید

که چون خدای بیند ددری ز حکمت خویش بروی بنده دو صد در ز فضل بگشاید . . .

و با این بیت پایان میپذیرد :

اگر تو خادم بزم روی دولیرانی (۳) صبور باش بغم تا که غمگسار آید .

→

Echu de Perse بود که از ۲۱ مارس ۱۸۸۵ (۱۳۰۲ ق) تا ۱۵ فوریه ۱۸۰۸

چاپ شد .

دکتر مرل بعدها زندگی خود را در خدمت دولت ایران گذرانید و به تدریس در

مدارس سرگرم بود و سرانجام هنگام بازگشت به فرانسه در سال ۱۹۱۵ که کما بیش پنجاه

و پنجساله بود ، درگذشت .

۱ : = برادر (م . ك)

۲ : = لژ بیداری ایران . (م . ك)

۳ : Reveil du L'iran بیداری ایران . (م . ك)

گزارش دبیر الملک به امین السلطان در باره فراماسونگری

در دوره مظفرالدین شاه وگویا در ۱۳۱۸ ق ، میرزا علی اصغر خان اتابک . امین السلطان ، دبیر الملک را به نوشتن گزارشی در باره فراماسون ها برمیگمارد . (۱) وی در این گزارش نخست در باره فراماسونری و تأثیر آن در جهان نوشته و آنگاه چنین مینویسد :

« اما در ایران چنانکه بر حضرت اشرف نیز آشکار است ، مشیرالدوله مرحوم (۲) اساس این مسأله را در طهران بنا کرده به استحکام و ترویج آن پرداخت که شاید بتواند اشخاص مخالف این طریقه را از

۱ : چون به اصل این سند دسترس نداشتیم ، بخشی از آن را که در کتاب « بازیگر انقلاب شرق » مهراب امیری چاپ شده است در این جا آوردیم . در متن کتاب تاریخ این گزارش سال ۱۳۵۸ یاد شده که بدیده ما درست نیست .

۱ : منظور میرزا محسن خان معین الملک (مشیرالدوله) است که در ۱۳۱۷ ق درگذشت .

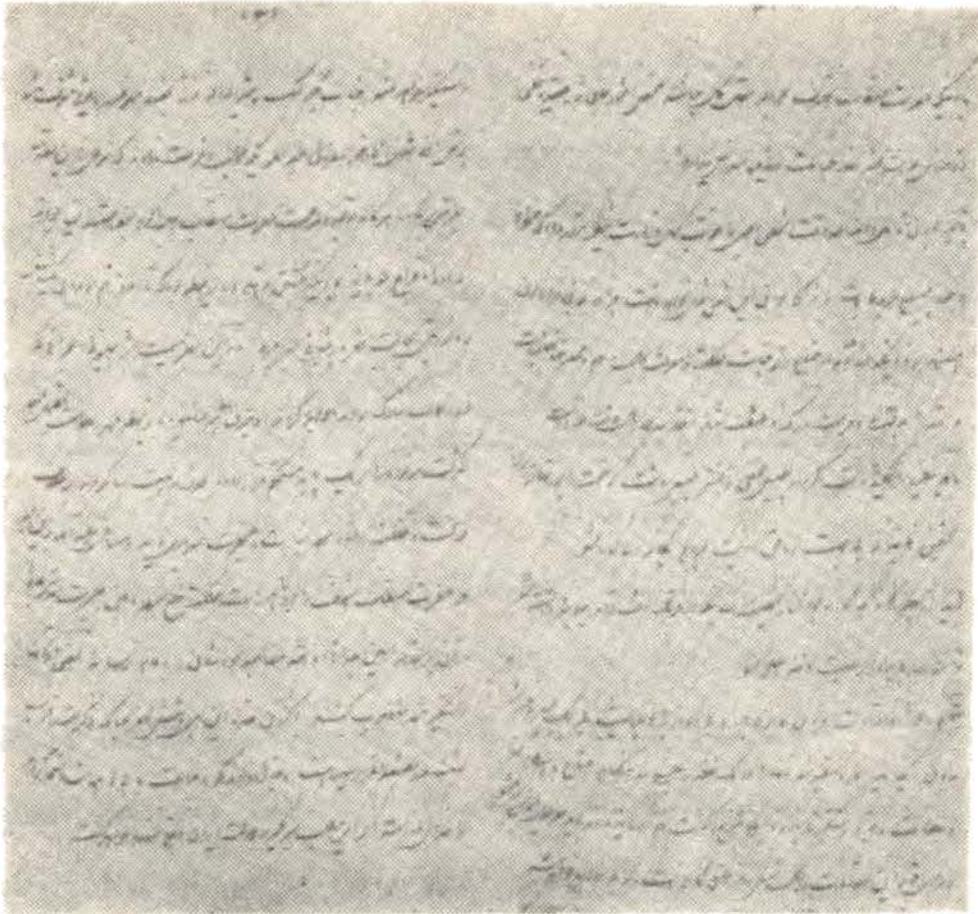
عمل و مأموریت خلع نموده مناصب عمده و مداخل کثیره را بین خودشان تقسیم نمایند و چون از لژ پاریس تحصیل اجازه نکرده بود لهذا تحت قوانین و علامات فراماسونگری با ۳۶ نفر شرکتی تأسیس دادند که به آن هشت نفر از فراماسون های فرنگی نیز ملحق گشتند ، چون در آن اوقات پرنس دادیان ، مفتش کل وزارتخانه ها بود و مستحفظ مخصوص اعلیحضرت همایونی و سرتیپ پلیس ، قبل از همه از این امر مطلع گشته لازم دانست که به مشیرالدوله مرحوم و جناب حکیم الملک که رؤسای کل بودند اظهار نماید که هر آینه این شرکت اگر بخواهد برخلاف ملت و سلطنت عمل نماید فوراً به اعلیحضرت شهرباری و حضرت مستطاب اشرف اطلاع داده تمام اجزا را دستگیر خواهد نمود .

جناب حکیم الملک و مشیرالدوله فوراً بحضور مهرظهور همایونی مشرف شده پرنس دادیان را از شغل و کار خود معزول نموده بطوری که مجال و فرصت ندادند شرحی از این مقدمه به عرض برساند و هر گاه توجه و مرحمت حضرت مستطاب اجل اکرم نبود ، مستعد این بودند که او را اخراج بلا نمایند یا این که به کشتن دهند و به این واسطه بود که تا امروز هم بدون يك شغل و مأموریتی به حالت فقر و پریشانی بسر میبرد .

در این سفر میمنت اثر همایونی اجزایی که در رکاب مبارک بودند با دائره گرانداوریان (۱) ربط بهم رسانیده مهر و علامت تحصیل نموده شرکت مزبور را بریک پایه مستحکم قرارداداده ، بعد از مراجعت بدایران

۱ : در متن کتاب « بازیگر انقلاب شرق » ، « گرانداونیون » آمده که

برخلاف دولت و مملکت رفتار نمودند تا خیانت به اعلیحضرت شهریار
نمایند و مساعی کلیه آنها بر این بود که حضرت مستطاب اشرف را از
امورات مملکتی خلع نموده ما بین اعلیحضرت اقدس همایونی و آن پرستار



بخشی از گزارش دبیر الملک به میرزا علی اصغر خان
اتابک (امین السلطان) در باره فراماسون ها
(از کتاب «بازیگر انقلاب شرق» تألیف مهراب امیری.)

امین ایران جدایی انداخته ، مقاصد خودشان را به انجام برسانند
بعضی از آنها دستگیر شده ، بعضی مغضوب گشته اما اکنون عده این

سی و شش نفر چنانکه ذکر شد قریب به ششصد و هفتصد نفر رسیده است و خیال دارند با جماعت بابی‌ها همدست و متحد گردند و اگر این مطلب سر بگیرد خدای نخواستہ دولت ایران بکلی منهدم خواهد گشت .

با این که مستطاب اشرف بحمداله عقل کل می‌باشند ، چون محض افتخار جان نثار عقیده شخصی از فدوی خواسته‌اند لذا جسارت ورزیده معروض میدارد « و آنگاه پیشنهاد های خود را برای سرکوبی فراماسون ها می‌نویسد .

میرزا رفیع خان ارفع السلطنه

وی از کسانی است که در انجمن پنهانی « درفش کاویان » شرکت
میکرده .

این انجمن در هنگامه جنگ جهانی یکم ، برای مبارزه با
انگلیسیان و همکاری با آلمان بدست حسین خان اختر ، پسر میرزا
طاهر تبریزی مدیر روزنامه اختر (۱) و یک جاسوس بلژیکی اندکی پس
از آن که آلمانها بلژیک را گرفتند ، بنیان نهاده شد .

چند تن از کسانی که در انجمن درفش کاویان بودند از جاسوسان
انگلیسی بودند (۲) و میرزا رفیع خان از آن کسان بود ، او یهودی زاده
کاشی است . پدر و مادرش بسی بی چیز و بادر بودند . او به پول انگلیسی ها

۱- برای آگاهی از فرومایگی و ناجوانمردی های او ، نگاه شود به :
اندیشه های میرزا آقا خان کرمانی : نامه میرزا آقاخان . فریدون آدمیت .
ص ۱۱ .

۲ : البته کسانی هم بودند که اینکاره نبودند : مانند امیر مؤید
سواد کوهی که بعدها تیرباران شد (یادداشت خانمک ساسانی)

به امریکا رفت ، پس از چندی که بازگشت خودش به خودش پانام
 «ارفع السلطنه» داد و به سمت مترجم انگلیسی در نظمیہ آغاز بکار کرد .
 « در همان ایام مستر لوکفر یهودی انگلیسی از طرف خزانه دار
 بلژیکی رئیس مالیه کرمان شده ، ارفع السلطنه را به سمت مفتش کل
 مالیه همراه خود به کرمان برد ، واز آن جا به شیراز انتقالش داد .
 ارفع السلطنه در شیراز اسم کوچک خودش را مظفرالدین گذارده
 ومدعی شده بود که در شیراز متولد گردیده است

در همین ایام جنگ بین الملل اول خاتمه یافت و انگلیسیها به
 فرماندهی ژنرال سرپرسی سایکس پلیس جنوب را تشکیل دادند و او را
 بادرجه سرهنگی در پلیس جنوب پذیرفتند و از طرف اتلیجس سرویس
 ریاست شعبه جاسوسی پلیس جنوب ، رسماً به ایشان ماحول گردید ...
 پس از برجیده شدن بساط پلیس جنوب ارفع السلطنه از شیراز به تهران
 آمد ، اسم خودش را «خان فرخ» گذاشت واز اول تأسیس دانشگاه به
 سمت استاد زبان انگلیسی در دانشگاه تهران تدریس میکرد . « (۱)
 و در ۱۳۴۲ خورشیدی در نود و یک سالگی در لندن مرد (۲)
 در مناقب این آدم نوشته اند :

« دارای عالی ترین درجات فراماسونی در دنیا بود و درجه او
 همردیف سلاطین و رؤسای جمهوری بود که ماسون میباشند . « (۳)

« پایان »

۱ : دست پنهان سیاست انگلیس در ایران . خانمک ساسانی . ص ۹۵-۸۹
 خانمک ساسانی این آدم را خوب میشناخت . و در انجمن درفش کاویان او را
 دیده بود .

۲ و ۳ : خواندنیها . س ۲۴ . ش ۹۵ . خرداد ۱۳۴۳ . مقاله
 علی مشیری .

شماره ثبت ۳۴۱
کتابخانه ملی ۵۵/۳/۸
بها ۳۰۰ ریال